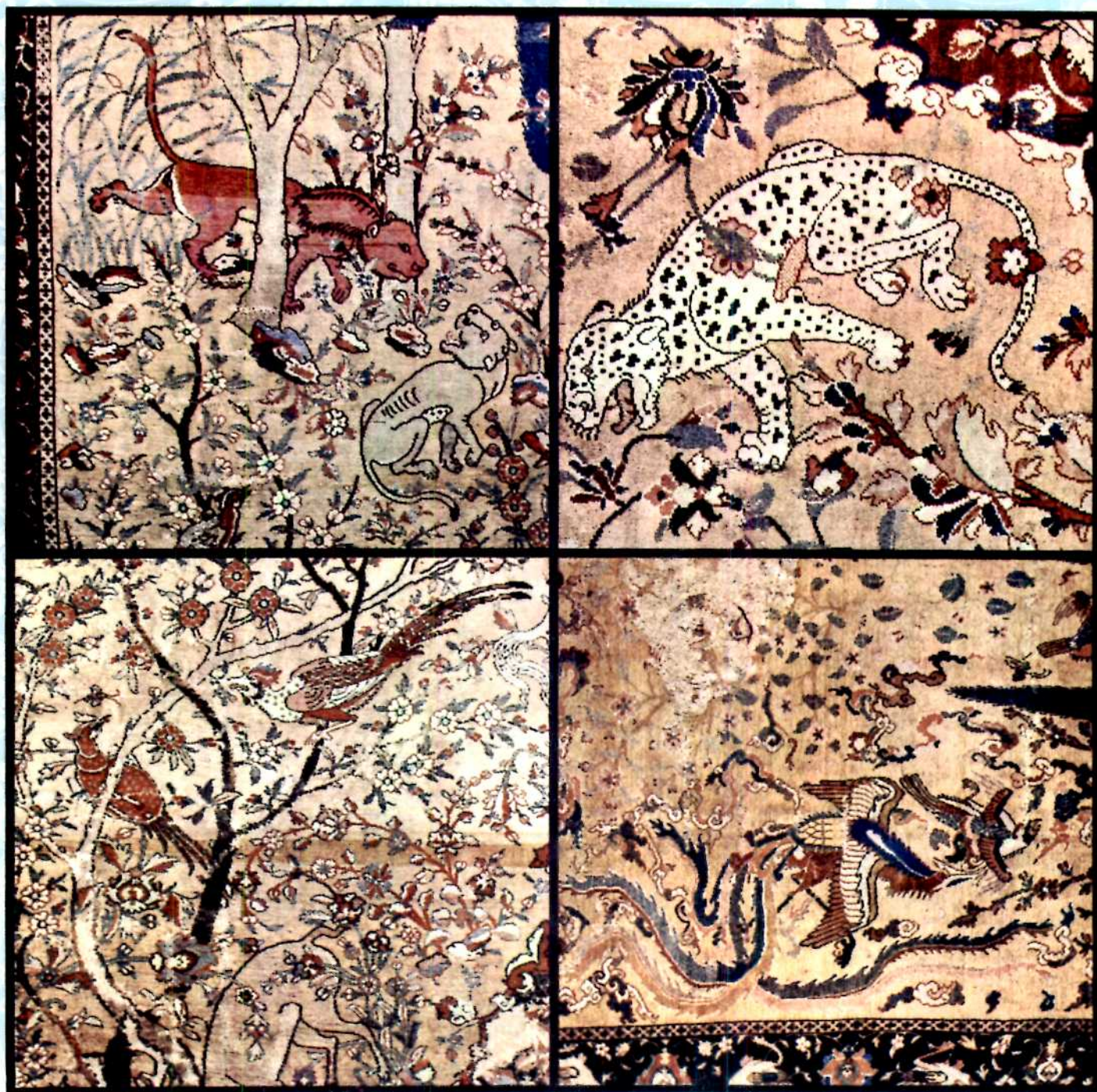


نقش و سوره



فنی و فکری



Serial Nmuber 83

Septamber 1969

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,

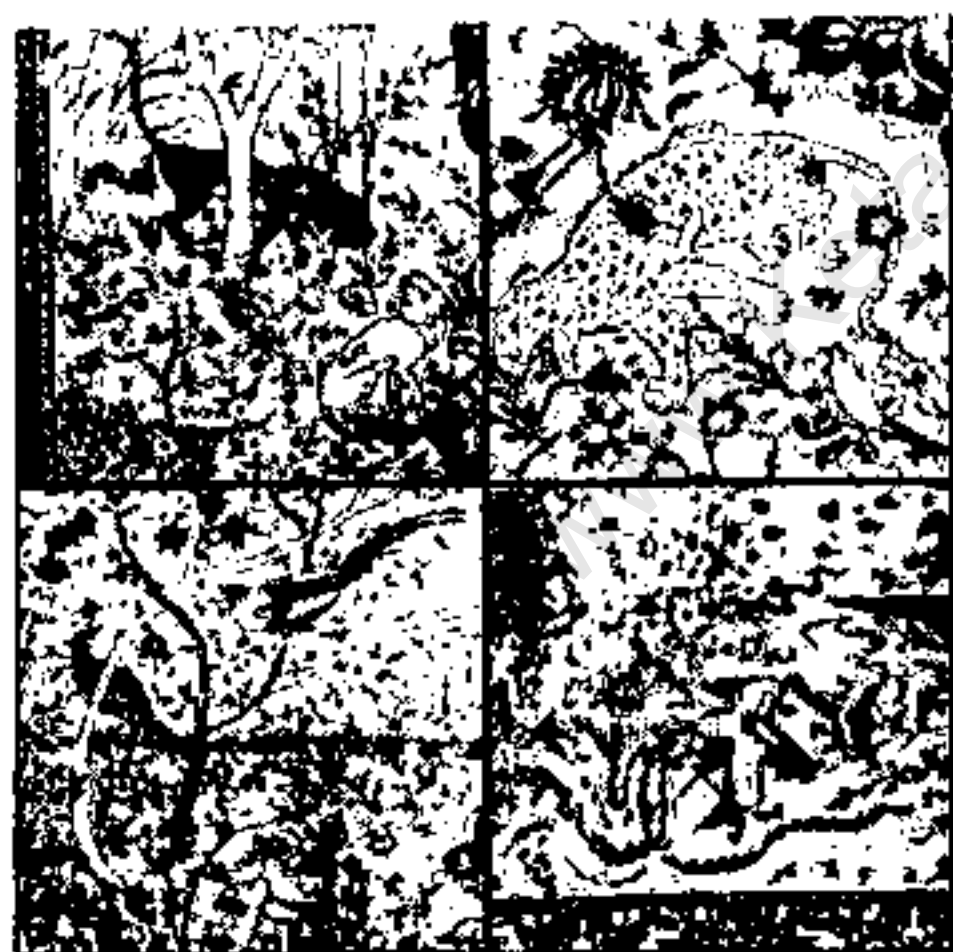
Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C

No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.

Tehran, Iran.



این فرش از شاهکارهای فرشهای تبریزی است
که در قرن ۱۶ میلادی بافته شده است. نیمی از
آن درموزه «واول» لهستان و نیم دیگر درموزه
هنرهای زیبای پاریس است (به صفحه ۵۶
رجوع فرمائید).

هنرمردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

دوره جدید - شماره هشتاد و سوم

شهریورماه ۱۳۴۸

در این شماره :

- | | |
|----|---|
| ۲ | ایران و درام نویسان بزرگ جهان |
| ۸ | شناسائی مقام علمی ابوبکر محمد فرزند زکریای رازی |
| ۱۴ | ادبیات و شعر و تاریخ نویسی در عصر ساسانی |
| ۲۰ | پاز ، زادگاه فردوسی |
| ۳۱ | مقام سعدی در ادبیات فرانسه |
| ۳۵ | سوگند و رد پای آن در ادبیات پارسی |
| ۴۵ | سخنی درباره برنامه های تحقیقاتی فرهنگ عامه |
| ۴۷ | فرهنگ و دانستیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری |
| ۵۴ | نقش برگردان ها |
| ۵۶ | در جهان فرهنگ و هنر چه میگذرد ؟ |

مدیر : دکتر ا. خداپندهلو

سر دبیر : عنایت الله خجسته

طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۴ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۲

ایران و درام نویسان بزرگ جهان

(۴)

دکتر مهدی فروغ
رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک

موضوعها و مضمونهای ادبی و تاریخی ایران در آثار نمایشنامه نویسان معروف جهان

پیش از اینکه بحث خود را در مورد نمایشنامه «ایرانیان» پایان برسانیم لازم بنظر میرسد که چند نکته کلی و اساسی درباره موقع و مقام ادب و هنر دراماتیک و ارزش و اهمیت تراژدی در یونان در سده پنجم پیش از میلاد به اختصار بیان کنیم تا اعتبار یا عدم اعتبار نمایشنامه مورد بحث از لحاظ تاریخ بیشتر روشن گردد.

درک کمال و زیبایی نمایشنامه «ایرانیان» با توجه به اصول و مقررات تراژدی، مستلزم داشتن اطلاعات کافی درباره شیوه‌های مختلف شعر پهلوانی و تغزلی و نمایشی «دراماتیک»، و آگاهی از سابقه ممتد ادب و هنر یونان در سده پنجم پیش از میلاد است زیرا تراژدی در حقیقت ترکیبی است از این سه نوع شعر که بر شالوده‌ای از دانش و اندیشه و خیال و زیبایی بنا شده است. مردم یونان در سده پنجم پیش از میلاد شعر را نه تنها بعنوان بازگو کننده احساسات و عواطف خویش و یا وسیله‌ای برای کشف اسرار نهفته آفرینش بکار می‌بردند بلکه آنرا لازمه حیات و قسمتی از تجلیات زندگی روزانه خود میدانستند و از آنجا که چاپ و انتشار کتاب به تعداد زیاد بشیوه امروز، معمول و میسر نبود تنها وسیله و امکان استفاده و التذاف مردم از ادبیات که در شعر خلاصه میشد منحصر بود بحضور ایشان در محافل و مجالسی که در آن اشعار پهلوانی و تغزلی و نمایشی خوانده میشد.

بنابراین اگر ما بخواهیم بدامنۀ ذوق سحر و قریحه خیال پرور «ایسخیلوس» در نوشتن نمایشنامه «ایرانیان» پی ببریم لازم است که به ارزش و کیفیت ادبی و شعری آثار دراماتیک یونانیان در سده پنجم پیش از میلاد اشاره‌ای بکنیم تا معلوم شود که آیا این تراژدی از لحاظ ادبی و هنری چه منزلتی دارد و از لحاظ بیان وقایع تاریخی چه اهمیتی را حائز است.

سالها پیش از اینکه تراژدی بعنوان عالیت‌ترین و کاملترین محصول ذوق آدمی در یونان شکل و قوام پذیرد شاعران غزل سرای آن سرزمین ضمن توجه بخصوصیات و مطالعه در احوال درون خویش به بسیاری از رموز و اسرار باطنی طبیعت انسان پی برده و با بیانی لطیف و رسا آنرا توصیف کرده بودند و درام نویس سده پنجم پیش از میلاد پایه هنرنویس خود را بر شالوده این بنای با عظمت ذوق و احساس نهاد.

از طرف دیگر رابطه شعر دراماتیک با شعر حماسی نیز بسیار استوار بود و ما ضمن مطالبی که قبلاً بیان شده تاحدی باین رابطه اشاره کرده‌ایم و با مراجعه به کتاب فن شعر ارستو حدود این پیوستگی بر ما بهتر و بیشتر معلوم میشود. آنچه بطور اجمال در اینجا میتوان گفت اینست که خصوصیات بارزی که شعر حماسی را از انواع دیگر شعر جدا می‌کرده، که اهم آنها سنگینی و وقار وجدی بودن موضوع بوده، در تراژدی نیز کاملاً صدق می‌کرده است.

در مقایسه بین شعر پهلوانی یا حماسی با تراژدی وجوه مشترکی را می‌یابیم که ارستو در کتاب فن شعر خود آنها را تشریح کرده است. از جمله اینکه در یک قطعه حماسی شاعر باید وحدت موضوع را که از اهمیت مسائل است رعایت کند. در تراژدی هم این قاعده کاملاً صادق است. «تغییر ناگهانی»^۱ و «دریافت» یا «شناسائی»^۲ که هر دو از تمهیدهای مهم و ضروری در یک منظومه حماسی است در تراژدی هم کمال اهمیت را دارد.

دیگر از اصول مشترک بین شعر حماسی و تراژدی اینست که هر دو حکایت از رنج و درد و اندوه و زجر و کشتار میکنند.^۳ این حالات باید بقسمی ماهرانه توصیف شود که در بیننده یا شنونده حس ترس و ترحم را برانگیزد. ایجاد ترس موقعی بما دست میدهد که در داستان حماسی یا در تراژدی ملاحظه کنیم که قهرمان داستان که ذاتاً و روحاً شبیه ماست دچار مصیبتی عظیم گشته و ترحم هنگامی بما دست میدهد که ملاحظه کنیم قهرمان داستان در مقابل خطا یا اشتباهی که مرتکب شده به درد و رنجی بمراتب شدیدتر و سخت‌تر از آنچه سزاوار بوده گرفتار شده است.

قصد ما در اینجا این نیست که اصول شعر حماسی یا تراژدی را بیان کنیم چون بحث در این موضوع بسیار مفصل است. تنها نتیجه‌ای که از این توضیحات، که به اختصار بیان شد، می‌خواهیم بگیریم اثبات این مطلب است که تراژدی در یونان در سده پنجم پیش از میلاد مبتنی به اصول وقواعدی بود که شاعر دراماتیک نمیتوانست از آن عدول کند و هر اندازه هم که در تنظیم نمایشنامه خود به حقیقت‌پژوهی و واقع‌پردازی گرایش داشت عروس طبعش خود بخود به عوامل خیالی و مجازی و صنایع ادبی و هنری کشیده میشد. میتوان گفت که برای پرواز بر فراز آسمان تصور و خیال از دویال استفاده میکرد. یک بالش رقت احساس شاعر غزل سرا و بال دیگرش صلابت و شکوه شاعر حماسه سرا بود و به کمک اندیشه ارکان استوار قوانین شاهکار خود را ابداع میکرد. از شاعر تراژدی هرگز این انتظار را نداشته‌اند که وقایع تاریخی را عیناً و بدون کم و کاست در نمایشنامه خود بیان کند. موضوعی را از حوادث اساطیری اقتباس میکرد و باقتضای هدفی که داشت آنرا می‌پرورانید و ضمن پروراندن داستان هر جا مقتضی میدید گاهی از اسرار پیچیده خلقت را با سرانگشت دانش و بصیرت میگشود و با پندها و اندرزها راه نیکبختی را بمردم زمان مینمود. هر اندازه که بهتر و بیشتر به هدفش نزدیک میشد توفیق شایسته‌تری بدست می‌آورد. جنگی بین ایران و یونان بوقوع پیوست و شاعری توانا که خود در آن جنگ شرکت داشت از فرصت استفاده کرد و آنرا بصورت یک اثر ادبی و هنری فنانا پذیرد و آورد چنانکه شاعران توانای دیگر هم در دوره‌های بعد چنین کرده‌اند. نمایشنامه «تیمورلنگ» نوشته «مارلو» Marlowe یکی از آن جمله است که ما بعداً درباره آن بتفصیل سخن خواهیم گفت. هیچیک از مورخان جهان در صد بر نیامده‌اند که از نمایشنامه «تیمورلنگ» بعنوان یک سند تاریخی استفاده کنند و در مورد نمایشنامه «ایرانیان» هم این کار درست نیست. به همین اعتبار است که عموم منتقدان و هنر سنجان

۱ - این تمهید را در داستان حماسی در زبان یونانی «پری‌پتیا» Peripetia مینامیدند و مقصود از آن ایجاد یک تغییر ناگهانی در سرنوشت قهرمان داستان است. به تعبیر دیگر تغییری که موجب میشود خلاف آنچه انتظار میرفته است بوقوع پیوندد.

۲ - این تمهید را که در زبان یونانی «آناگنورسیس» Anagnorisis مینامیدند با دریافت و یا شناسائی تعبیر کردیم و مقصود اینست که اشخاص داستان که مدت‌های طولانی از هویت یکدیگر آگاه نیستند یکدیگر را بشناسند. «پری‌پتیا» و «آناگنورسیس» از جمله اصول و فنون مهمی است که در آثار حماسی و تراژدی کلاسیک زیاد بکار میرفته و پیروان این مکتب در دوره‌های بعد، و در مواردی حتی پیروان مکتب‌های دیگر نیز آنها را بکار برده‌اند. هر تحولی از جهل به دانش موجب تبدیل انرجار به عشق و یا بعکس میشود. عالیت‌ترین نمونه «آناگنورسیس» آنست که حداعلای ترس و ترحم را در شنونده داستان حماسی یا تماشاکن تراژدی برانگیزد. مخصوصاً موقعی که این دواصل باهم، و بصورت حتم یا محتمل، بکار برده شود و مثلاً عشق را به انرجار و در نتیجه نیکبختی را به بدبختی مبدل سازد حداعلای هنرمندی بکار برفته است.

۳ - این کیفیت را در زبان یونانی «پاتوس» Pathos مینامند و عبارتست از حالتی در شخص یا در آثار هنری که در شنونده یا بیننده ترحم و شفقت و اندوهی که با رقت احساس توأم باشد برانگیزد.

به استناد عقاید ارسطو و راه و رسم تراژدی‌نویسان معتبر دوره کلاسیک کار نمایشنامه‌نویسی را ارتقا بخشید و کاملاً جدا می‌شناسند. و درام‌نویس را اصلاً موظف و ملزم نمیدانند که مسائل و وقایع تاریخ را عیناً نقل و توصیف کند و در روی صحنه مجسم سازد.

موضوع «الکترا» Electra را «سوفکل» Sophocles و «اورپید» Euridides هر دو با یکی دو سال فاصله بصورت نمایشنامه درآورده‌اند ولی هر کدام با هدف و مقصود خاص خود. وقایع زندگی «سزار» Caesar را شکسپیر و «برناردشاو» هریک با مقصود بخصوص بصورت نمایشنامه درآورده‌اند و اثر هیچکدام نمیتواند صددرصد سند تاریخی بحساب آید. قصه «اورست» Orestes را هم «ایسخیلوس» بصورت نمایشنامه درآورده و هم «اورپید» ولی معیار ارزش برای هر کدام، قدرت شاعر در توصیف مناظر و پرداختن موضوع است و نه انطباق آن با تاریخ اساطیری.

وقتی که ما تمام قواعد تراژدی که بعضی از آنها را در اینجا برشمرديم بدقت مطالعه کنیم باین نتیجه میرسیم که نویسندگان و هنرمندان توانائی چون «ایسخیلوس» که از پایه‌گذاران تراژدی بوده و به همین جهت او را پدر تراژدی لقب داده‌اند نمیتوانسته است اصول هنری و ادبی را فدای حقایق تاریخ کند. از شاعر دراماتیک هرگز این انتظار را نداشته‌اند که آنچه مینویسد از لحاظ تاریخی و علمی درست باشد. استفاده از وقایع غیرمحمّل و حتی اشتباه، در صورتیکه بتواند برای تحلیل واقعه بصورتی شاعرانه، و ایجاد تأثیر در تماشاکن مفید و مؤثر باشد هیچ مانعی ندارد. حتی اگر شاعر ضمن توصیف مطالبی مرتکب اشتباهی ناشی از عدم اطلاع شود این اشتباه را نباید يك گناه نابخشودنی بحساب آورد.

البته تأثیری که ما از يك واقعه غیرمحمّل یا خلاف واقع میگیریم ممکن است اشتباه باشد ولی اهمیت و ارزش آن بستگی دارد بشیوه‌ای که شاعر برای بیان افکار خود بکار برده است. ممکن است شاعر مطلبی را با واقع‌بینی توصیف کند و یا بنا بر آرزو و تمنای دل خود. از طرف دیگر اگر شاعر مطلبی برخلاف واقع به اشخاص بازی اختصاص داده نباید آنرا بصورت يك خطا بحساب آورد زیرا هر مطلبی که شاعر دراماتیک برای هر يك از اشخاص بازی در نمایشنامه خود در نظر میگیرد ارتباطی کامل با کتب و کیف احوال و اخلاق و سجایای او دارد.

قدرت و مهارت شاعر دراماتیک در اینست که غیرممکن را در روی صحنه برای تماشاکن محتمل جلوه دهد. شاید ذکر این مطلب در اینجا بی‌مورد نباشد که در بین انواع شعر، تراژدی عالیت‌ترین و کامل‌ترین نوع آنست زیرا تراژدی دارای تمام خصوصیات و کمالات شعر حماسی است باضافه موسیقی و صحنه با منظره‌ای که در آن بازی میشود و لذا میتوان آنرا هم مثل منظومه حماسی خواند و لذت برد و هم در روی صحنه نمایش دید و استفاده کرد. علاوه بر این دوفضیلتی که ذکر کردیم تراژدی از منظومه حماسی فشرده‌تر و جمع و جورتر است و اصل وحدت موضوع در آن بیشتر رعایت میشود و بدین جهت مؤثرتر از حماسه است.

نمایشنامه «ایرانیان» را بنا بر آنچه گفته شد فقط از لحاظ ادبی و هنری میتوان مورد انتقاد و تحلیل قرار داد. يك حقیقت اخلاقی نیز در این نمایشنامه وجود دارد و تمام مطالبی که در آن بیان میشود و اعمالی که اتفاق می‌افتد برای تحلیل این حقیقت اخلاقی است و آن نکوهشی از جاه‌طلبی فوق‌العاده است.

تعداد شاعران و نمایشنامه‌نویسان دیگر که درباره جاه‌طلبی و نکوهشی از آن آثاری نوشته‌اند فراوانند ولی عظمت نمایشنامه «ایرانیان» از نظر ادبی و هنری بمیزانی است که آنرا برای تمام دوره تاریخ بشر و همه نقاط مختلف جهان قابل قبول ساخته است. اگر «ایسخیلوس» اشخاصی را از نقاط دیگر جهان برای تنظیم نمایشنامه خود و تحلیل و تفسیر این موضوع بکار برده بود از عظمت اثر او چیزی کاسته نمیشد. ولی چون جنگ ایران و یونان از موضوعهای حادث آن ایام بود و مردم زمانه طالب شنیدنش بودند «ایسخیلوس» از این فرصت استفاده کرد و این جنگ را موضوع نمایشنامه خود قرار داد. در جنگ جهانی دوم تعداد فراوانی نمایشنامه درباره جنگ

نوشته شده که چون اکثر آنها مقید بزمان و مکان است فقط مورد مطالعه دانشجویان و محققان است و بندرت ممکن است آنرا برای عامه مردم بازی کنند. مگر اینکه خدای نخواستہ جنگ جهانی دیگری بوقوع پیوندد و ذهن و طبع مردم برای قبول مطالبی که در آن مطرح است آماده شود. ارزش توصیفی نمایشنامه «ایرانیان» معترف قوه تخیل مصنف آنست - شاید بتوان گفت که در هیچیک از آثار «ایسخیلوس» اشخاص و مناظر و وقایع تا بدین پایه از کمال توصیف نشده باشد. نکته اخلاقی یا به اصطلاح امروز پیام نمایشنامه با کمال دقت و ظرافت تفسیر شده است. البته بعضی از منتقدان معروف از جمله «شله گل»^۴ آلمانی ایرادهائی باین نمایشنامه گرفته اند که چون فعلاً مورد بحث نیست از تذکر آن در اینجا خودداری میکنیم.

بهر حال آنچه بطور مسلم میتوان گفت اینست که «ایسخیلوس» در نوشتن این نمایشنامه با دو مشکل بزرگ مواجه بوده است یکی اینکه برای بزرگ جلوه دادن افتخارات مردم آتن در پیکار «سالامیس» خود را مجبور و موظف میدیده که از حد اعلائی مبالغه استفاده کند تا رضایت خاطر همشهریان خود را کاملاً فراهم ساخته باشد و دوم اینکه لازم بوده است حتی الامکان اصول وقواعد تراژدی را مراعات کند و بهمین دلیل بوده که برای صحنه نمایش، شهرشوش را انتخاب کرده است و با برگزیدن این شهر و استفاده از وجود مردمی که هویتشان کاملاً بر تماشاکنانش معلوم نبود خواسته است دوری زمان و مکان را الغاء کند.

در اینجا لازم بنظر میرسد که مختصری هم درباره کیفیت برگزار کردن این نمایشنامه بیان شود. چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم نمایشنامه «ایرانیان»، نخستین بار در بهار سال ۴۷۲ ق.م. بعنوان قسمتی از یک برنامه نمایش چهاربخشی^۵ بمعرض تماشا درآمد. درباره سه نمایشنامه دیگر بجز نام آنها اطلاع دیگری در دست نیست. هزینه برگزار کردن نمایش «ایرانیان» را «پریکلیس» سیاستمدار معروف یونانی بعهده گرفت.^۶

اینک بد نیست که در پایان این مقال آنچه تا کنون شرح داده ایم خلاصه کنیم: «ایسخیلوس» نمایشنامه ای بنام «ایرانیان» نوشته که بعقیده اکثر محققان از لحاظ هنری در اوج کمال است زیرا برای بیان مقصودی که داشته کمال نبوغ خود را بکار برده است. نوشتن یک تراژدی که مدار آن بر حوادث اندوهناک و غم افزاست برای برگزاری رسم و آیینی که سرور و شادمانی از آن انتظار می رود کار ساده ای نیست. باین دلیل بوده است که صحنه واقعه را درشوش یعنی در سرزمین ملت مغلوب برگزیده و با وجود اینکه مضمون نمایشنامه خود را از یک واقعه قریب الحدوث انتخاب کرده از بکار بردن تعبیرات مبتذل روزمره که قاعده در نتیجه انتخاب مضمونهای مربوط بدوره های معاصر اجتناب ناپذیر است دوری کرده و به نمایشنامه خود رنگ و حالت یک نوشته قهرمانی داده است. تماشاکنان یونانی هم احساس میکردند که داستان مربوط بسرزمینی دور

۴ - August Wilhelm Von Selegel (۱۸۴۵ - ۱۷۶۷) نویسنده و منتقد معروف آلمانی.

۵ - در یونان قدیم اول تابستان آغاز سال بود.

۶ - در این جشنهای سالانه که بنظور نیایش بدرگاه «باکوس» یا «دیونیزوس» Bacchus یا Dionysus خدای شراب و نیروی تولیدات در طبیعت و حامی ثبات، برگزار میشد، در هر یک از سه روز جشن، یک برنامه نمایش مرکب از چهار نمایشنامه Tetralogy (پیوسته و گاهی ناپیوسته) در یک روز بنمایش درمی آمد که سه تا بصورت تراژدی و چهارمی بصورت هجو Satyr بود. در سال ۴۷۲ ق.م. که «ایرانیان» بازی شد نمایشنامه چهارمی «پرومته آتش افروز» Prometheus the Fire Kindler نامیده میشد ولی ارتباطی با «پرومته» در بند Prometheus Bound که یک تراژدی جدی است نداشت. هجوناها Satyrs بر مدار تراژدی یا بهتر بگوئیم داستانهای قهرمانی تعبیه میشد و در پایان سه نمایش تراژدی Trilogy بنمایش درمی آمد. داستان هجوناها پرومته از این قرار بود که «پرومته» نخستین بار آتش را می بیند و دلباخته زیبایی آن میشود و در صدد برمی آید آنرا ببوسد و ریشش به آتش میسوزد.

۷ - رسم این بود که یکی از بزرگان شهر آتن هزینه برگزاری نمایشها را بعهده میگرفت و این کار در واقع یکی از وظایف ملی محسوب میشد و کسی که این وظیفه را تعهد میکرد «کوریرگوس» Choregus مینامیدند و شخص متنفذ و متمکنی بود که هزینه تربیت سرودخوانان و لباس ایشان را میپرداخت.

است و در روزگاری بسی قدیم اتفاق افتاده است. برای ایجاد حالت شرقی و حتی در انتخاب بحر شعر نیز دقت فراوان بکار برده است. مثلاً در مواردی که مناسب تشخیص داده از بحرهای شعر که منسوب به مشرق زمین بوده مثلاً بحر «ایونیکوس» Ionikus که منسوب به ساکنان منعلقاً آیونیا Ionia واقع در سواحل غربی آسیای صغیر بوده و در هر و تدا آن چهار هجاء، دو کوتاه و دو کشیده داشته استفاده کرده است تا کیفیت شرقی نمایشنامه حفظ شود.

نام هیچیک از سرداران یونانی را ذکر نمیکنند مبادا ذهن تماشاکن بوقایع مربوط به دوره معاصر یا به سرزمین یونان نزدیک شود. اگر چنین میکرد مطلب بصورت يك خبر روزانه جراید معرفی میشد و سنگینی و وقارش از میان میرفت. در مقابل پنجاه و پنج نام از سرداران ایرانی ذکر میکند که بعضی از آنها اصلاً ایرانی نیست مثل «ممفیس» Memphis و «سی نمیس» Syennesis و «پزامیس» Psammis. و بعضی را بصورت یونانی در آورده مثل «تولموس» Tolmos و «پلاگون» Plagon. و بقیه را که ترکیب و تلفظش تا حدی نزدیک به اسامی ایرانی است به احتمال عده ای از دانشمندان از يك فهرست اسامی اسیران جنگی بدست آورده است.

هر جا که خواسته است از وقایع تاریخ مدد بگیرد آنرا به اقتضای هدف خود چنان تغییر داده و یا آنکه پایه مبالغه را بصورتی شاعرانه بجائی رسانیده که از حقیقت فرسنگها دور شده است. مثلاً ذکر ی از خیانت غلام «تمیستوکل» به هموطنانش بمیان نمی آورد و فقط به خبر دروغ دادنش به خشایارشا اکتفا میکند. یا در آنجا که مغان و کدخدایان ایرانی را وادار میکند که داریوش و کورش را بعنوان آفریدگار بستانند «اتوسا» مادر خشایارشا را فرزند خدا و همسر خدا معرفی میکند. هدفی جز اینکه ایرانیان را مردمی بد کیش معرفی کند ندارد. در صورتیکه بر کسی پوشیده نیست که ایرانیان قدیم با اینکه پادشاهان خود را سایه خدا میشناختند هرگز ایشان را بعنوان خدا ستایش نمیکردند چون خدای یگانه را می پرستیدند.

نکته مهمتر اینست که چون «ایسخیلوس» میخواسته است نمایشنامه اش در عین حالی که بیان کننده مطالب مسرت بخش است رنگ تراژدی بخود بگیرد در موارد مناسب و مقتضی از معتقدات مذهبی مردم در تفسیر اعمال خشایارشا بعنوان اقدامی خلاف دین استفاده برده است. عبور سپاه ایران از روی پلی که بدستور خشایارشا بر روی تنگه «هلسپونت» Hellespont کشیده شده بود در عین حالی که در ذهن یونانیان يك ابتکار بزرگ تلقی میشد عملی خلاف آئین و نشانه ابراز قدرت در مقابل عظمت و قدرت خدایان بحساب می آمد و گناهی بزرگ محسوب بود و بعقیده آنها کيفرش شکستی بود که بر ایشان وارد آمد.

آخرین نکته که باید تذکر داد جنبه تبلیغاتی این نمایشنامه است. موقعی که ملکه «اتوسا» می پرسد آتن کجاست پاسخ داده میشود که در نقطه ای بسیار بسیار دور، در جایی که خورشید فرو می نشیند. اتوسا می پرسد: و پسر من میخواهد این سرزمین بسیار دور را بتصرف خویش در آورده؟ و پاسخ می شنود که: آری، چون اگر آتن بتصرف وی در آید تمام مردم یونان (هلاس) از او اطاعت خواهند کرد. اتوسا باز می پرسد: مگر آتن دارای این همه مردان زور آور و تواناست که رهبر و پیشوای مردم یونان باشند؟ و پاسخ داده میشود: آری، يك سپاه وفادار که در گذشته مکرر مادها را تار و مار کرده است.

بدیهی است که ایسخیلوس از اینگونه گفت و شنودها جز ارضای خاطر همشهریان هدف دیگر نداشته و توفیق فراوان هم بدست آورده است.

«ایسخیلوس» در مبالغه گوئی هم کوتاهی نکرده است مخصوصاً در موقعی که تعداد ناوهای ایرانیان را هزارتا ذکر میکند. بعضی از محققان اروپائی هم درباره این رقم تردید دارند و معتقدند که شاید مقصود «ایسخیلوس» مجموع کشتی هائیکه در نیروی دریائی ایران وجود داشته و نه تعدادی که در جنگ سالامیس شرکت داده شده است. عده ای دیگر چنین اظهار عقیده

میکنند که چون تعداد کشتی‌های فنیقی‌ها ۲۰۰ تا ۲۰۷ فروند بوده و مجهزترین و عاشرترین قدرت دریایی در دریای مدیترانه بحساب می‌آمده و از طرف دیگر نیروی دریایی ایران از پنج قسمت متشکل بوده رقم پنج را در ۲۰۰ ضرب کرده‌اند باین احتمال که چهار قسمت دیگر نیروی دریایی نیز هر يك دارای ۲۰۰ ناو بوده‌است .

معرفی خشایارشا پس از شکست سپاه ایران در لباسی ژنده فقط جنبه وصفی دارد و بهیچوجه نمیتوان آن را با حقیقت وفق داد .

اینک در پایان این مبحث فهرست آماری را که توسط نویسندگان و شاعران یونان قدیم درباره ایران نوشته شده میتوان باین صورت خلاصه کرد :

۱ - فرینیکوس Phrynichus از مردم آتن که نمایشنامه‌ای درباره جنگ بین ایران و یونان بنام « زنان فنیقی » Phaenissae نوشته است که از آن اثری در دست نیست .

۲ - کریلوس Choerilus (۴۶۸ - ۵۲۳ ق. م.) از مردم جزیره « ساموس » Samos که منظومه‌ای ساخت که در آن شرح لشکرکشی داریوش کبیر و خشایارشا هردو توصیف شده بود و همراه اشعار همر در جشن کافه مردم آتن خوانده میشد .

۳ - ایسخیلوس (۴۵۵ - ۵۲۵ ق. م.) در خانواده‌ای از اشراف « الوسیس » Eleusis در نزدیکی آتن بدنیا آمد. نمایشنامه « ایرانیان » را با استفاده از نوشته « فرینیکوس » تنظیم کرد و در سال ۴۷۲ ق. م. در آتن بمعرض نمایش گذاشت . « ایرانیان » یکی از هفت نمایشنامه‌ایست که از نود نمایشنامه او در دست است .

۴ - فِرِکراتِس Pherecrates شاعر و کمدی‌نویس یونانی که معاصر اریستوفن Aristophenes بوده ، از مردم آتن يك نمایشنامه کمدی بنام ایرانیان نوشته است که فعلاً در دست نیست .

۵ - در منطقه « آياتیا » Aiantia^۹ در جشن « آژاکس » Ajax قهرمان جنگهای تروا که از اهالی جزیره « سالامیس » بود نیز تشریفاتى در این خصوص بعمل می‌آمد .

۶ - تیموتئوس Timotheus (۳۵۷ - ۴۵۰ ق. م.) شاعر و نوازنده یونانی از اهالی « میله توس » Miletus واقع در ساحل آسیای صغیر نیز منظومه‌ای بنام ایرانیان Persae نوشته که اثری مطمئن و درهم و با کمال بی‌ذوقی تنظیم شده بوده و قسمتهائی از آن در دست است .

۹ - « آژاکس » بزرگ پهلوان اساطیری یونان . پسر « تلامون » Telamon پادشاه جزیره سالامیس است که از حیث شجاعت و تنومندی بعد از « آشیل » معروفترین پهلوان آن سرزمین بوده است . در جزیره « سالامیس » مجسمه و معبدی بنام او ساخته بودند و هر سال جشنی به افتخار او برپا میشد . « پوزانیاس » Pausanias مورخ و جغرافی‌دان یونانی در سده دوم میلادی شرح مفصلي درباره این تشریفات میدهد .

ابوبکر محمد فرزند زکریای رازی، پزشک و فیلسوف شیمیت نامدار ایرانی

دکتر محمود نجم آبادی

متولد غره شعبان ۲۵۱ هجری قمری مطابق ۲۷ اوت ۸۶۵ میلادی .

متوفی در پنجم شعبان ۳۱۳ هجری قمری مطابق ۱۵ اکتبر ۹۲۵ میلادی

طبق تحقیقات نگارنده مقاله تولد رازی در حدود ۲۴۰ هجری قمری و وفاتش (طبق روایت ابوریحان بیرونی) در ۳۲۰ هجری قمری مطابق با سال ۸۵۴ و ۹۳۲ میلادی اتفاق افتاده است .

دوست و همکارم آقای دکتر خدا بنده لو از بنده خواسته بودند سخی چند در باب مقام علمی رازی خدمتتان تقدیم دارم تا در مجله «هنر و مردم» چاپ گردد . با کمال میل این مسئول را اجابت می‌نمایم و ضمن تشکر از حسن نظر و ظن آن همکار سطوری چند حضورتان تقدیم میدارم .

باید دانست شناسائی مقام علمی رازی از موضوعاتی است که مدت‌هاست مطمح نظر تذکره‌نویسان و دانشمندان و پزشکان و محققان جهان میباشد . این امر پس از فوت رازی (معملاً در دوران رازی) شروع گردیده است ، بدین معنی که چون وی طبیعی بوده که با تجربه سروکار داشته و از طرفی شیمیست کم‌نظیری بوده ، بعلاوه در دوران حیاتش شاهکارهای علمی و درمانی کم‌نظیری نموده ، لذا مشهور خاص و عام شده است .

چون رازی در پی یافتن اکسیر اعظم (Elixir = دارو ویا معجونی که پیری را به جوانی مبدل سازد) و حجر الفلاسفه (= حجر الفلسفی = Pierre Philosophate = ماده‌ای که فلزات کم ارزش را به طلا و نقره مبدل سازد) بود و این دو موضوع منظور نظر والیبیان و فرمانروایان و سلاطین بوده تعداد زیادی مواد شیمیائی (کیمیای) را کشف نموده که اگر جنبه پزشکی رازی را مدنظر بگیریم ، وی شیمیست عالیشان میباشد . (شکل ۱)



شکل ۱ - يك تصوير خیالی از رازی که از روی تصویر پنجم از کتاب زندگی علمای مشهور تألیف لویی فیگیه اقتباس شده است



شکل ۲ - تصویری خیالی از
رازی (از مطبوعات مغرب زمین)



باز برای آنکه مقام رازی در علم تا اندازه‌ای برای خوانندگان این مقاله روشن شود متذکر می‌گردم. اول دفعه پس از مرگ رازی ابن‌الدیم صاحب کتاب «الفهرست» «فهرس العلوم» مقام علمی و آثار استاد را در کتاب خود متذکر گردیده است، اما آنکه بیشتر و بهتر آثار رازی را در جهان شناسانده ابوریحان بیرونی (محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی ۳۶۲ تا ۴۴۰ هجری = ۹۷۲ تا ۱۰۴۸ میلادی) است که رساله مخصوصی درباره آثار و مؤلفات وی (رازی) برشته تحریر درآورده، که در تاریخ تمدن اسلامی و ایرانی از آثار بسیار ارزنده است، چرا که دانشمندی بمانند ابوریحان باچنان مقام علمی بزرگ از محمد فرزند زکریای رازی یادآوری بسیار دانشمندانه نموده و شاید اولین دانشمندی در تمدن اسلامی باشد که یکی از تصنیفاتش درباره آثار و مؤلفات دانشمند قبل از خود بوده است. پس از بیرونی سایر مورخان و محققان درباره مقام علمی و آثار رازی نکات و نظرات و ملاحظات بسیار محققانه نگاشتند که ذکر جمیع منابع و مأخذ از حوصله این مقاله خارج است (رجوع شود به فهرست مؤلفات و محنفات رازی - انتشارات دانشگاه تهران - شماره ۵۰۰ چاپ تهران ۱۳۳۹ خورشیدی و شرح حال و مقام محمد زکریای رازی چاپ تهران سال ۱۳۱۸ خورشیدی تألیف نگارنده این مقاله) تجزیه و تحلیل در آثار و مؤلفات و نظرات رازی در علوم چه در مشرق زمین و چه در مغرب زمین از دیرباز شروع گردیده و علمای مشرق و مغرب تا اندازه‌ای حق مطلب را ادا کرده‌اند. اما از قرن نوزدهم بعد این تحقیقات و تجزیه و تحلیل‌ها رو به فزونی گذارد.

در ایران از سی و پنج سال قبل تحقیق درباره مقام علمی و پزشکی رازی شروع گردیده که عده‌ای از دانشمندان کشور ما در آن سهمی بسزا دارند.

اما در مغرب زمین تحقیق درباره مقام علمی و پزشکی رازی بنحوی بسیار شایسته بعمل آمده است و دانشمندان چند، الحق بخوبی از عهده تجزیه و تحلیل و ترجمه آثار و مؤلفات

شکل ۳ - تصویری از رازی روی شیشه رنگی پنجره محراب کلیسای دانشگاه پرینستون (Princeton) در ایالت نیوجرسی - امریکای شمالی که توسط آقای دکتر ت. کویلریونگ (Dr. T. Cuyler young) رئیس قسمت مطالعات شرقی دانشگاه پرینستون برای نگارنده فرستاده شده است. این تصویر را نگارنده قبلاً در مطبوعات مصری دیده بود و در جلد دوم کتاب «تاریخ طب در ایران» بچاپ رسانده است. در این تصویر رازی کتاب «حاوی» را در دست دارد



شکل ۴ - تصویری خیالی از رازی و شاگردانش (اقتباس از کتاب تاریخ طب دکتر سلیم عمار - تونس)

است که تجربه و آزمایش را در علم طب وارد ساختند است. توضیحاً اضافه می‌نمایم که طب تا دوران رازی، بر طبق گفته بقراط (= البقراط) (Hippocrate) و جالینوس (Galen = Galen = Galenos) و کتب این دو دانشمند بوده است و گفته‌های آنان را عموم اطباء محترم می‌شمردند و ابداً از نظر آنها قدمی فراتر نمی‌گذاشتند و بر طبق گفته این دو استاد رفتار می‌نمودند. رازی اولین طبیبی (یا تقریباً اولین طبیب) است که خود را از قید بسیاری از عقاید دو استاد رها نموده و از معلمان خود جدا شده است، بدین معنی آنچه که در عمل و آزمایش بنظر صحیح می‌رسیده انتخاب و آنچه که در عمل ناصواب بوده رد نموده است. رازی طبیبی است که در هزار و پنجاه سال قبل طریقه تجربی را در علوم طبیعی (مخصوصاً طب و شیمی) وارد کرده است.

و شاهکارهای رازی برآمده‌اند، که اگر بخواهیم بتفصیل در این مقوله صحبت نمائیم مطلب بدر از ا می‌کشد. در اینجا متذکر می‌گردیم که تحقیق در باره مقام علمی رازی در مغرب زمین در حقیقت از قرن پانزدهم شروع گردیده و تا امروز ادامه دارد. اول دفعه سال ۱۴۸۶ میلادی کتاب «حواوی رازی» (= الجامع الحاضر لصناعة الطب = Continens-Razis) در شهر برشیا (Brescia) از شهرهای شمال ایتالیا به لاتین ترجمه گردیده که بعداً بچاپ رسیده. ایضاً ترجمه کتاب «منصوری رازی» (Ad. Almansorum Libri) = «کتاب المنصوری» = «کناش المنصوری». و آنگاه کتاب «آبله و سرخک» رازی (کتاب الجذری والحصبه) (Le livre sur la variole et la rougeole) نیز ترجمه و سپس چاپ شده است.

برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی متذکر می‌گردیم که کتاب «آبله و سرخک» بزبانهای لاتین و یونانی و فرانسوی و انگلیسی و آلمانی ترجمه و قریب چهل مرتبه بچاپ رسیده است. امیدواریم در مقاله دیگری شرحی کامل از این کتاب بنظر خوانندگان مجله برسانم.

اکنون در این مقاله شمه‌ای از شاهکارهای رازی بنظر خوانندگان میرسانم و مخصوصاً توجه محققان و پزشکان را بدان جلب می‌نمایم:

الف - رازی و بیمارستان - برتری و مزیتی که رازی بر بسیاری از پزشکان زمان خود داشته و پس از خود در عالم طب بیادگار گذارده است و از مختصات طبابتش میباشد که امروزه نیز در جمیع بیمارستانهای جهان برقرار است. یادداشت‌های روزانه (Notes Journalières) از کار و عملیات واحوال و گزارش بیماران است که در بیمارستانهای بغداد - و ری مرتباً نگاشته و کلیه حوادث و اتفاقات مهم و مشاهدات مفیده را همان‌طور که امروز در تمام بیمارستانهای دنیا معمول است ثبت نموده و باصطلاح کنونی روزنامه وقایع داشته که شرح بسیاری از اتفاقات و تاریخچه‌های طبی (Observations médicales) بیماران خود را در آن بتفصیل نوشته است. کتاب «حواوی» معروف وی در حقیقت مجموعه یادداشت‌های بالینی (کلینیکی) وی میباشد. این کتاب در حکم دائرةالمعارف بزرگی است که نتیجه زحمات و تجارب شخصی وی میباشد که سالیان متمادی بدان مشغول بوده. بدین مناسبت چون بیشتر وقت رازی معروف بیمار و بیمارستان بوده. عموم مورخان وی را طبیب عادی نام نداده‌اند، بلکه ویرا پزشک بیمارستانی (Medecin des Hopitaux) و طبیبی کلینیسین (Clinicien) گفته‌اند و عموم تذکره نویسان متفق القول بر این موضوع میباشند.

ب - رازی و آزمایشهای پزشکی - رازی از اولین اطبائی



شکل ۵ - رازی و شاگردش در آزمایشگاه - این تصویر تحت عنوان « رازی در آزمایشگاه بغداد » اول دفعه در کتاب « زندگی متفکران اسلام » (Vie des Savants illustres) تألیف « لویی فیگیه » (Louis Figuier) بچاپ رسیده که بعدها دیگران از این کتاب استنساخ نموده‌اند

در بیمارستانها نموده و نتیجه اعمال وی بوده که بر روی بیماران بعمل آورده است و این مطلب از مطالعه رسائل و کتب وی بخوبی مشاهده میگردد .

۵ - در شیمی و داروسازی - رازی در شیمی (کیمیا) بد طولانی داشته و اگر جانب طب وی را کنار گذاریم ، وی شیمیست بزرگی بوده که مواد زیادی را در شیمی و داروسازی وارد ساخته و با آنها سروکار داشته است ، مضافاً بدانکه الکل (الكحول = Alcohol = Alcool) و جوهر گوگرد (اسیدسولفوریک = Acide Sulfurique) بظن قوی نزدیک به یقین از اکتشافات وی محسوب می‌گردد . معروف است که وی الکل را از تقطیر مواد قندی و نشاسته‌ای و جوهر گوگرد را از تجربه سولفات دوفر (= زاج سبز (Sulfate de Fer)) بدست آورده است (رجوع شود به کتب تاریخ شیمی م . هوفر (M. Hoefer) و تاریخ شیمی در قرون وسطی (تألیف برتلوهودا (Bertholot, Houdas) بنابر این رازی توانست استحضالات داروئی (Preparations - pharmaceutiques) را در طب وارد نماید .

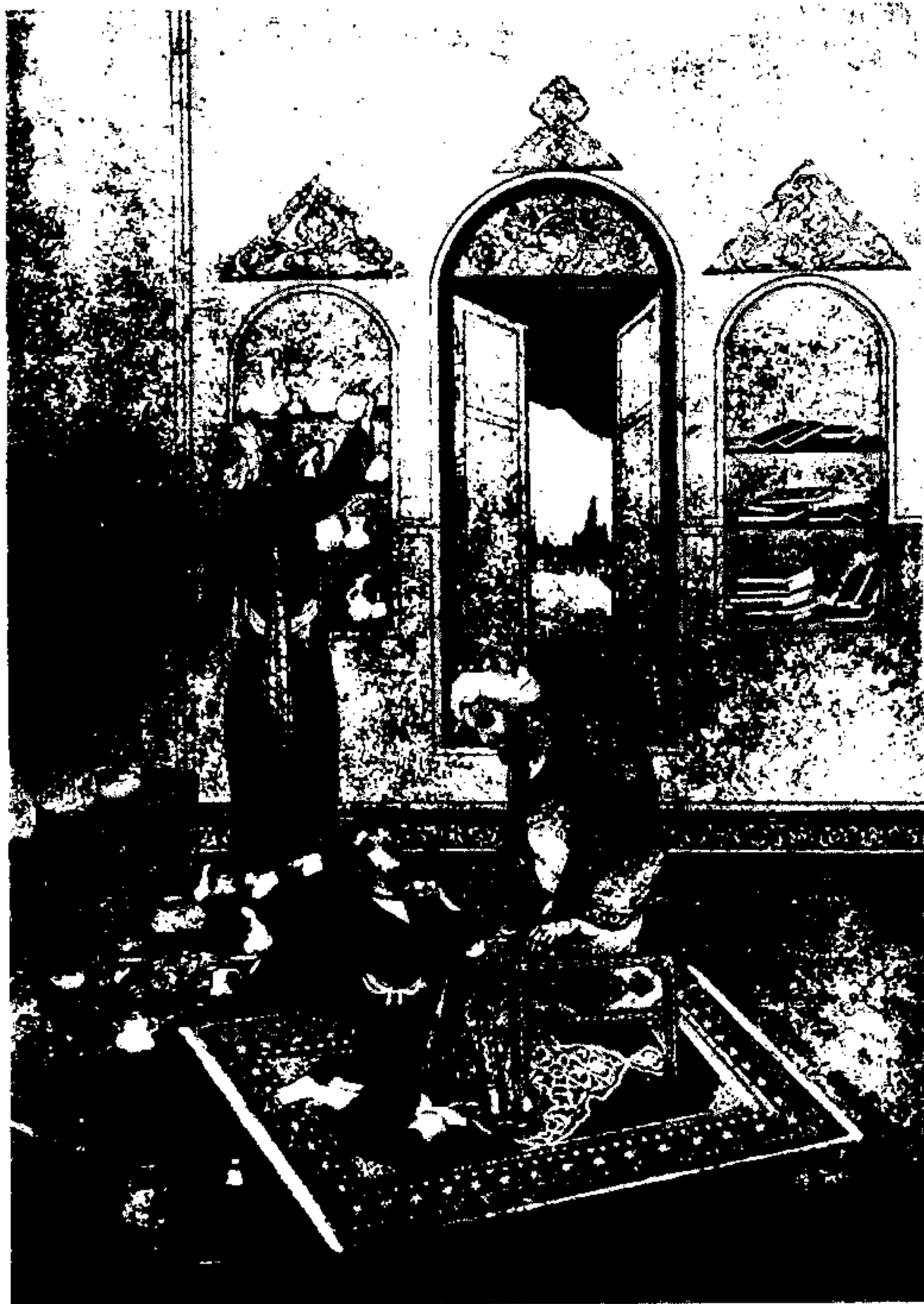
یکی از دانشمندان تاریخ طب بنام دکتر دنالد کمپل (Dr. Donald Campell) در کتاب خود بنام «طب عرب

او گفت : « آنچه را که پزشکان بر آن متفق القول باشند و با قیاس نیز تطبیق کند و تجربه آنرا تأیید نماید باید پیوسته در نظر داشت . . . » ایضاً گفت : « بر طبیب لازم است علاوه بر تجارب و دانستن قواعد کلی و قیاس ، از قرائت کتب قدما نیز دست برندارد . در غیر اینصورت طبیب حاذقی نخواهد بود . » بدین مناسبت عموم مورخان ویرا پزشک عادی نمیدانند بلکه وی را مجرب (Expérimentateur) میشناسند .

ج - روش رازی در تدریس طب - از یادگارهای ارزنده رازی در طب طرز تدریس وی میباشد که با تدریس امروزی بی شباهت نیست و روشی داشته که مقبول عموم دانشمندان امروزی است .

طرز تدریس طب و تشخیص بیماری را بدین نحو اجرا نمیکرده که در صدر مجلس درس می‌نشسته و شاگردان وی بر حسب مراتب زیر دست او جای میگرفتند . وقتی مریض وارد میگردد ، ابتدا شاگردان درجه آخر به تشخیص بیماری می‌پرداختند ، اگر آنها عاجز می‌شدند ، دسته بالاتر و بهمین نحو استاد بیمار را معاینه مینمود و تشخیص بیماری را میداد .

د - کتب و مؤلفات طبی رازی - مؤلفات رازی عموماً عادی نیستند ، بلکه اغلب نتیجه تجارب و آزمایشهایی است که



شکل ۶ - مینیاتور بسیار جدید از رازی که سه جنبه مختلف پزشکی و شیمیائی و فلسفی رازی را نشان میدهد. مینیاتور بالا توسط شادروان استاد حسین بهزاد مینیاتور است بزرگ معاصر سال ۱۳۴۳ در جشن هزار و یکصدمین سال تولد رازی ترسیم گردیده است. مینیاتور تصویری خیالی از درمان رازی درباره جوانیکه از بغداد به ری آمده و در وسط راه از جوی راکدی آب آشامیده و زالو در گلویش زفته و نتیجه خون از گلویش آمده است. جوان در ری نزد رازی آمده و استاد پس از تحقیق درباره اش حدس میزند که زالو در گلویش فرو رفته است. رازی دستور میدهد که جوان مقداری جل و زغ (طحلب) بخورد. در نتیجه زالو به جل و زغ متمايل گردیده و از گلو بیرون خارج و جوان بهبود مییابد. حکایت مزبور در کتاب «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» ابن ابی اصیبعه آمده و فکر تنظیم و ترسیم و تهیه مینیاتور توسط نگارنده مقاله و رسم مینیاتور از شادروان استاد بهزاد و مخارج آن توسط بنگاه سرماسازی رازی پرداخته شده است. اکنون اصل مینیاتور در بنگاه رازی (حصارک) می باشد

ونفوذ آن در قرون وسطی (Arabian Medicine and its influence on the middle Ages 1929) گویند: «رازی اولین کسی است که استحصالات شیمیائی را در طب وارد ساخته است (شکل ۵). بنابراین میتوان چنین نتیجه گرفت که رازی توانسته با کشف دو ماده مذکور در بالا تعداد زیادی استحصالات داروئی از خود بیادگار گذارد و این مطلب از مطالعه آثار وی که حب و معجون و تریاق (پادزهر = فادزهر = Antidote = Theriaque) و مرهم و شیاف که شخصاً تهیه کرده است بسیار روشن میگردد.

ز - تاریخچه های طبی و بالینی بیماران - رازی از اولین طبیبانی است (بقراط قبل از رازی چند حکایت و گزارش طبی درباره بیماران دارد) که در هزار و پنجاه سال قبل مانند روش بیمارستانهای امروزی، گزارش حال بیماران و تاریخچه های آنان را با ترتیب صحیح و شکل منظم (به تناسب زمان) و توجه بسابقه خانوادگی و مرض و سایر علل و اسباب مربوط به بیماری مرضی چنانچه امروز در بیمارستانهای جهان برای درمان و مداوای بیماران در موقع ورود بیمار قبل از هر چیز در نظر میگیرند و پس از آن بمعالجه میپردازند، مجری داشته و این نکته اساسی را در جهان پزشکی از خود بیادگار گذارده و با طریزی که تقریباً میتوان گفت با اسلوب فعلی تفاوت زیادی ندارد بطلاب علم طب نشان داده است (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ترجمه «قصص و حکایات المرضی» تألیف رازی و ترجمه نگارنده از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۹۵۰ - سال ۱۳۳۳ در جشن بزرگداشت رازی).

ج - رازی و آبله و سرخک - از مزایا و مختصاتیکه عموم مورخان برای رازی قائل شده اند، آنکه وی اولین طبیبی است که شرح و بسط کامل از دوییماری آبله و سرخک (آبله = الجدری La variole = سرخک - حصه La kaugeole = داده و تشخیص افتراقی (تشخیص تفکیکی (Diagnostic — Differentiel) این دو بیماری را بخوبی

از عهده برآمده است.

رازی در این کتاب توضیح و شرح لازم و دقیق از علائم و آثار و عوارض و درمان دوییماری نامبرده را بیان داشته است. این کتاب بنام «کتاب الجدری والحصه» - کتاب آبله و سرخک می باشد.

بعقیده تذکره نوپسان و مورخان تاریخ طب، وی نخستین طبیبی است که با طرز مطلوب و پسندیده و با اصطلاح فرانسویان متدیك (Methodique) ازدو ناخوشی فوق الذکر بیان مطلب نموده است.

از نظر تاریخ طب این کتاب بزرگترین و ارجمندترین کتاب راجع به آبله و سرخک (تا دوران رازی) است و در تاریخ بیماریهای همه گیری (= اپیدمیولوژی = Epidemiologie) مقامی بسیار مهم را داراست.

بنده شخصاً معتقدم که کتاب بالا شاهکار بزرگ رازی است و دانشمند ایرانی در این کتاب توانسته است به بهترین نحو از عهده مطلب برآید که تصور نمی کند با موازین کنونی علمی و طبی امروزی تفاوت زیادی داشته باشد. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ترجمه کتاب که در سال ۱۳۳۵ بمناسبت بزرگداشت رازی از طرف دانشگاه بشماره ۱۰۴۰ توسط نگارنده بعمل آمده است). برای نیل به هدف اصلی که مقام علمی و طبی رازی مشهود گردد بنظر این جانب میرسد که باید هیئت یا هیئت هائی به مطالعه آثار وی در علوم مختلفه از قبیل پزشکی و شیمی و فلسفه و امثال آنها بپردازند تا پس از دقت و مذاقه کافی بتوان از عهده امر برآیند.

برای این منظور بسیار مناسب است که انجمنی بنام «رازی شناسی» تأسیس که این مهم کفایت گردد.

امیدوارم در شماره های آتی مجله هنر و مردم يك يك جنبه های رازی را در علوم مختلفه بنظر خوانندگان گرامی مجله برسانم.

www.KetabFarsi.com

ادبیات و شعریارخ نویسد در عصر ساسانی

علی سامی

هنرمند

در عهد درخشان ساسانی بویژه در اواخر پادشاهی این دودمان، کتابهای بسیاری بزبان پهلوی در شرح حال پادشاهان باستانی ایران و همچنین شهریاران ساسانی و شاهان و پهلوانان داستانی و حماسه و حکایات و روایات کهن و پند و اندرزنامه‌ها و مطالب مربوط به تکالیف و امور مذهبی و اخلاقی و اجتماعی تألیف گردیده بود، که یارهای از آنها در زمان اسلام توسط مترجمان عالیقدر ایرانی بزبان عربی ترجمه و پس از چندی از نو، به پهلوی و فارسی برگردانیده شد، که اصل و ترجمه یارهای از آنها تا قرن چهارم هجری در دست بود و بعضی هم از بین رفته است.^۱ آنچه را که باقی مانده در دو سه قرن اخیر مورد پژوهش و بررسی و تفسیر خاورشناسان و دانشمندان اروپائی و پارسیان ساکن هند قرار گرفته و بزبانهای اروپائی ترجمه و منتشر گردیده است.

با توجه به سیر دانش و کمال و فلسفه در قرون قدیمه و وسائل و موجبات محدود فرا گرفتن علوم در یک هزار و پانصد ششصد سال پیش، و مقایسه با وضع کشورهای متقدم، همزمان و معاصر ساسانی کاملاً ثابت میشود که ادبیات پهلوی در این دوره بر شد شایان اهمیتی رسیده و فرهنگ ایران دارای یک ادبیات پرمایه و غنی و کتابهای ادبی و اخلاقی و تاریخی و ممتازی بوده است. از آنهمه کتابها و آثار و تفرهای ادبی و تاریخی همین مقدار که از دستبرد رویدادها و دیگر گونیها و عدم علاقه فاتحین بی علم و معرفت بجا مانده، معرف گنجینه سرشار ادبی و فلسفی و تاریخی و داستانی و کتابهای مربوط با امور دینی میباشد که اگر همه با هم جمع شود با وجود کمبودهایش یک گنجینه گرانهای بزرگی از آثار ادبی و تاریخی زبان فارس میانه را تشکیل میدهد. کیفیت این آثار بجامانده برای شناسائی پایگاه بلند ادبیات فارسی کهن، تا حدی جبران کمیت و مقدار از دست رفته و نابود شده را، مینماید. سیر و پیشرفت ادبیات پهلوی با وجود غلبه تاریان و از هم گسیختن اوضاع، باز نایستاد، و تا سه چهارم قرن اول هجری این چرخ هنوز گردش خود را داشت و تاحدی بحرکت خود ادامه میداد و مطالبی به پهلوی نگاشته میشد.

ابوالفرج محمد ابن اسحق بغدادی معروف باین ندیم (متوفی ۳۸۵ هـ. ق) نام کتابهای زیادی متجاوز از هفتاد کتاب که تا زمان او از پهلوی به تازی برگردانده شده و موجود بوده است، مانند اندرزهای اردشیرشاپور، اندرز خسرو بهرمز، نامه خسرو بهرمز بان و پاسخ او، نامه انوشیروان به بزرگان کشور، اندرزهای انوشیروان بخویشان خود و چند کتابهای داستانی مانند هزار افسانه (الف لیله و لیله)، کلیله و دمنه، هزار داستان، سدیدنامه، قصه بهرام چوبین، افسانه گشت و گذار، خرس و روباه، رستم و اسفندیار، شهروراز و پرویز، بنیان دخت، بهرام دخت، اروند، انوشیروان، بهرام و نرسی، دازا و بت

رزمین، در کتاب الفهرست (۳۷۷ هـ. ق)، بر شمرده است. روست^۲ خاورشناس و دانشمند عالیمقام انگلیسی که بسیاری از آنها را بزبان انگلیسی ترجمه و چاپ کرده است، نام ۹۱ کتاب مربوط با آن زمان را که موجود است گرد آوری و منتشر ساخته است. بعضی از این کتابها، دینی است که بچندتای آنها اشاره خواهد شد، و برخی داستانهای رزمی است مانند بهرام چوبین، رستم و اسفندیار، شهربراز و پرویز، و یارهای داستانهای رزمی میباشد چون ویس و رامین، وامق و عذرا، خسرو شیرین، زال و رودابه، بیژن و منیژه، دسته‌ای هم کتابهای تاریخی است.

فن تاریخ نویسی و ثبت وقایع در اثر روح سلجستوری و مردانگی و جهانگشائی و همچنین نبردهای پی در پی که آریاهای فلات ایران با همسایگان داشته و تشکیل پادشاهی بزرگ ماد و شاهنشاهی گسترده هخامنشی، از دیرگاهان در ایران معمول بوده است و اغلب در کتابهای تاریخ نویسان یونانی و اسقاریهود از سالنامه‌ها و تذکره و تواریخ ایام و سرگذشتها و داستانها که جمع آوری شده، در خزائن شاهنشاهی و در جاهای امن و امنی نگاهداری میشده، یاد گردیده است.

کتیراس پزشک و تاریخ نویس یونانی مقیم در بار داریوش دوم هخامنشی کتاب تاریخ خود بنام پرسیکارا از روی همین سالنامه‌ها و تذکره‌ها ترتیب داده بود.

مسعودی تاریخ نویس معروف بعد از اسلام ضمنی توصیف کتاب بزرگی که بسال ۹۱۵ میلادی در خانه یکی از بزرگان ایران در تیسفون دیده، قسمتی از آنرا تاریخ پادشاهان تشکیل میداده است تاریخ کتاب سال ۷۳۱ میلادی و از روی منابعی که در خزائن شاهنشاهی بود تنظیم گردیده و برای هشام خلیفه از پهلوی عربی ترجمه شده بود. او مینویسد: «کتابی عظیم دیدم که حاوی بسیاری از علوم ایران، تاریخ پادشاهان آن سامان، ساختمانها و تأسیسات سیاسی بود...»^۳

۱ - درباره کتابها و آثار مربوط به حکمت و فلسفه این عصر، در گفتاری تحت عنوان «حکمت و فلسفه» در «ایران باستان» و سبت بدانش و آثار مربوط بعلم نجوم و ریاضی در گفتار «دانشهای ایرانی در عصر ساسانی» قبلاً صحبت شده است. شماره ۶۹ و ۸۰ همین مجله.

۲ - ادوارد ویلیام وست Edward William West (۱۸۲۵ - ۱۹۰۵)

۳ - از میان ذخایر فراوان علمی ایران که از بین رفته بود، کتاب تاریخ مفعلی بدست آمد که هشام ابن عبدالملک (۱۰۵ هـ. ق) تا ۱۲۵ هـ. ق مدت خلافت) دستور داد آنرا عربی ترجمه کنند. ترجمه این کتاب در ۱۱۳ هـ. ق پایان پذیرفت و در آن شرح حال کلیه پادشاهان ایران، قواعد سلطنت، علوم و فنون معماری بتفصیل نوشته شده و از جمله تصویر هر پادشاه که شناسانده وضع و رنگ لباس بود ضمیمه شرح خالص کرده بودند. و مسعودی این کتاب را در سال ۳۰۳ هـ. ق در سمر استخر نزد یکی از بزرگان پارس دیده است.

گوت‌اشمید Gutschmid و کریستنسن Christensen حدس زده‌اند که این کتاب شاید (تاج نامک) بوده است. علاوه بر این، اوستا کتاب دینی، خود یکی از منابع و مخازن تاریخی و داستانی را شامل است. در دوران ساسانی نیز از لحاظ کشمکشهای مداوم پادشمان خاوری و باختری و لزوم تقویت روح جنگی و سلحشوری در مردم، و همچنین بمناسبت پیدایش و پیشرفت دینهای چندی در داخل و خارج از مرزهای شاهنشاهی، چون عیسویت، یهودیت، صابئین و بودائی و مانویت و مزدکیان و لزوم تقویت و ترویج آئین زرتشتی، تدوین دستورها و فرمانهای مذهبی و تفسیر آنها و همچنین روایات و داستانهای جنگی و پهلوانی بصورت کتابهای بزرگ، امری ضروری و لازم بوده است.

در اواخر این دوره نامه‌های پهلوانان داستانی درخاندانهای شاهان و بزرگان رواج پیدا مینماید مانند جاماسب و کواذ و کاوس و غیره.

در این گفتار بچند کتاب و رساله اشاره میشود و بحث درباره اوستا، مهمترین و کهنترین اثر ادبی و علمی و تاریخی را به مقاله دیگری موکول میسازد.

۱- بندهشن Bondahishn: یعنی «بنیان آفرینش» یا «بنیاد نهادن آفرینش» در دانش جهان‌شناسی Cosmogony و دیرین‌شناسی Chronology که هزاران سال پیش، از اندیشه و دماغ ایرانی تراوش کرده، زمینه حیات‌شناسی و انگیزه تحقیق دانشمندان اروپا گردید و دست‌کم خریدپذیری برای آنها بوده است.

بندهشن مشتمل بر ۴۶ فصل و سیزده هزار واژه پهلوی در قواعد دینی و تکوین جهان و تاریخ و داستانها و طبیعیات و در حقیقت خلاصه اوستاست که در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی (قرن پنجم هجری) پایان پذیرفت، مهمترین فصول آن: اهور مزدا، اهریمن، خلقت زمان، آفرینش روز و هفته و ماه، تکوین آفرینش و خلقت ستارگان و اصطلاحات نجومی، منظور از خلقت، هفت آسمان، هفت خلقت دنیائی، امشاسپندان (جاویدانهای مقدس) و وظائف آنها، شرح نبردهائی که آسمان و آب و زمین و گیاهان و گاو و کیومرث و فرشتگان و ستارگان با اهریمن نمودند. آمدن روح اهریمن در زمین و ستارگان و گاو و کیومرث، اصل زمین و کوهها و دره‌ها و دریاها و گیاهان و آتش، اصل آب و باد و ابر و باران، درباره اصل مخلوقاتی که توسط اهریمن آفریده شده از قبیل مار، و مور و زنبور و کژدم. درباره درندگان مانند گرگ، شیر، پلنگ و غیره. درباره موجودات گوناگون و اینکه چرا آفریده شده‌اند، درباره مصائبی که با آمدن اسکندر و تازیان دامگیر ایران شد، و آمدن سه مرد مقدس

که آئین یزدانی را تجدید خواهند کرد.

ترجمه این کتاب نخستین بار توسط انکتیل دوپرن Anquetil Du Perron (۱۷۳۱ - ۱۸۰۵) در سال ۱۷۷۱ میلادی به همراه ترجمه زند و چند پاره از اوستا منتشر شد. او در ۱۷۳۴ در سورت هندوستان از روی اصل کتاب نسخه برداری کرد. اصل نسخه مزبور توسط اراسموس راشک Erasmus Rusk دانهمارکی همراه با آثار دیگر پهلوی و اوستائی به کپنهاگ آورده شد که هم‌اکنون در کتابخانه کپنهاگ نگاهداری میشود. پس از اوراشک در ۱۸۲۰ آنرا با آلمانی برگردانید و در ۱۸۵۱ وسترگارد دانهمارکی (۱۸۱۵-۱۸۷۸) Wester Gard آنرا منتشر کرد. مارتین هوگ M. Haug در ۱۸۵۴ آنرا با آلمانی ترجمه نمود. ترجمه‌های دیگر توسط فردریک فن اشینگل (۱۸۲۰-۱۹۰۵) Friedrich von Spiegle در ۱۸۶۰ و فردریک ولدیشمن آلمانی Windishmann در ۱۸۶۳ و یوستی Justi در ۱۸۶۸ و وست انگلیسی West در ۱۸۸۰ در اکسفورد در جلد پنجم از چندین جلد کتابهای خود بنام «کتاب مقدس شرق» S.B.E. آنرا با انگلیسی ترجمه کرد. نسخه کامل این کتاب توسط ادوارد تهمورث دینشاه جی انکلساریا Eevard Tahmures Ji. Anklesaria در ۱۹۰۸ در بمبئی بچاپ رسید.

۳- شکند گمانیک ویزار «ویچار» Shikand Gumanik Vijar «یعنی گزارشی که گمان را درهم میشکند» یا «گفتار گمان شکن» بقول روست دارای ۱۵۷۰۰ واژه پهلوی تألیف مرتان فرخ «مردان فرخ پسر اورمزد دات» در قرن نهم میلادی در اثبات آئین زرتشتی در برابر یهود و نصاری و مانویان و اسلام درباره اصل و ماهیت اهریمن (مظهر شر) تنظیم شده است. مؤلف این کتاب در نیمه اول قرن سوم هجری میزیسته و به بسیاری از مسائل فلسفی پاسخ داده و از روی این کتاب اصطلاحات فلسفی زبان پهلوی پی برده میشود.

کتاب شکند گمانیک ویچار در ۱۸۸۵ توسط وست با انگلیسی ترجمه و در ۱۸۸۷ در بمبئی توسط هوشنگ دستور جاماسب جی جاماسب آسانا بامتن زند و ترجمه سانسکریت از کتاب نریوسنگ Neryosang چاپ شد.

نریوسنگ پسر دهاول Dhaval دستور معروف پارسیان مقیم هند در اواخر سده دوازده میلادی در سنجان، همان شهری که زرتشتیان مهاجر از ایران، بدانجا وارد شدند، میزیسته. وی در زبان پهلوی و سانسکریت و اوستا استاد و قسمتهای زیادی از اوستا را بزبان سانسکریت ترجمه کرده و همین ترجمه برای دریافت معنی تفسیر اوستا «زند» بسیار ارزنده و این دانشمند بنوبه خود خدمت بزرگی بدین زرتشتی نموده است.

پیر ژان دومناس Pierre Jean De Menasce استاد دانشگاه پاریس در فرینبورگ با شرح و توضیحات بانضمام فرهنگی از لغات آن بفرانسه ترجمه و چاپ کرد .

۳ - دینکرت «کارهای دینی» : نام اصلی این کتاب زنداکاسیه Zend-Akasihi مجموعه ایست از رسوم و آداب وادیات و تاریخ وقواعد و مسائل دینی زرتشتی که در زمان مأمون خلیفه عباسی (۱۹۷ - ۲۱۸ هـ . ق برابر ۸۱۲ تا ۸۳۳ میلادی) توسط آرتور فرنیخ ، فرخ زاتان (آذرفرینخ پسر فرخ زاد) نواده آذریاد پسر مهراسپند در بغداد از باقی مانده های کتاب دینکرد که پس از برچیده شدن شاهنشاهی ساسانی پراکنده شده بود ، گردآوری ، و در همان قرن در نه مجلد با تمام رسید . جلد ۳ تا ۹ آن در سال ۴۱۱ هـ . ق در بغداد بدست آمد و دارای ۶۹۰۰۰ کلمه بوده است ولی فعلاً دومجلد آن پیش در دست نیست .

این کتاب در ۱۹ جلد بوسیله دستور پشوتن سنجانا و پسرش داراب سنجانا (۹ جلد پدر و ۱۰ جلد پسر) با حواشی و ملاحظات و ترجمه انگلیسی و متن پهلوی و گجراتی در بمبئی بچاپ رسید . وست خاورشناس شهر انگلیسی کتاب ۸ و ۹ را با توضیحات و حواشی بزبان انگلیسی ترجمه و تحت عنوان Sacret Book of the East Vol. XXX II آکسفرد ۱۸۹۲ چاپ کرد و پنجسال بعد کتاب ۵ و ۷ آن را با توضیحات مشروح بزبان انگلیسی ترجمه و چاپ نمود .

۴ - آردا ویراف نامک Arta-Viraf Namak : تألیف اردای ویراف مؤبد زمان شاپور یکم که در آن از بهشت و دوزخ زرتشتی و پاداش نیکوکاران و بادفره (سزای) گناهکاران بحث شده و عقاید آنها را درباره آخرت تشریح مینماید و شباهتی با پل صراط دین اسلام و پل چینوت Chinvat دین زرتشتی دارد .

این کتاب بین قرن سه و هفت هجری تدوین ولی مضمون و مطلبش از دوره ساسانیان میباشد و معروف است که اردای ویراف در زمان شاپور (بعضی زمان اردشیر نوشته اند) برای تکمیل احکام آئین زرتشتی چند جامی مشروب سکرآور نوشید و بخواب عمیق هفت روزهای رفت ، پس از برخاستن از این خواب گران ، سیر خود را در عالم دوزخ و بهشت و پل صراط ابراز داشت و دبیران نوشتند .

کهنترین نسخه خطی آن کتاب مربوط بقرن چهارم میلادی است و نخستین ترجمه آن در ۱۸۱۶ توسط پوپ Pope خاورشناس انگلیسی تحت عنوان :

The Arda Viraf Nameh, or The revelations of Arda Viraf, translated from the Persian and Guzerate versions London 1816.

ترجمه و بچاپ رسید و در ۱۸۸۷ توسط سنت بارتلمی S. Barthelemy خاورشناس فرانسوی بزبان فرانسه ، شامل يك مقدمه و ترجمه و تفسیر و فهرست منتشر گردید . این رساله شامل ۸۸۰۰ واژه میباشد و بفارسی نیز اخیراً آقای دکتر رحیم عقیقی استاد دانشگاه مشهد آنرا ترجمه و انتشار داده است . چند فرگرد آن برای نمونه نقل میشود :

فرگرد ۱۳ :

«دیدم روان زنان بسیار نیک اندیش ، بسیار نیک گفتار ، بسیار نیک کردار رام را ، با پوشش آراسته بزر و سیم و گوهر که شوی بسردار دارند . پرسیدم ایشان کدام روانند ، سروش پاک و ایزد آذر گفتند که : این روان آن زنانی هست که بگیتی آب و آتش و زمین و گیاه و گاو و گوسفند و همه آفریدگان نیک اورمزد را خشنود کردند . ایشان یزش (انجام مراسم و فرائض دینی) و دورن (نان مقدس) و پرستش ایزدان کردند و اسو فریت (نام دعائی) خواندند و ستایش ایزدان مینو و ایزدان گیتی کردند و خشنودی و بیگانگی وترس و آگاهی و فرمانبرداری شوی و سردار خود ورزیدند و بدین مزدیسان بی گمان بودند ، به کرفه کردن کوشا و از گناه پرهیز کار بودند . مرا زیبا و باشکوه بنظر آمد .»

از فرگرد ۱۴ :

«دیدم روان کشاورزان را ، بگاه روشن با شکوه ، و پوشی چون ستاره درخشان چون ایشان به پیش فرشته آب و زمین و گیاه و گوسفند ایستادند آفرین کرده و ستایش و درود گفتند و گاه میه و جای یه گرفتند مرا زیبا و باشکوه بنظر آمد .»

«دیدم روان پیشه‌وران که بگیتی خدایان و سرداران پرستیدند ، و چون بآن بستر خوب ، و گاه بزرگ و روشن و برازنده نشسته مرا زیبا و باشکوه بنظر آمد .»

از فرگرد ۱۵ :

«دیدم روان شبانان که بگیتی چهارپای و گوسفند ورزیدند و از گرگ و دزد و مردم ستمکار نگاهداشتند و بهنگام ، آب و گیاه و خورش دادند و از سرما و گرما سخت پرهیز دارند و بگاه خود برهشتند و از روی داد پرهیز دادند و بسیار سود بزرگ و بزر ، و نیکی و خورش و جامه بمردمان زمان دادند . چون در آن روشنی و با آن برازندگی و رامش و شادی بزرگ رفتند مرا بسیار باشکوه و زیبا بنظر آمد .»

۵ - داتستان دینیک Datistan-i-Dinik (عقاید دینی)

شامل ۲۸۶۰۰ واژه که مؤید بزرگ پارسی و کرمان منوچهر پسر یودان ییم Yudan-Yim در اواخر قرن نهم در باب ۹۲ موضوع تدوین کرده است.

۶ - مینو خرد Dinai-Mainyo-Khirad (اندیشه های

روان خرد) : کتابی است حاوی ۶۲ پرسش از مسائل دینی زرتشتی مشتمل بر تقریباً یازده هزار کلمه پهلوی که از طرف «خرد مینوی» به «دانا» پاسخ داده میشود. تألیفش در اواخر عهد ساسانی ولی صورت فعلی متعلق به بعد از برجیده شدن این دودمان است. کتاب نامبرده در حدود ۷۷۵ سال پیش توسط نریوسنگ بسانسکریت برگردانده شده و متن پهلوی آن در ۱۸۴۳ توسط وسترگارد دانمارکی از ایران باروفا برده شد و آندراس در ۱۸۸۲ و وست انگلیسی در ۱۸۸۵ در آکسفورد آنرا چاپ و منتشر کرد. قسمتی از این کتاب بر این مفاد است :

«در میان فضائل، احسان حائز نخستین پایه است. هر چند توانگری پسندیده است، فقر شرافتمندانه بر ثروتمندی غیر عادلانه برتری دارد. تهمت بدتر از جادوگری است. باید در خوراک میانه روی را نگاه داشت تا تندریست بماند. آنکس که بدبختیها ورنجهائی که از سوی اهریمن و سایر بودنیهای شریر بر او وارد میشود با شکیهائی و بردباری تحمل میکند، شایسته ثنا و ستایش است. شراب اگر باندازه خورند تن را بسی سود دهد، زیرا که گرمی تن را بیفزاید و گوارش را آسان کند، اندیشه و یاد (حافظه) تیز و حواس و زیان را روان، و زندگی را پسندیده نماید. آنکس که بدمنش است چون شراب نوشد، تندخو شریر و ستیزه کار شود و بازار از زن و فرزندان و بندگان و نزدیکان برخیزد.»

۷ - ماتیکان گجستک ابالیش Matikan Gujastak Abalish

در اثبات دین زرتشت تألیف آذرفرنبغ که مؤلف دینکرد هم میباشد بزبان پهلوی دارای ۱۲۰۰ واژه حاوی هفت پاسخ که آذرفرنبغ پسر فرخزاد حدود سال ۲۱۰ ه. ق به ابالیش زندیق و بی عقیده در حضور مأمون داده است. در سال ۱۸۶۶ مارتین هوگ M. Haug از حکومت بمبئی خواست که فرهنگی از متن پهلوی توسط هوشنگ جی جاماسب آسا منتشر سازد و اینکار در ۱۸۷۰ پایان پذیرفت و در ۱۸۷۲ مجموعه ای در دو جلد توسط هوگ و وست و دستور هوشنگ جی جاماسب آسا منتشر شد. در ۱۸۸۷ میلادی توسط سنت بارتلمی بزبان فارسی ترجمه و منتشر گردید ولی متن انتقادی با اصلاحاتی که بهرام انکلساریا در آن نموده، بضمیمه یادداشتهای مفصل و فرهنگ و ترجمه انگلیسی در سال ۱۹۳۶ توسط هومی چاچا انجام گرفت.^۵

پرسش هفتم و پاسخ آن چنین است :

«هفتمین بار پرسید که : علت کستی بستن چه باشد، چه اگر کستی بستن کار نیکوئی باشد خران و شتران و اسبانی هستند که زودتر به بهشت روند، چون شب و روز هفت بار تنگ بشکم بسته دارند.

مؤید گفت : چیزی بی علت نیست، چنانکه به نادانان و بدآگاهان بی جهت مینماید که آگاه نیستند و که علت چیزی را ندانند و علت چیز روشن نیست، لیکن من بتو روشن کنم. ما چنین گوئیم که همچنانکه به دوبنیاد بیکران معتقدیم، این در تن خود ما هویداست. چون گویائی و شنوائی و بینائی و بویائی، جایگاه خرد و جان و خود آگاهی و اندیشه و ویر (یاد حافظه) و خرد ذاتی و خرد اکشایی، بمنزله جایگاه یزدان و امشاسپندان باشد و اینکه مردم نیمه بالا را بمنزله بهشت دارند بنیاد آنرا این سبب است، و نیمه زیرین چون گند و جایگاه آمیزش و سرگین است بمنزله پناهگاه اهریمن و دیوان باشد و اگر آشکارا دارند آنرا بنیاد گیرند و بر آهوش درنگرند، و کستی جدا کننده دو کرانه تن است. از اینرو کستی خوانند زیرا تن را بدو قسمت جدا میکند. . . . و این مانند دیواری بمیان بوده باشد.

مأمون امیرالمؤمنین و قاضی پسندیدند و خوب داشته بسیار شادی کردند. سپس آنها به اباله گفتند : برو چو تو مجادله نمیتوانی، چون هرچه بیش پرسی نیکوتر و منطقی تر گزارش کند. اباله نابکار مانند مردم شرمزده، شکسته و بسته و سرافکنده و مات شد. . . .»^۶

۸ - اندرز خسرو کوأتان : مشتمل بر اندرزهای خسرو

انوشیروان بدرباریان و نزدیکان پیش از مرگش که مختصر و محدود بوده است در ۳۸۰ کلمه. این کتاب را پشتون سنجانا همراه گنج شایگان به انگلیسی ترجمه کرده و دو سال بعد توسط کازارتلی Gasartelli بانگلیسی ترجمه شد. کهنترین نسخه هائی که از این نامه بدست آمد، نسخه ایست که در سال ۹۶۱ یزدگردی (۱۳۲۲ م) بدست مهرانان پسر کیخسرو استنساخ شده و در مجموعه ای از متنهای پهلوی در ۱۹۱۳ در بمبئی بچاپ رسید. جمله آن براین مفاد است.

«آئین و پیمان بکار دارید و بکار و قانون را دوراست،

4 - Gajastak Abalish by Homi F. Chacha Bombay 1930.

5 - Adrien Barthelemy Gujastak Abalish relation D'une conference theologidqe Presidee La Calif Mammoun Paris 1882.

۶ - کتاب گجسته ابالیش شادروان صادق هدایت چاپ تهران

۱۳۱۸ صفحه ۱۰ و ۱۱

و بارستان هم سخن باشید . به بهره خویش خورسند باشید و بهره کس دیگر مبرید . از نیکان باش تا ملکوتی باشی .
این نیز گفته اند که هر کس باید دانستن که از کجا بیامده ام ؟ و چرا ایدر هستم ؟ پس من یاز بکجا باید شوم ؟ و از من چه خواهند ؟ من این دانم که از نزد هرمزد خدای بیامده ام ، برای ستوهیدن دروغ ایدر هستم و باز پیش هرمزد خدای باید شدن . از من اشوئی باز خواهند و عمل دانایان و آموزش خرد و یک خوی پیراسته . انوشه روان باد خسرو شاهنشاه ، پسر کواذ که او اندرز کرد و او این فرمان داد .
ایدون (اینچنین باد)

۹ - زات اسپرم Zat Sparam : در قرن سوم هجری در سه قسمت تدوین شده و قریب به نوزده هزار کلمه پهلوی است . زات اسپرم دستور سیرجان و کرمان بوده و بین سالهای ۸۸۱ میلادی میزیسته است . برادر او منوچهر هم کتابی داشته بنام پهلوی نامه منوچهر ، تقریباً دارای نه هزار واژه پهلوی . منوچهر در این کتاب بسیاری از دستورهای برادر را مخالف آئین دانسته و باو اعتراض می نماید و باندیشه های مترقیانه خود ، برادر را اندرز میدهد .
در این کتاب درباره دیانت زرتشت ، آغاز دین ، زندگی و مرگ و غیره بحث شده است و دو داستان مهم از کای اوس Kai US و سرتیو Srito پهلوان دارد . روست این کتاب را در سال ۱۸۸۰ میلادی بانگلیسی ترجمه کرد و در اکسفورد منتشر شد .

۱۰ - شایست نه شایست : در آن از وظایف مذهبی و آداب و مراسم دینی و اعمال شایسته و ناشایسته و گناهان بحث شده است . کتاب در دو قسمت با یک ضمیمه شامل ۱۳۷۰۰ کلمه می باشد و در ۱۸۸۰ توسط وست ترجمه و چاپ گردید .

۱۱ - ائوگمدنچا Aogemadaêchâ : اصل این نوشته بزبان اوستائی و دارای ۲۹ بند و مجموعاً ۲۸۰ کلمه بوده است . وست زمان تألیف آنرا از قرن ۱۳ میلادی متأخرتر نمیداند . ترجمه ای از این نوشته بزبان سانسکریت درست است که گیگر Geiger دانشمند آلمانی در سال ۱۸۷۸ با چند نسخه خطی که درست داشته است اصلاح و با افزودن توضیحاتی بدان آنرا چاپ کرده است^۷ در ۱۸۹۳ دارمستتر فرانسوی^۸ آنرا بفرانسه ترجمه و منتشر ساخت . انجمن پارسیان هند متن پازند ائوگمدنچا

را ۱۹۰۹ بضمیمه چند متن دیگر بچاپ رسانید . « ادوارد بامانچی اونسروالا » در مجموعه سلسله مقالات ایرانی که در سال ۱۹۵۵ بچاپ رسانید ، متن پهلوی این رساله را هم چاپ نمود .

این کتاب در اسفندماه ۱۳۴۴ توسط آقای دکتر رحیم غنیمی استاد زبان پهلوی دانشکده ادبیات مشهد تحت عنوان « متن پهلوی پازند و ترجمه فارسی و واژه نامه » ترجمه و با تفسیر بچاپ رسیده است .

نویسنده محترم در پیش گفتار این کتاب متذکر شده است که : « در آغاز ائوگمدنچا از روان نیکوکاری بحث میشود ، که در جهان پسندیده و نیکوئی از او پذیرائی و بوسیله فرشتگان به پیشگاه اورمزد راهنمائی میشود . سپس یادآوری میکند که هر کس باین جهان بیاید ناگزیر است راه مرگ را پیماید پس بهتر است کاری کند که سرنوشتش بهشت و گرومتان باشد آنگاه برای اثبات این نظر دلایلی بیان میکند و تن پرگزند را از کارهای زشت برحذر میدارد و هشدار میدهد که آدمی بی سبب نباید به دیو آرز و شهوت مال این جهان دل ببندد . زیرا در روزگار فرجام جز پشیمانی بهره ای نخواهد داشت . آدمی باید همیشه مرگ را در پیش خود بدینند و از کارهای زشت دوری گیرند و با انجام کار نیک توشه ای برای جهان دیگر بدست آورد و روان خویش را آمرزیده سازد .

همه چیز نابود شدنی است جز آن پاکی و پارسائی که از نیکان سرمیزند و هیچگاه از آنان جدا نخواهد بود . »
غیر از کتاب و رسالات نامبرده تعدادی رساله مذهبی دیگر موجود است که معروفترین آنها بطور خلاصه : روایات پهلوی ، روایات همت آشوروشتان ، پندنامه زرتشت ، ماتیکان سی روج (شرح سی روز) تفسیر برونیداد پهلوی ، ماه فروردین روج خرداد ، ماتیکان سی یوشت ، سی فرمان ، جاماسب نامه ، بهمن یشت^۹ ، می باشد و همچنین کتابهای مانی که بزبان فارسی و سریانی بوده است مانند کتاب شاپورگان ، سفر الاسرار ، سفر الجباره ، فرائض السماعین ، سفر الاحیاء و فرمطیه .

7 - Aogemadaeca Ein Parsenttractat in Pazeno Altbaktrisch und Sanskrit Herausgegeben ubersetzt, Erklärt und Mit Glossar Versehen von wilhelm Geiger, Frlangen 1878.

8 - Darmesteter : Le Zend - Avesta, V. III, p. 154 - 166 Paris 1893.

پاز، زادگاه فردوسی

(۲)

هوشنگ پورکریم

در شماره گذشته «هنر و مردم»، قسمت اول مقاله حاضر که موضوعاتی از موقعیت جنرافیائی و سوابق تاریخی و احوال عمومی «پاز، زادگاه فردوسی» در آن توصیف شده بود از نظر خوانندگان گرامی گذشت. برخی از خوانندگان که به این نویسنده افتخار مؤانست بخشیده‌اند، توضیح خواسته بودند که به چه دلایلی «پاز» را می‌توان زادگاه «فردوسی» دانست. چون ممکن است چنین سئوالی برای دیگر خوانندگان گرامی هم طرح شده باشد، از مسئولان محترم «هنر و مردم» تقاضا شد که دلایل زیر را در صدر این قسمت مقاله بگنجانند. با این مختصر انتظار می‌رود در آستانه انتشار کتاب «پاز، زادگاه فردوسی» که اکنون تألیف می‌شود باب مباحثه و اقتراح در این مورد گشوده شود که آیا زادگاه فردوسی همین دهکده «پاز» است؟

نخستین دلیل که ضمناً اساسی‌ترین دلایل است، از این اصل شروع می‌شود که فردوسی بی‌شک اهل طوس بود و از دهکده‌ئی که در نسخ متعدد چهارمقاله نظامی به نامهای «فاز» و «پاز» و «باز» ضبط شده است. استناد به «چهارمقاله» به این علت موجه است که «نظامی» قریب به صد سال بعد از فوت «فردوسی» به طوس رفته و در محل به تحقیق پرداخته و توصیفی که او از زادگاه فردوسی می‌آورد مستندترین و نیز قدیمی‌ترین مأخذ در این مورد است: «استاد ابوالقاسم از دهاقین طوس بود، از دیهی که آن دیه را بازخوانند و از ناحیت طایران است...». محققاً همان محلی را «طایران» می‌نامیدند که خرابه‌های طوس در آنجا باقی مانده است. در این مورد، نویسنده به کتابهای متعدد قدیمی مراجعه کرد و به این نتیجه رسید که طوس قدیم چند شهر کوچک را شامل می‌شد و در آن میان دوشهر عمده وجود داشت که یکی «طایران» یا «طبران» و یکی دیگر «نوقان» یا «نوغون» نامیده می‌شد و هر یک از این دوشهر آبادیهای بزرگ و کوچکی هم دوروبر خود داشتند. چنانکه دهکده کوچک «نسباد» (محل مرقد حضرت رضا «ع») در ناحیه «نوقان» بود که بعدها آن را «مشهدالرضا» نامیدند و آنقدر گسترش یافت که «نوقان» را هم دربر گرفت. «طایران» بایندایش و رشد «مشهد» و در حوادث ایام به تدریج متروک شد که اینک خرابه‌های باستانی آن به نام «شهر طوس» باقیست.

در حوالی خرابه‌های باستانی طوس (= طایران)، غیر از «پاز»، دهکده دیگری که نامش با «باز» یا «فاز» یا «باز» مشابهت داشته باشد وجود ندارد. چنانکه «ملك الشعراء بهار» که علاوه بر احاطه کامل و فوق‌العاده به متون قدیمی و ادبیات فارسی، خود از اهالی خراسان بود، به این نکته واقف شده و در یکی از تألیفات خود، «سبك شناسی»، درباره زادگاه فردوسی که در يك نسخه چهارمقاله «باز» آمده بود تصریح کرده است: «در متن چاپی چهارمقاله باز است ولی فاز یا پاز صحیح است، زیرا گذشته از ضبط این صورت، هنوز مردم خراسان آنرا فاز بفاء و زاء معجمه خوانند و «فاز و فرمی» گویند که فاز و فارمد یا «پاز و فارمد» باشد و ایرانیان

ذال‌های معجمه قدیم را خاصه در آخر نام بلاد و دهات به یاء تختانی مجهول بدل کرده‌اند بنا براین ملکشعراء بهار تصریح کرده بود که مقصود «نظامی» از «باز» یا «قاز» یا «باز» همین «پاز و فیرمی» هست که دوده‌کده همسایه نزدیک به هم هستند و با «طوس» و محل آرامگاه فردوسی کمتر از سه فرسنگ فاصله دارند .

نکته دیگر اینکه ، دوتپه باستانی یکی در داخل «پاز» (که برخی از خانه‌های مردم پاز روی همان تپه است) و یکی دیگر با فاصله دویست سیصد متر بیرون از ده و محصور در باغهای انگور پازیها وجود دارد . و آثار قابل رؤیت این دوتپه ، قدمت دهکده «پاز» را به وضوح نشان می‌دهد . چنانکه نویسنده کاسه کوزه‌های شکسته‌ئی از این تپه اخیر به تهران آورده و در اداره باستان‌شناسی به اهل فن نشان داده است و معلوم کرده‌اند که مربوط به سده‌های صدر اسلام است .

(۳)

کشت و ورز ، آبیاری و قرار و قاعده‌های تقسیم آب ، نهرها و «شیم»ها و حق آبه‌ها و «مدار آب» ، میر آبی و دشتبانی ، درو و خرمن کوبی

تا کستانها و زمین‌های زراعتی «پاز» با «حق آبه» هاشان خرده مالکانی دارد که در مرحله دوم اصلاحات ارضی فقط زمین‌های زراعتی چند نفرشان با «حق آبه»های مربوط به همان زمین‌ها مشمول شناخته شد . اکنون با تقسیم اراضی آن چند نفر ، خرده مالکان «پاز» قریب به چهل نفرند . بقیه دهقانان هم در تا کستانها و اراضی آنان بابر داشت قسمتی از محصول کشت و ورزمی کنند . غیر از انگور ، زراعت عمده پازیها ، گندم و جو است و نیز اندکی هم چغندر قند که کشت آن در سالهای اخیر معمول شده است . زمینهای زراعتی‌شان سه آیش است که خودشان اصطلاحاً «سه اش se eg» می‌نامند . یعنی در هر سه سال ، یکسال آیش دارند و آن سالی است که می‌توانند به زمین آب برسانند . سال بعد از آیش ، زمین را دیمی کشت می‌کنند و بعد که محصول را درو کردند زمین را شخم می‌زنند و رها می‌کنند که بماند و قوت بگیرد و برای سال بعد که نوبت آیش است آماده بشود . دهقانان پازی علت عمده سه آیش کردن زمین‌ها را کم آبی‌شان می‌دانند و علت دیگر را هم کم قوت بودن زمین که لازم می‌دانند در هر سه سال يك سالی را بایر بماند تا استراحت کند .

پازیها ، هر قطعه زمین شخم کرده‌ای را که برای قوت گرفتن بایر گذاشته باشند «خلفچ xalafca» می‌نامند . ولی هر قطعه‌ئی را که کشتشان در آن قطعه آبی است «اش - eg» و قطعه‌ئی را هم که دیمی کاشته باشند «دیمه زار - deyme zâr» می‌نامند . بنابراین ، هر ساله ، قسمتی از اراضی دهشان «خلفچ» و قسمتی دیگر «اش» و قسمتی هم «دیمه زار» است .

پازیها زمینی را که بخواهند جو یا گندم دیمی کشت کنند ، در اواخر زمستان بذر افشانی و شخم می‌کنند . ولی اگر بخواهند که کشتشان آبی باشد در اواخر تابستان می‌کارند . وسیله شخم کردن زمین تا پیش از سالهای اخیر ، گاواهن بود که باید به زور دو «ورزا» کشیده می‌شد . حالا که چند سال است تراکتور به ده راه باز کرده است ، گاواهن‌ها را کنار گذاشتند و «ورزا»ها را هم به قصابها فروختند .

زمین کشت شده را در صورتیکه بخواهند آبیاری کنند ، باید از «حق آبه»شان آب بدهند . هر خرده مالک پازی از رودخانه کوچکی که زمین‌های مزروعی «پاز» و بیش از ده دهکده دیگر را مشروب می‌کند حق آبه معینی دارد . چگونگی این «حق آبه»ها و مقررات آبیاری‌شان توصیف مفصلی می‌خواهد . ناچارم توصیف را از سرچشمه رودخانه‌شان شروع کنم که در هفت هشت



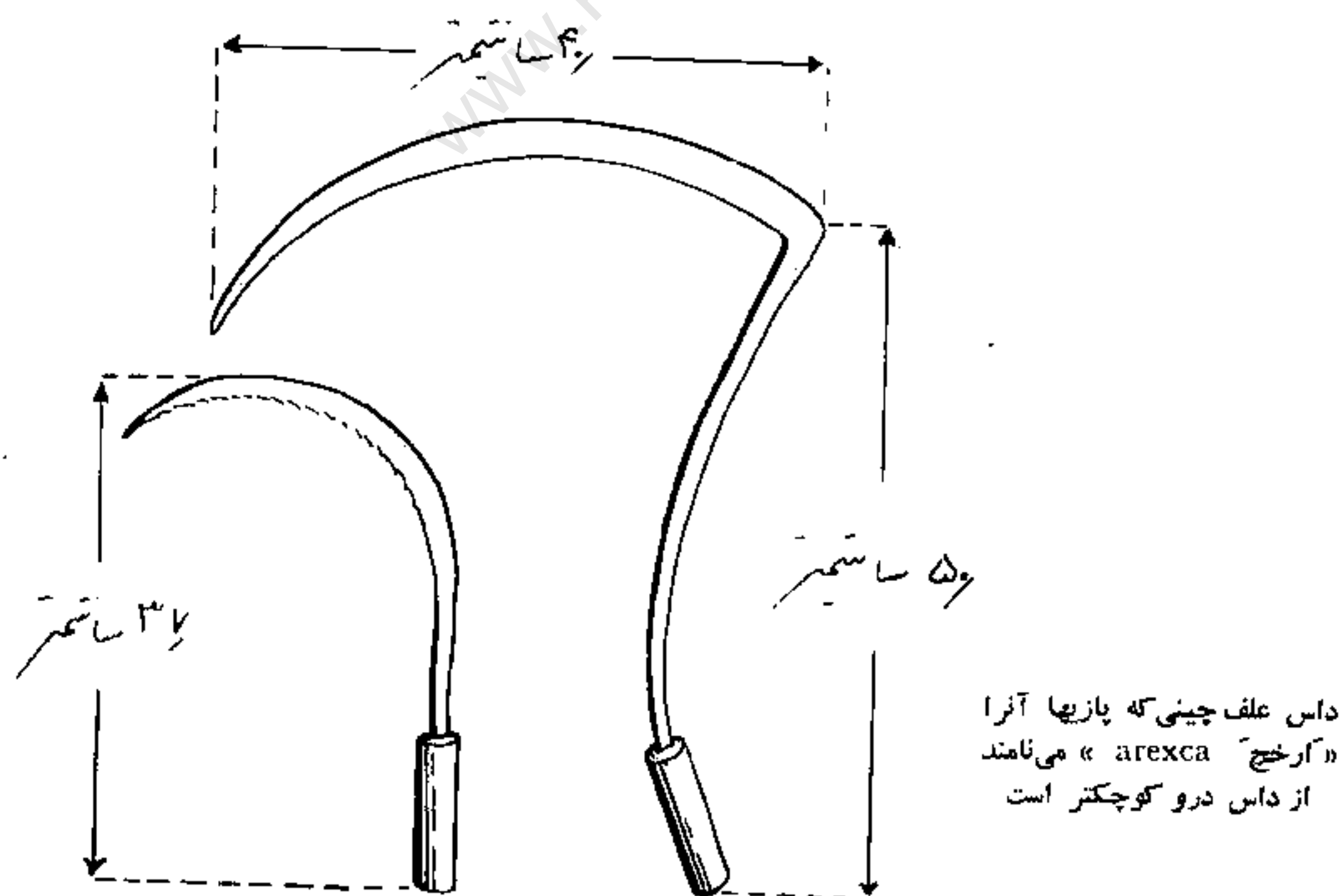
« شیم » یا آب بخش کن

فرسخی شمال «پاز» است و در حوالی دهکده‌ئی به نام «خلکه» - xolke. آب این چشمه در چند فرسخی جنوب «خلکه» با آب رودخانه کوچک دیگری می‌پیوندد که آن رودخانه را «کارده» - kâr deh می‌نامند. بعد هم می‌رسد به حوالی دهکده دیگری به نام «اندوروق» - andoroq که به همین مناسبت نامش را در این محل «ز اندوروق» - zo andoroq می‌نامند. در همین جا، آب‌اء و اجداد خیلی دور مردم دهکده‌هائی که با آب «زو اندوروق» زمین‌هاشان را آبیاری می‌کنند، مقسم یا «آب بخش کن» درست کرده بودند که در محل «شیم» - çim نامیده می‌شود. علت وجودی «شیم» این است که آب «زو اندوروق» را به قسمتهای معینی بخش می‌کند؛ تا «حق‌آبه»‌های هریک از چند دهکده‌ئی که در یک سمت هستند، از یک نهر به همان سمت برود و از «حق‌آبه»‌های دهکده‌های دیگری که در سمت دیگری هستند و از نهری دیگر آب می‌برند جدا بشود.

برای آنکه «حق‌آبه»‌ها در تقسیم آب ملاک و معیاری داشته باشد، آمده‌اند همه آب «زو اندوروق» را سیصد «جفت» - joft آب شناخته‌اند. که یعنی با همه این آب می‌توان زمین‌هائی را که با سیصد جفت گاو کشت و ورز شده است آبیاری کرد. البته واحدهای کوچکتر و بزرگتر از «جفت» هم می‌شناسند. به این ترتیب که هر دو «جفت» آب را یک «من» آب می‌دانند و هریک جفت را دو «پا» یا چهار «چونگول» - çuğul و هر «چونگول» را پنج «سیر» - sir و هر «سیر» را شانزده «مثقال».

به این ترتیب، آب «زو اندوروق» که سیصد «جفت» است، می‌شود نود و شش هزار «مثقال» یا شش هزار «سیر» و یا هزار و دویست «چونگول». این حساب و کتابها البته وقتی بدکار می‌آید که آب را در «پاز» و یا در آن دهکده‌های دیگر می‌خواهند به قسمتهای کوچک و کوچکتر تقسیم بکنند. به هر حال، در «اندوروق» و در «شیم» آن، آب رودخانه که دانستیم سیصد «جفت» است، به دو قسمت دویست جفتی و صد جفتی تقسیم می‌شود. قسمتی که صد «جفت» است به شش هفت دهکده‌ئی می‌رود که «اندوروق» یکی از آن دهکده‌هاست. ولی قسمتی که دویست جفتی است و یا نه‌ری از آن قسمت دیگر جدا می‌شود، به هفت هشت دهکده‌ئی می‌آید که «پاز» و «پرمی» و «گمزدرد» و «گوارشکان» - govâreşkân و «معین‌آباد» از جمله آنها‌اند. در جائی از همین نهر، برای آنکه «حق‌آبه» آن دهکده‌های دیگر را از این پنج دهکده جدا کرده باشند، باز هم «شیم» کار گذاشته‌اند. در این «شیم»، آب نهر به دو قسمت صد جفتی تقسیم می‌شود که یک قسمتش به سمت این پنج دهکده می‌آید. از این آب، چهل «جفت» حق‌آبه، «پرمی» و چهل «جفت» هم حق‌آبه «پاز» و دهکده بسیار کوچک «گمزدرد» است و بقیه هم حق‌آبه دهکده‌های «گوارشکان» و «معین‌آباد». برای آنکه حق‌آبه این دو دهکده را از آب «پاز» و «گمزدرد» و «پرمی» جدا کرده باشند، قرار گذاشته‌اند که در هر دوازده شبانه روز، دوشبانه روز همه آب نهر به آن دود دهکده برود که در همسایگی همدند و در بقیه مدت هم آب به «پاز» و «پرمی» و «گمزدرد» بیاید. ولی عاقبت باید «پرمی» هم نهر حق‌آبه‌هایش را از حق‌آبه‌های «پاز» و «گمزدرد» که از یک نهر آب می‌برند جدا کند. به این سبب، ناچار یک «شیم» هم در این نهر گذاشته‌اند که آب را به دو بخش برابر تقسیم می‌کند؛ تا یک بخش به سمت «پرمی» و بخش دیگر به سمت «پاز» و «گمزدرد» بیاید. و این «شیم» را «شیم پاز و پرمی» نامیده‌اند که تصویرش را به مقاله ضمیمه کرده‌ام.^۱

۱ - پازیه‌ها به من گفته‌اند که تا چند سال پیش «شیم» ها از چوب بود که البته فرسوده می‌شد و بایستی زود به زود عوض می‌کردند. به همین علت در سالهای اخیر چنانکه من دیده‌ام و از تصویر هم پیداست «شیم» ها را از آهن ساخته‌اند.





دروگران بازی به دستی که ساقه‌های گندم را با آن مشت می‌کنند تا به دم داس گیر کنند، معمولاً نوعی دستکش چرمی می‌پوشانند که انگشت‌های بزرگ نیز می‌دارد و خودشان آن را «چارانگشتی» می‌نامند.

پیداست که رسیدگی به امور تقسیم آب و نظارت بر اجرای مقررات آن محتاج «میر آب» است که البته به رأی اکثریت خرده مالکان دهکده‌های ذینفع انتخاب می‌شود. «میر آب» دو نفر را هم به دستیارانش انتخاب می‌کند و خودش می‌شود «سر میر آب» و سه نفری به همه این امور رسیدگی می‌کنند. آنان «شیم» ها را و «تراز» را که جلو هر «شیم» است تا آب در آنجا با عمق یکنواخت و یکسان گسترده شود سرکشی می‌کنند و نیز به سرکشی نهرها می‌روند تا مبادا جایی را شکافته باشند و دزدانه آب ببرند.

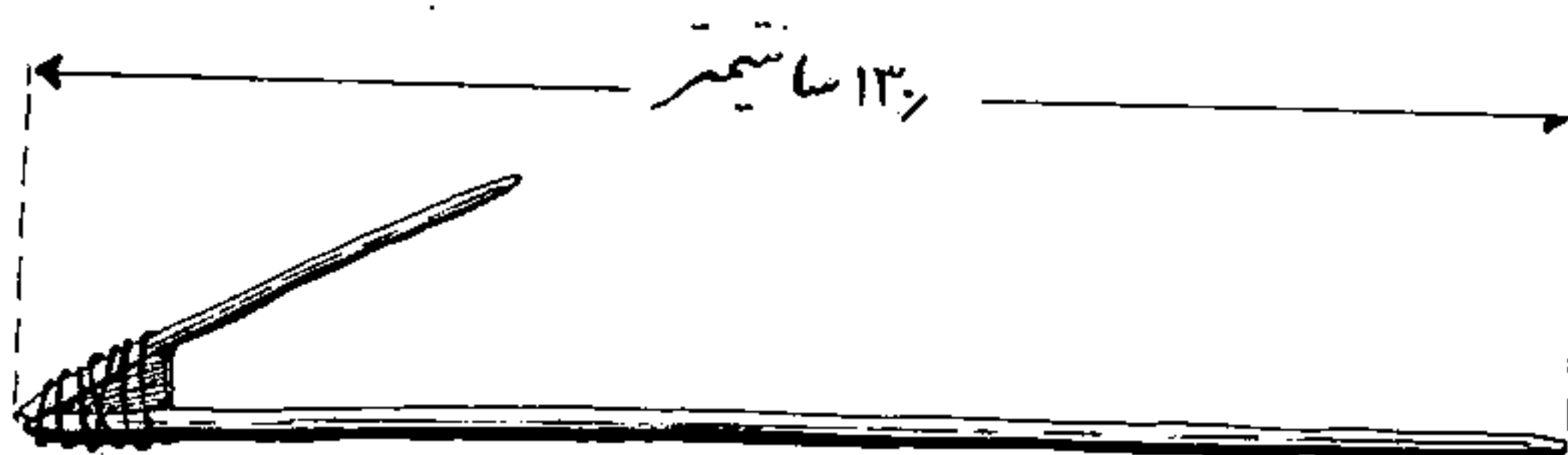
«سر میر آب» و دو همکارش البته بی‌مزد و مواجب کار نمی‌کنند. آنها سالانه از هر چهار «جفت» حق آبه، پنجاه من (سه کیلوئی) گندم و بیست و پنج تومان از خرده مالکان می‌گیرند. «مدار آب» در «پاز» دوازده روزه است. یعنی هر خرده مالکی حق آبه‌اش را هر دوازده روز یکبار می‌برد. مثلاً اگر یکی از خرده مالکان که یک «جفت» و دو «چونگول» حق آبه دارد و در دوم تیرماه نوبت آبیاری به او رسیده باشد، دفعه بعد در چهاردهم تیر نوبت به او خواهد رسید و بار دیگر یک «جفت» و دو «چونگول» حق آبه‌اش را خواهد گرفت و در مدتی کمتر از یک روز با آب جوی مزرعه‌اش را آبیاری خواهد کرد. این را هم بیفزایم که بازیها و گمزدربها آب جویشان را در هر شبانه روز شانزده «چونگول» یا چهار «جفت» می‌دانند که به این ترتیب در ده شبانه روز از مدار دوازده شبانه روزی آنان همان چهار «جفت» می‌شود. آن دو شبانه روز دیگر را همانطور که گفته بودم، آب نهر «پاز و پرمی» به دهکده‌های «گوارشکان» و «معین آباد» می‌رود.

پازیه‌ها غیر از «میرآب» ها که ذکرشان گذشت، دو «دشتبان» هم دارند که باید از زراعت‌هایشان مراقبت بکنند و نگذارند که احشام به کشت‌هایشان بیایند. دشتبانان که به رأی خرده مالکان انتخاب می‌شوند، در سال يك «خروار» جو و سه «خروار» گندم از مزرعه‌ها کارمزد جمع می‌کنند؛ از هر مزرعه‌ئی به نسبت وسعت همان مزرعه. بعلاوه، در وقت خرمن، هر خرده مالکی از خرمن خود دوسه من گندم یا جو به آنان می‌دهد که خودشان آن را حق «کوسن» - *kosan* می‌نامند. در وقت درو هم از هر مزرعه‌ئی چند دسته درو شده می‌گیرند که همه را جمع می‌کنند و بعد خودشان می‌کوبند. دشتبانان این دستمزدهائی را که در وقت درو و یا خرمن کوبی برای آنان جمع می‌شود بین خودشان تقسیم می‌کنند.

موقع درو در «پاز» اوایل تابستان است. چه کشت‌های دیمی و چه آبی را ازده پانزده روز اول تابستان شروع می‌کنند به درو. کار درو مطلقاً به عهده مردان است. زنان و دختران و کودکان نه در کشت و ورز و نه در آبیاری و نه در درو و خرمن کوبی دخالتی ندارند. مگر بعضی از کودکان که بعد از درو شدن هر مزرعه‌ئی به جمع‌آوری خوشه‌های می‌روند که در مزرعه‌ها



در جمع دروگران یکی دوجوان خردسال با کوزه‌های آب که در مزرعه می‌گردانند، ساقی دیگران می‌شوند و هر دم به تشنه‌ئی آب می‌رسانند



پازیه‌ها با این قلاب‌های چوبی که آن را کالک *kâlak* می‌نامند دسته‌های درو شده را جمع می‌کنند

جا مانده است و به اصطلاح «خوشه‌چینی» می‌کنند. ولی معمول است که در درو به هم یاوری می‌کنند و هرپانزده بیست نفر به کومک هم دریک روز معین به درو کردن مزرعه‌ئی می‌روند. در این صورت، همان روز ناهار را هم مهمان صاحب مزرعه می‌شوند که پخت‌وپز بالنسبه مفصلی راه می‌اندازد.

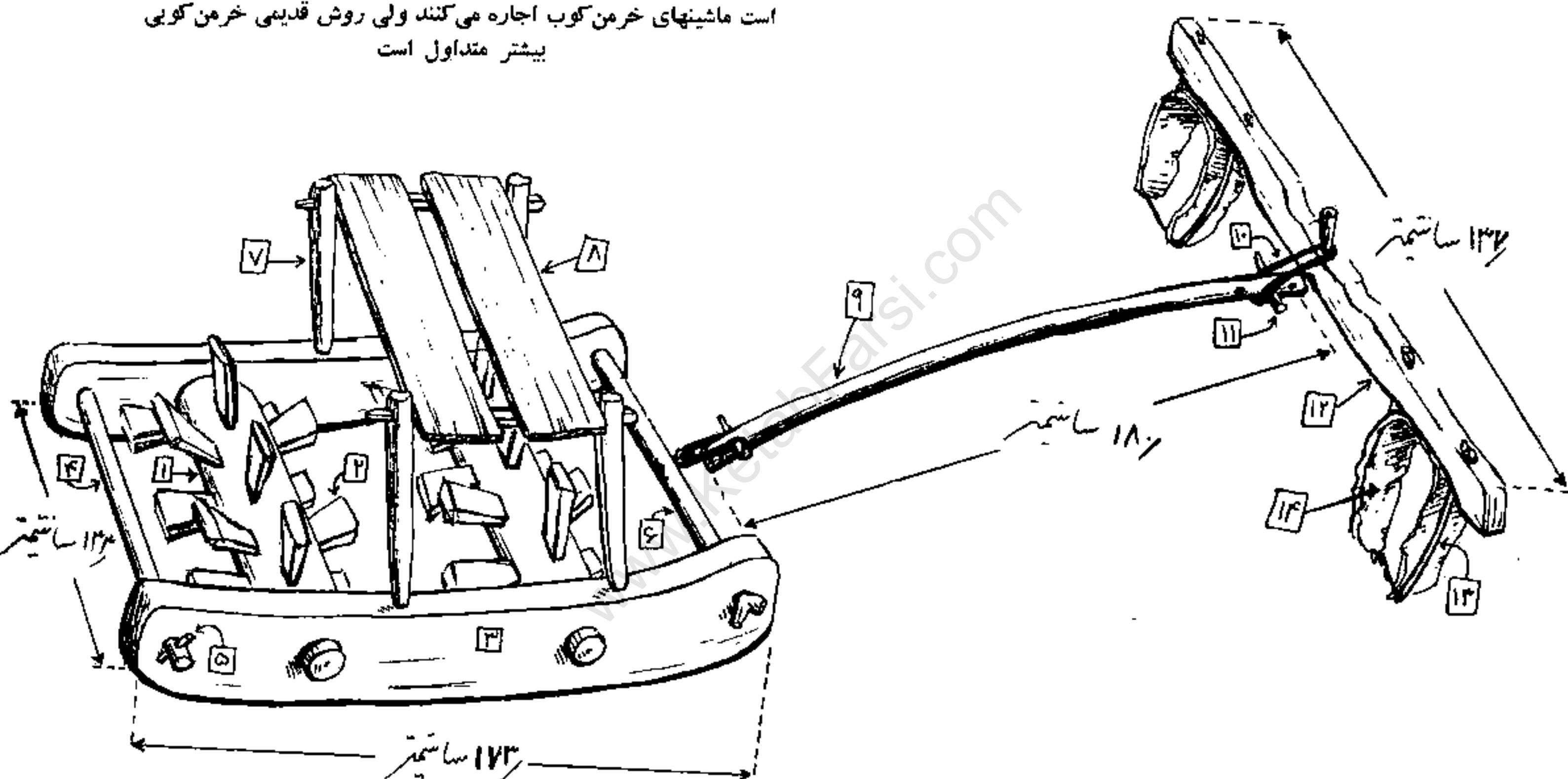
وسیله درو داسی است که نیم متری بلندی دارد و خودشان هم آن را «داس» می‌نامند. هر دروگر، در وقت درو، پاهایش را با پایچ می‌پیچد که عموماً از پارچه پشمی تهیه می‌شود و آن را «پتک petak» می‌نامند. دروگران به نستی که ساقه‌های گندم را با آن مشت می‌کنند تا به دم داس گیر کنند، معمولاً نوعی دستکش چرمی می‌پوشانند که انگشت‌های نوک نیزی دارد و خودشان آن را «چارانگشتی» می‌نامند. این دستکشا، که از کف‌های شهر می‌خرند، خیلی به کارشان می‌آید. زیرا که ساقه‌های گندم یا جو در وقت درو خشک و برنده‌اند و پوست دست را به سختی می‌خراشند. بعلاوه، در هر حرکت داس، اگر کمترین خطائی پیش بیاید، ممکن است نستی که ساقه‌ها را مشت کرده و بی‌دستکش است با ضربه‌ئی مجروح بشود. پازیه‌ها تعریف کردند که سابقاً بعضی انگشتان این دستکشاها چرمی را از شاخ آهو می‌ساختند که چیز عجیبی بود و به چنگک شباهت داشت. هر چند که حالا به همین شکل هم به اندازه کافی عجیب هست. به هر صورت، هر دروگر با چند مشت گندمی که در چند حرکت داس درو می‌کند، دسته‌ئی می‌سازد و دورش را با پنج شش ساقه گندم می‌پیچد و می‌گذارد که در مزرعه باقی بماند و به درو کردن قسمتی دیگر مشغول می‌شود و با جمع دروگران در مزرعه پیشرفت می‌کند و پشت سرشان دسته‌های درو شده باقی می‌ماند.

منظره درو در «پاز» بسی پر حرکت و با هیجان است. حرارت روز تابستان و نور خورشید و خوشه‌های زرد گندمی که درو می‌شود و سروصدائی که حرکات داس‌های دروگران بوجود می‌آورد و نیز گفت و شنودهای روستایان آنان که همیشه پرطنین است، اینها همه بر هیجان درو می‌افزاید. در جمع دروگران، یکی دوجوان خردسال، با کوزه‌های آبی که به دست دارند و در مزرعه می‌گردانند، ساقی دیگران می‌شوند و هر دم به تشنه‌ئی آب می‌رسانند. هنوز ساعتی به غروب آفتاب باقی مانده است که شروع می‌کنند به جمع‌آوری دسته‌هایی که درو کرده‌اند. دسته‌ها را با قلاب‌های چوبی که آنها را «کالك - kalak» می‌نامند بر روی ریسمانی جمع می‌کنند که باید هر هفت هشت دسته را با آن ریسمان پیچند و پشته‌ئی بسازند و به خرمنگاه برسانند. «کالك» را که به قصد جمع کردن دسته‌ها می‌سازند، دسته‌ئی بلند دارد و دهقانان می‌توانند به کومک کالك‌هاشان با زحمت کمتری دسته‌ها را «پشته» کنند و بعد هم به خرمنگاه ببرند که خرمن‌کوبی شود. برای خرمن‌کوبی، بعضی از خرده مالکان «پاز»، که خرمن‌آنان بالنسبه زیاد است، ماشین‌های خرمن‌کوب اجاره می‌کنند. ولی روش‌های قدیمی خرمن‌کوبی بیشتر متداول است. این روش‌ها دوجور است: دریک روش که آن را «هوله - hole» می‌نامند، هر دو نفر به کومک هم و با لگد کوبی چند «ورزا» یا خرکه به دور خرمن گردانده می‌شوند، گندم یا جو را می‌کوبند. با این روش، یکی از آن دو نفر، چهارپایانی را که با ریسمان به هم بسته‌اند به دور خرمن می‌گردانند و دیگری با چوب چند شاخه‌ئی که آن را «چارشاخ» می‌نامند خرمن را جابجا می‌کند تا در زیر لگد چارپایان بهتر کوفته شود.

روش دیگر خرمن‌کوبی‌شان به کومک وسیله‌ئی است که آن را «گردی - gordi» می‌نامند. «گردی» را که به وسیله دو گاو نر یا دو خر کشیده می‌شود و شامل دو چرخ چوبی پرده‌دار است روی خرمن می‌گردانند و خرمن را می‌کوبند. روی «گردی» جائی را هم برای نشستن مرد خرمن‌کوب در نظر گرفته‌اند که آن جارا «تخت گردی - taxte gordi» می‌نامند. چند تصویر و طرح دقیق از «گردی» و اجزاء آن را با نام‌های محلی‌اش به مقاله ضمیمه کرده‌ام. چنانکه در تصویر هم دیده می‌شود، مرد خرمن‌کوب روی «تخت گردی» نشسته است و با ترکه‌ئی چهارپایان را که به «گردی» بسته شده‌اند می‌راند تا «گردی» را بگردانند. در حالیکه دو همکار دیگر او



برای خرمن کوبی بعضی از خرده مالکان باز که خرمن آنان بالنسبه زیاد است ماشینهای خرمن کوب اجاره می کنند ولی روش قدیمی خرمن کوبی بیشتر متداول است



دو تصویر از نحوه خرمن کوبی و طرحی از وسیله خرمن کوب که بازها آن را « گردی - gordi » می نامند وضبط نامهای محلی اجزاء آن :

sarmiyâ
joq
joqla
gerdani

۱۱- سرمیا
۱۲- جق
۱۳- جقل
۱۴- گردنی

piç gordi
bâhu gordi
taxte gordi
gordi kaç
ojan

۶- پیش گردی
۷- باهو گردی
۸- تخت گردی
۹- گردی کش
۱۰- اجن

top
par
ale
pey gordi
çemçirak

۱- توپ
۲- پر
۳- آله
۴- پی گردی
۵- شمشیرک

با «چارشاخ» های چوبی خرمن را جابجا می کنند . بعدهم ، خرمن که کوبیده شود ، کاه را با «چارشاخ» جدا می کنند و گندمی را که هنوز با خرده کاهها مخلوط است با همان «چارشاخ» ها باد می دهند تا گندیم و خرده کاهها از هم سوا شوند .

(۴)

دامداری : گله ها و چوپانان و چراگاهها ، شیردوشی و ماست بندی و کره گیری

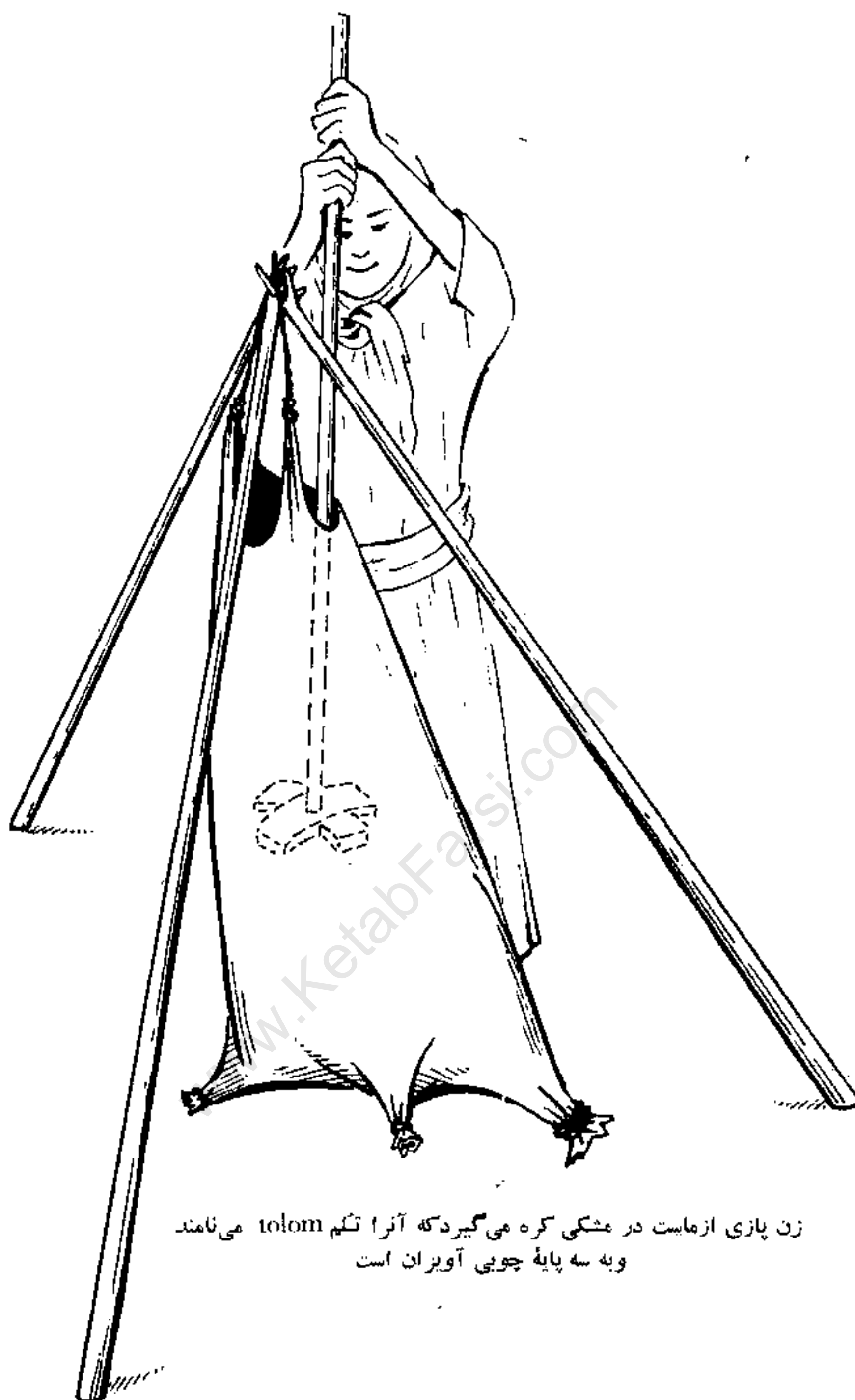
در «پاز» هم مانند همه روستاها ، بی نگهداری و پرورش دام و بهره مندی از آن ، زندگی آنطور که هست نمی تواند بگذرد . پازینها هم با وجود همه مشغله هایی که در امور زراعتی شان دارند از دامداری غافل نیستند . دامهای آنان هم ، مانند معمول بسیاری از روستاهای دیگر ایران ، گوسفند و بز و گاو است . گاوهاشان عموماً ماده اند . از وقتی که شخم با تراکتور معمول شده است ، گاو نر نگهداری نمی کنند . مگر یکی دو تا برای جفت گیری . پازینها فقط در چهار ماه سال ، از اول فروردین تا آخر تیر ، که صحراهای اطراف «پاز» علف و گل و گیاه دارد ، برای گاوهاشان چوپان می گیرند .

گاوپران ، هر روز صبح ، گاوها را در گله ای از ده بیرون می برد و غروب به ده بازمی گرداند تا هر گاوی شب را در خانه صاحبش نگهداری شود . شیردوشی از گاوها به عهده زنان است . آنان هر روز دونوبت گاوها را می دوشند . یکبار صبح زود وقتی که هنوز گاوها به چرا نرفته اند و یکبار هم غروب وقتی که از چرا بازگشته اند .

زنان پازی ، همانطور که در دهکده های دیگری هم دیدم ، پیش از آنکه گاو را بدوشند گوساله اش را به او راه می دهند تا کمی شیر بمکد و پستان گاو را به شیر دادن تحریک کند . آنوقت گوساله را از مادرش جدا می کنند و شیر پستان را تا آخرین قطره ها می دوشند . بعد هم ، دوباره گوساله را کنار مادرش رها می کنند تا ساعتی پستان خالی را بمکد و به زحمت گلوئی ترکند . کمی بعد ، باز هم آنها را از هم جدا می کنند که در طی شب گوساله شیر مادرش را نخورد و تا صبح فردا باردیگر پستان گاو پر شیر شود . صبح ، باز هم با همان شیوه گاو را می دوشند و بعد می گذارند که در گله گاوها و با گاوپران به صحرا برود .

در غیر از چهار ماهی که پازینها گاوپران می گیرند ، گاوها باید در خانه های صاحبانشان پذیرائی شوند . در «پاز» ، به گاوها چند جور خوراک می دهند . بعضی ها کاه و ینبجه را که «بیده» می نامند یا آردجو ترید می کنند و به گاو می خورانند . بعضی ها به جای ینبجه یا به جای آردجو تفاله «کنجه واره» را که از شهر می خرند با کاه ترید می کنند . ولی در هر دو صورت ، کاه را پیش از ترید کردن با آب می شویند .

پازینها بز و گوسفند بیشتر از گاو نگهداری می کنند . در هر خانه ای حداقل چهار پنج تا بز و گوسفند دارند و در بعضی خانه ها هم بیست سی تا که رویهم بیش از هزار و پانصد رأس می شود . برای بز و گوسفند در سه ماه زمستان که باید از آنها در خانه نگهداری شود چوپان نمی گیرند . ولی در بقیه مدت سال برای هر پانصد ششصد بز و گوسفند دو چوپان می گیرند و رویهم سه گله ترتیب می دهند . در سه ماه بهار و یکماه اول تابستان که بزها و گوسفندان دوشیده می شوند ، برای بزغاله ها و بترها چوپانان جداگانه ای می گیرند تا جدا از مادرانشان چرانده شوند . به این ترتیب ،



زن پازی آزمایست در عشکی کره می‌گیرد که آنرا تکم toloom می‌نامند
و به سه پایه چوبی آویزان است

در این چهار ماه، علاوه بر گله‌های بز و گوسفند، سه گله بزغاله و بتره هم دارند. پازیه‌ها گله بزغاله و بتره را «خَلَمَ - xalama» و چوپانانشان را «خَلَم چران» می‌نامند. چراگاه‌های گله‌ها در چهار ماهی که شیردوشی دارند به «پاز» نزدیک است. در این ماه‌ها، گله‌ها را در مراتع حوالی ده و نیز در مزرعه‌های درو شده می‌چرانند. ولی بعد آن‌ها را به مراتع دورتری می‌برند که در سمت مشرق «پاز» است و در حوالی «اژدرکوه» و می‌گذارند که سه ماه پائیز را بزها و گوسفندان در این مراتع بچرند. بعد با رسیدن زمستان بار دیگر آن‌ها را

به «پاز» بازمی گردانند تا در سه ماه زمستان صاحبان بزها و گوسفندان از احشامشان در خانه های خود با جو و علوفه ای که باید از پیشاپیش ذخیره کرده باشند پذیرائی کنند.

چوپانان، در چهار ماهی که بزها و گوسفندان دوشیده می شوند، هر روز پیش از ظهر آنها را از چراگاه به ده بازمی گردانند و به محلی می آورند که مقررشان است گله ها در آنجا دوشیده شوند. در این محل که در مشرق «پاز» است و آن را «گاش - gash» می نامند، در آن چهار ماه، با حضور زنانی که برای شیردوشی از بزها و گوسفندان جمع می شوند هر روزه پیش از ظهر پر جنب و جوش می شود. وقتی که چوپانان گله ها را از چراگاه بازمی گردانند، زنان با بادیه ها و ظرف های شیردوشی به استقبال گله می روند و هر زنی بز و گوسفندان خود را که نشانه گذاری شده اند می دوشد. صاحبان بزها و گوسفندان هر گله ای برای آنکه بتوانند احشامشان را از هم تمیز بدهند، بزها و گوسفندان خود را به علامت مخصوصی نشانه می گذارند. مثلاً یکی شان گوش چپ همه بز و گوسفندان خود را کمی می ببرد و یکی دیگر گوش راست را. و یا یکی دیگر از صاحبان گله ها بر روی بینی همه بزها و گوسفندان خود نشانه ای می گذارد. به هر صورت با این نشانه ها که خودشان آن را «درشوم» - derçum می نامند، بز و گوسفندان هر يك از آنان از احشام دیگر گله باز شناخته می شود و می توانند آنها را به آسانی از هم تمیز بدهند. این نشانه گذاریها مخصوصاً در وقت شیردوشی بکار می آید که فرصت تشخیص برای زنانی که باید شیر بدوشند کم تر است.

هر روز وقتی که شیردوشی تمام می شود، گله بزغالها و بره ها را که چوپانانشان همزمان با وقت شیردوشی از چراگاه باز گردانده اند، به گله بزها و گوسفندان راه می دهند؛ تا بزغالها و بره ها ساعتی با مادرانشان باشند و پستانهای دوشیده شده شان را به زحمت بکنند. بعد بار دیگر آنها را از هم جدا می کنند. این جدائی را پازیها به اصطلاح «هوز - hoz» می نامند و با این کار بار دیگر گله بز و گوسفندان از سوئی و گله بره ها و بزغالها از سوئی دیگر به چرا می روند.

ماست بندی و کره گیری هم مانند شیردوشی به عهده زنان است. آنان شیر را در دیگ های مسی می جوشانند و بعد ماست مایه می زنند تا ببینند. از ماست در «تلم» - tolom کره می گیرند. «تلم» مشکي است که آن را به سه پایه چوبی آویزان می کنند و ماست را در آن می ریزند و آب هم می افزایند. بعد ماست و آب را با چوب پرده داری که «چوتلم» - cu tolom نامیده می شود آنقدر می زنند تا کره از دوغ ببرد. پازیها کره را «مسکه» - meske می نامند و روغنی را که از کره جدا گیری شده بدست می آید در کوزه های گلی و یا اگر بیشتر باشد در خمره می ریزند تا برای مصرف سالانه شان ذخیره شود. دوغی را که در «تلم» از کره می ببرد در کیسه های پارچه ای می ریزند و می آویزند که آبش چکیده شود تا از آنچه که در کیسه باقی می ماند کشك بسازند.

زنان پازی برای آنکه بتوانند در وقت ماست بندی و کره گیری شیر قابلی داشته باشند، هر چند خانوار با هم قرار می گذارند که هر روز همه آنان شیر خود را به يك خانوار قرض بدهند و در روزهای بعد که نوبت به آنها می رسد قرض خود را پس بگیرند. به این ترتیب، هر خانواری از يك نوبت تا وقتی که نوبتش تکرار می شود به آن چند خانوار دیگر شیر قرض خواهد داد و در عوض روزی که نوبت به آن می رسد از همه آن خانوارها شیر قرض خواهد گرفت و با شیری که در آن خانه جمع می شود ماست بندی و کره گیری قابلی در خانه براه خواهد افتاد. البته این شیر قرض دادن و قرض گرفتنهای زنان پازی که به اصطلاح محل «علی شوق» نامیده می شود بی حساب و کتاب نیست. آنان با ظرف های شیر و «چوب خط» هایی که در ظرف فرو می کنند و مقدار شیر را اندازه می گیرند این حسابها را ضبط و ربط می کنند.

مقام سعدی در ادبیات فرانسه

جلال ستاری

Saadi, poète et philosophe se révèle dans son immortel Jardin de Rose, mais le réalisme de ses maximes, quel étonnement! (1)

معتدلی پرداخت که در شرق و غرب ستایشگر و دوستدار یافت. کلیت و جامعیت این اخلاق که از روح انسان دوست و واقع بین و نظر بلند و شامل سعدی مایه گرفته است، نام او را پرآوازه کرد. در واقع آنچه بیش از همه از غریبان دل برده و آنانرا مجذوب ساخته تعالیم اخلاقی سعدی است که انگیزه ای جز بشردوستی و بزرگداشت آدمیت و حیثیت و شرف انسانی ندارد. تشابه و تقارب اندیشه و احساس سعدی با بینش و نظر گویندگان آدمی خو و اندرزگوی مغرب زمین تا آنجاست که تحفه سخش دست بدست در آندیار نیز رفته است و فرنگیان و قتیقه آثار سعدی را خوانده اند او را خودی دیده و پیگانه شمرده اند. بنابراین اگر سعدی را شاعری جهانی و متعلق به بشریت بدانیم سخنی گزاف آلود نگفته ایم.^۲

1 - Caroline Gazai, Geneviève Gaillet: Vacances en IRAN, PARIS, 1961, P. 233.

۲- رجوع شود به مقاله آقای حسن مقدم: *Après Saadi*.

در مجله *Messages d'Orient* اسکندریه ۱۷ آوریل ۱۹۲۶
۳- «شعر پارسی در چین. امیر بزرگ «قرطی» که امیرالامرای چین است ما را در خانه خود مهمان کرد. . . . سه روز در ضیافت او بسر بردیم، هنگام خداحافظی پسر خود را با اتفاق ما بخلیج فرستاد و ما سوار کشتی . . . شدیم و پسر امیر در کشتی دیگر نشست، مطربان و موسیقی دانان نیز با او بودند و بچینی و عربی و فارسی آواز میخواندند. و امیرزاده آوازه های فارسی را خیلی دوست میداشت و آنان شعری بفارسی میخواندند. چندبار بفرمان امیرزاده آن شعر را تکرار کردند چنانکه من از دهان شان فرا گرفتم و آن آهنگ عجیبی داشت و چنین بود:

تا دل بمحنت دادیم - در هجر فکر افتادیم - چون در نماز ایستادیم - قوی بمحراب اندری».

«این بیت را مرحوم قزوینی پیدا کرده اند که جزو غزلی است از طبیات سعدی و صورت صحیح آن اینگونه است:

تا دل بمهرت دادم - در بحر فکر افتادم

چون در نماز ایستادم گوئی بمحراب اندری

سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران ۱۳۳۷
ص ۶۷۶ و بانویس ص ۶۷۷ و مجله یادگار، سال اول، شماره ۲، مهرماه ۱۳۲۳.

بسیاری از شاهکارهای ادبیات پارسی بزبان فرانسه (و بدیگر زبانهای اروپائی) ترجمه شده و مورد مهر و اقبال شگرف سخن شناسان غرب قرار گرفته است، اما شاید هیچیک از نفایس آثار ادبی ما باندازه بوستان و خاصه گلستان در مغرب زمین دوستدار و ستایشگر و خواننده نیافته باشد.

روانی و شیوائی بیان سعدی از یکسو و حکمت اخلاقی و مشرب فلسفیش از سوی دیگر، موجبات شهرت و اعتبار و 'فتخار شیخ اجل را فراهم آورده اند. همه میدانند که کلام سعدی روشن و خوش آهنگ و زیباست و با سبک نگارش منشیان آن عصر تفاوتی آشکار دارد. فارسی زبانست مشحون به استعارات و تشبیهات و تصاویر ادبی. السنه اروپائی از این لحاظ مجردتر و بی پیرایه تراند و خوانندگان فرنگی بیش از ایرانیان به ساده نوشتن و ساده گفتن خو گرفته اند، «کلمات و ترکیبات و تشبیهاتی که بنظر آنان غریب و نامفهوم میآید با ذهن ما سازش و الفتی دارند»؛ بدین جهت چنانکه خواهیم دید گاهگاه نمونه روان و شیوای نثر فارسی را نیز (که در عین حال از استعاره و تشبیه و کنایه عاری نیست و به «توصیف هائی پرازنگار» میماند) پرتکلف میپندارند. سعدی در استعمال مناسبات لفظی و صناعات شعری برخلاف نویسندگان آنروزگار اندازه نگه داشت. بهمین جهت مطالعه ترجمه آثار وی بزبانهای فرنگی برای خوانندگان آسمان ملال آور و طاقت فرسا یا ذهن خراش نیست، اما این سادگی و روانی و نرمی کلام برای توجیه اعتبار سعدی کافی بنظر نمیرسد. سعدی آموزگار حکمت بلند پایه و ارزنده ایست که اصولاً بر مبنای نوع دوستی بنیان یافته است.

مضامینی چون ترویج مردمی و اصل عدالت و انسانیت ملک مشاع جمله آزادگان و خیراندیشان جهانست، از اینرو مردم مغرب زمین نیز شیخ شیراز را بگرمی پذیرد آمده اند. فطرت مدار پسند، فکر مثبت، طبیعت آرام و مستقر، طبع معتدل و سازشگر و مایل به انتظام، خوی نرم و صلحجو، قیافه مسالمت آمیز و خیراندیش و روح منصف سعدی، حکمت

هنر و مردم

ادوارد براون در این معنی میگوید:

«میدانیم که بیشتر شعرای متقدم ایران قسمت بزرگی از نیرو و قریحه و استعداد ذاتی خود را محروف . . . قعاند و مدائح میکردند، زیرا اکثر آنان شعرای دربار بودند و برای عامه مردم شعر نمیگفتند، بهمین علت بسیاری از قصیده‌سرایان مانند عنصری و فرخی و خاقانی و انوری و ظهیر قاریابی و امثالهم که در نظرایرانیان از بزرگترین سخنوران ایران بشمارند هرگز جنگی بدل خوانندگان اروپائی نمیزند و لولاینکه مترجم نهایت استادی و مهارت را در ترجمه بکار بندد، اما چون از سخنوران حماسی مانند فردوسی یا از غزلسرایان مانند حافظ، یا از گویندگان اشعار اخلاقی و حکمت‌آموز مانند سعدی و ناصر خسرو، یا از سرایندگان اشعار عرفانی مانند عطار و جلال‌الدین رومی، یا از هجانویسان مانند عیید زاکانی، یا از شعرای شکاک مانند خیام سخن بمیان آید خوانندگان اروپائی مجذوب می‌شوند، زیرا هر یک از شاعران مزبور بطریق مختلف و از جهتی که قدر مشترك کلیه بنی نوع بشر است جای خود را در همه دلها باز کند».

مرحوم دکتر غنی که «نویسندگان ملل مختلف و صاحب‌نظران قدیم و جدید» را بطور کلی بچهار طبقه بدینان (خیام)، خوش‌بینان و خوش‌باشان که قطراً شاعر و پرشور و با خراتند (سعدی)، جامع بین این دو طبقه (حافظ)، و عرفا و صوفیه (جلال‌الدین رومی) تقسیم میکرد و سعدی را در دسته دوم جای داد، بد بیانی دیگر همین معنی را میرساند: «... میتوان گفت که (طبقه دوم) نسبت بطبقه اول در علم سطحی هستند و عقیده‌شان بطوری عمیق نیست که اسیر و تابع بلاشرط کلیات و اصول مسلمة علم شده باشند، بلکه نوعاً تابع قلب و الهامات آن و از پیر و ان احساسات و عواطفند... این طبقه از نویسندگان بیشتر مورد اعجاب و احترام... عامه مردم هستند زیرا بافق فکر عامه و سطح تصور آنها از دنیا نزدیکترند، زیرا عامه مردم قریحه خداداده زیبایی‌دوستی و شیفگی بجمال دارند و زیبایی‌های طبیعت را درك میکنند ولی غالباً زبان وصف ندارند، وقتی که سعدی را می‌بینند که باین رسائی آنچه در فطرت و نهاد آنهاست بیان نموده شیفته و دل‌باخته میشوند، زیرا سعدی زبان احساس درونی خود آنهاست. همه مردم دل و عاطفه دارند، دوست داشته‌اند، دوست میدارند، دل‌باخته شده و میشوند؛ سعدی آن احساسات دقیقه را بنحو لطیف و دلکش به شیواترین زبان و قشیح‌ترین تعبیر و بیان پرورانده است، سرمست گفتار او میشوند در حالیکه طبقه اول عامه پسند نیستند و خواص مردم، زبان و درد دل آنها را درك میکنند».

آقای علی دشتی در نوشته‌ای که از اندیشه و ذوق لبریز است بموجب اصلی این اعتبار یعنی وجه سازش سعدی با محیط اشاره میکند:

«سعدی از دائرة معتقدات و امور مسلمة جامعه خود بیرون نیست و زبان فصیح خود را در راه ترویج آنها گماشته است»^۶.

«در سعدی دیانت بشکل آرام و مجزا از امور سیاسی باقی میماند و با همه پابستگی بدان گوئی با شاهد بازی و معاشرت با ازگان دولت و حتی ستایش مغولان بی‌ایمان که خلافت عباسی را از بین برده‌اند منافاتی ندارد... معلومات سعدی در دائرة ادب و تعالیم دینی محصور مانده و از سایر معارف زمان خود بقدر کافی نه بقدر تخصص برخوردار است و ملاحظاتى که در امور اجتماعی یا اخلاقی ایران میکند فکر شخصی او نیست بلکه اصول مسلمة اجتماعی و زمان اوست... سعدی آرام و مطمئن عقیده نیاکان و معتقدات متداول زمان خود را اصول مسلمی پنداشته و دنبال چیز دیگری نمیرود. معقولات و مباحث فلسفی در وی بدان بسط نرسیده است که با مقولات معارض شود»^۷. «همان معتقداتی را که پدر وی داشته و بوی تلقین کرده و عامه ناس بدان گرویده‌اند، دوباره بر میگرددند. سعدی در سیر و سیاحت طولانی خود آنها را نوازش کرده و بدان جلاداده است و اکنون با بیان فصیح خود دوباره تکرار میکند، از اینرو محیطی سازگار ویرا می‌پذیرد. آنچه میگوید، اعم از مطالب دینی یا اخلاقی، بدعت نیست، برعکس همه از اصول متداول و رائج جامعه او است... سعدی نه تنها هیچگونه فکر و جهشی برخلاف معتقدات عمومی در روح ندارد، خوی آسانگیر او بمثابة ایست که هم بر «زوال ملك مستعزم» ندیده میکند و هم با سلاطین فارسی که لشکر به بغداد گسیل داشته و در سقوط بغداد با مغول همکاری کردند و هم با امراء مغول که خلافت عباسی را برانداختند، آمیزش میکند و آنرا مدح میگوید»^۸. نتیجتاً «مخلوط شدن عادات و تقالید عمومی با مبادی صحیح دینی در ذهن سعدی چیست؟ نخست سخنان ضد و نقیض گفتن. تغایر در گفته‌های سعدی از این جا ناشی میشود که «اصول دیانت با معتقدات عمومی و حتی با عادات اجتماعی که هیچگونه مبنای فلسفی و اخلاقی و

۴ - پروفور ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، جلد اول.

ترجمه و تحشیه و تعلیق علی پاشا صالح، تهران ۱۳۳۳، ص ۶ - ۵۶۵.

۵ - بحثی در تصوف، تهران ۱۳۳۱، ص ۴۳ - ۳۵.

۶ - قلمرو سعدی ص ۱۸۰.

۷ - قلمرو سعدی ص ۱۸۵ - ۱۸۶.

۸ - قلمرو سعدی ص ۱۹۰ - ۱۹۱.

یا شرعی ندارند در وی مخلوط گشته است»^۹. و دیگر محبوبیت و اعتبار، چه «اگر گوینده بزرگی چون سعدی با معتقدات عمومی همراه باشد و زبان فصیح خود را به تأیید آنها بگمارد، (مردم طبعاً) او را گرامی داشته می‌ستایند»^{۱۰}.

از آنچه دربارهٔ موجبات محبوبیت و حسن شهرت سعدی گفته شد، البته چنین استنتاج نباید کرد که ادبا و محققان فرنگی هرگز گویندگانی چون مولانا جلال‌الدین رومی یا حافظ را قدر نشناخته و گرامی نداشته‌اند، ولی بی‌شک احیاناً به دنیای شور و جذب و حال مولانا ره برده‌اند و اندیشهٔ وسیع و معنویت حافظ را که چکیدهٔ خالص روح ایرانیست هرگز بخوبی دریافته‌اند^{۱۱}. سعدی که از قید و بند زمان و مکان آزادتر بوده، بسیاری از ادبای فکور مغرب‌زمین را بیاد خوانندگان فرنگی می‌آورده است و «اینان سبک سخن او را بخویشتن نزدیک دیده و وجه مشابهتی میان طرز فکر خود و او یافته‌اند».

بطور کلی خاورشناسان میان شعرا و نویسندگان ایرانی و فرنگی تا حد امکان مقایسه و مقارنه برقرار ساخته، غالباً وجوه مشابهت و تقارب یافته‌اند و گویا بدینوسیله - یعنی با نمودن وجوه مشابه و متغایر آنان - خواسته‌اند روحیات و افکار گویندگان ما را بهتر بمرم مغرب بشناسانند. ظاهراً هر اندازه گویندهٔ ایرانی از لحاظ لفظ و معنی نزدیکتر به شعرای محبوب اروپائی بوده است نه تنها بهتر و آسانتر در دایرهٔ فهم و ادراک فرنگیان افتاده، بلکه غالباً اعتبار و افتخار بیشتری نیز به چنگ آورده است؛ نه اینکه خاورشناسی نخست گویندهٔ شرقی را با یک‌یک شعرای زادوبوم خویش قیاس کند و چون وجوه مشابه بسیار یافت، ادیب بیگانه را «خودی» بداند!، بلکه ظاهراً احساس همانندی و قرابتی فکری و معنوی، خاورشناس را بی‌اختیار به این‌اندیشه انداخته است که نظائر اندیشه‌ای شرقی را در ادبیات غربی بنمایاند. بهر حال از مطالعهٔ تحقیقات پاره‌ای از خاورشناسان این تصور به خواننده دست می‌دهد که وسعت و فراخی دامنهٔ این گونه شباهتها مایهٔ اشتها و محبوبیت گویندهٔ ایرانی در فرنگ بوده است و آنکس که از محك این تجربه سیه‌روی بیرون نیامده، قدر دیده و بر صدر نشسته است. شباهتهائی که محققان اروپائی میان سعدی و گویندگان اندیشه‌گر فرنگی از لحاظ لفظ و معنی یافته‌اند بسیار است و قصد ما در اینجا نمودن این همانندیها از خلال گفته‌ها و نظرات مستشرقین دربارهٔ سعدی است. ضمناً عقاید و آراء چند خاورشناس را میتوان بمصادیق مشت نمونهٔ خروار است از جهتی آئینهٔ تمام نمای نحوهٔ قضاوت مردم غرب (یا لاقلاً دوستداران فرنگی سعدی) در مورد افکار و احوال سخنرایی

شیراز دانست. متأسفانه خاورشناسان گاهگاه با معیار و میزان ادبی فرهنگ دیار خود، به نقد ادبا و گویندگان ما پرداخته‌اند و این امر مایهٔ گمراهی‌ها، کجرویها و سوء تفاهات بسیار شده است. تازگی و غرابت تشبیهات و استعارات ادبی ما برای خوانندگان اروپائی، کیفیت جهان‌بینی و مشرب فلسفی عرفا و متصوفه علت و سبب بعضی از قضاوتهای نادرست و دور از انصاف سخن‌سنان اروپائی و نظرات یکجانبه آنهاست (این قبیل ناشیگریها در تحقیقات خاورشناسان قرن ۱۹ کم نیست)، اما سعدی بی‌گمان گوینده‌ای است که از گزند این گونه نارسائی‌های فکری بیشتر از دیگران در امان مانده است و بهترین گواه این مدعی نوشته‌ها و نظرات خاورشناسان دربارهٔ گویندهٔ ارجمند ماست؛ اما پیش از آنکه سخنان آنانرا در اینجا بیاوریم ذکر دو نکته را لازم میدانیم:

۱ - «آثار و افکار سعدی تقریباً پیش از همدۀ شعرای ایرانی، در اروپا ترجمه شده و خواننده داشته است»^{۱۲}.

گلستان سعدی ظاهراً نخستین اثر بدیع شعر و ادب پارسی است که بیک زبان اروپائی برگردانیده شد. سال ۱۶۳۲ نخستین ترجمهٔ منتخب گلستان بزبان فرانسه توسط آندره دوریر André du Reyer در پاریس بچاپ رسید. از ایترو فرانسه در مقام شناساندن سعدی بمرم مغرب فضل تقدّم را داراست.

۲ - چنانکه از عنوان این مختصر برمی‌آید قصد ما نمودن مقام سعدی در ادبیات فرانسه است. اما تحفهٔ سخن شیخ اجل فقط در آندیار دست بدست نرفته است. بتصدیق روبن لوی: «معروفیت و شهرت سعدی شیرازی در انگلستان همچنانکه در ایران و هند پیش از دیگر شعرا و نویسندگان فارسی بوده است»^{۱۳}.

«امرسون نویسنده و متفکر معروف آمریکائی در قرن نوزدهم میگوید سعدی بزبان همهٔ ملل و اقوام عالم سخن میگوید و گفته‌های او مانند هومر و شکسپیر و سروانتس و مونتینی همیشه تازگی دارد. امرسون کتاب گلستان را یکی از اناجیل و کتب مقدسه دنیائی جهان میداند و معتقد

۹ - قلمرو سعدی ص ۳۹۶.

۱۰ - قلمرو سعدی ص ۴۰۱.

۱۱ - دربارهٔ تصور غلطی که از خواجه در ذهن فرنگیان نقش بسته است و دشواریهایی که در راه معرفت به حال و شناخت فکر او دارند مراجعه شود به: مقدمهٔ پیام مشرق، علامه اقبال پاکستانی و مقدمهٔ هنری کرین بر کتاب عبهرالاشقین از ص ۵۸ به بعد.

۱۲ - قلمرو سعدی ص ۲۳۴.

۱۳ - روبن، ترجمهٔ متون فارسی بزبان انگلیسی، محله راهنمای کتاب، آبانماه ۱۳۳۹.

است که دستور های اخلاقی آن قوانین عمومی و بین المللی است . . . گلستان در طی قرون متمادی کتاب درسی و قرائتی کلیه مدارس اسلامی بوده و وقتی انگلیسها به هندوستان دست یافتند مأمورین آنها بهترین طریقی که برای دستیابی به روحیات غامض و کیفیت افکار و بینش هندیان مسلمان پیدا کردند ، همانا مطالعه در مندرجات گلستان بود . . . اما بوستان در نظر بنجامین فرانکلین مقامی بسیار شامختر و والا تر داشته است ؛ بطوریکه وقتی جمله ای از آنرا در جزو وعظدهای جرومی تیلار روحانی و واعظ مشهور انگلیسی قرائت کرد ،

درباره آن گفت این جمله باید قاعدتاً یکی از جمله های منقود شده اشعار تورات باشد ، داستانی که سعدی درباره صبر و قناعت آورده است چنان در افکار مردم قرن هیجدهم مؤثر واقع شده بود که آنرا بیگمان از آیات و تأویلات آسمانی میپنداشتند و بزحمت باور میکردند که این افکار حکیمانه زاده اندیشه دانشمند ایرانی و از فارسی به لاتین ترجمه شده است»^{۱۴} .

۱۴: قلمرو سعدی ص ۲۳۲ .

هزار جهد بکردم که سَر عشق پیوشم
بهوش بودم از اول که دل بکس نسپارم
حکایتی ز دهانت بگوش و جان من آمد
مگر تو روی بیوشی و فتنه باز نشانی
من رمیده دل آن به که در سماع نیایم
بیا بصلح من امروز در کنار من امشب
مرا بهیچ بدادی و من هنوز بر آنم
بزخم خورده حکایت کنم ز دست جراحت
مرا مگوی که سعدی طریق عشق رها کن

نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم
شمایل تو بدیدم نه عقل ماند و نه هوشم
دگر نصیحت مردم حکایت است بگوشم
که من قرار ندارم که دیده از تو پیوشم
که گر بیای در آیم بدر برند بدوشم
که دیده خواب نکرده است ز انتظار تو دوشم
که از وجود تو موئی بعالمی نفروشم
که تندرست ملامت کند چو من بخروشم
سخن چه فایده گفتن چو پند می ننیوشم

براه بادیه رفتن به از نشستن باطل
وگر مراد نیابم بقدر وسع بکوشم

سوگند و رد پای آن در ادبیات پارسی^{۱۱}

علی رهبر

تا حاجت، نیایدت سوگند
ناصر خسرو^۲

جز راست مگوی گاه و بیگاه

- ۱- در آمد سخن ۲- ریشه واژه سوگند ۳- آئین سوگند و سوگندنامه ۴- تغییر مفهوم سوگند
در مسیر زمان ۵- رد پای سوگند در ادبیات پارسی

۱- در آمد سخن :

در روزگاران قدیم و اعصار کهن طرق گوناگونی برای رفع وحل اختلافات و دعاوی مردمان مرسوم و متداول بوده که یکی از آنها نبرد تن به تن یا Duell و دیگری Ordal^۳ میباشد، که ما آنرا به پهلوی ور var^۴ می خواندیم. و هنوز هم در برخی از سرزمینهای آفریقا رایج و معمول است.

ور نزد ایرانیان و اردال نزد اروپائیان عبارت بوده است از آزمایشهای گوناگونی که همپتکاران^۵ یا پیشمار و پسمار طی آن می بایستی راستگوئی خود را به ثبوت برسانند و خویش را از تهمت بزهکاری بزدایند و چون در ازمنه پیشین کشف چنین حقانیتی را دشوار می دیده اند،

۱- برای تهیه و تنظیم این مقاله رویهمرفته از ۳۵ مأخذ استفاده کرده و بویژه از مقالات استادان گرانقدر آقایان پورداد، سورتگر و شادروان ملک الشعرای بهار بهره کافی برده ام.

۲- چنین بنظر میرسد که ناصر خسرو در وقت سرودن این بیت عبارت پهلوی «مه (= نه) پد راست و مه به دروغ سوگند مه خور» عنایت داشته است زیرا بقول خودش :

نماند از هیچگون دانش که من زان نکردم استفادت پیش و کمتر برای بافت
این عبارت پهلوی به

Bartholomae
Zur Kenntnis der mittelliranischen
Mundarten II S. 7.8

مراجعه کنید.

۳- Ordal واژه ای آنگلوساکسونیست که از ژرمنها باقوام دیگر اروپائی رسیده و سرایت کرده و همین واژه است که در زبان امروز آلمانی به لغت Urteil تغییر شکل یافته و بمعنای «رای» و یا «حکم» درآمده است.

۴- ور Var واژه ایست پهلوی و از ریشه لغت وره Varah اوستائی میباشد و بمعنی ایمان داشتن است از همین واژه نیز دولفت (باور) در فارسی دری و (واور) در پهلوی مشتق شده است.

۵- همپتکاران بمعنای طرفین دعواست و پیشمار و پسمار مدعی و مدعی علیه (رجوع کنید به مقاله سوگند آقای پورداد. مجله مهر سال هفتم شماره ۵ و ۶، صفحه ۲۸۷).

بناچار طی محاکمات و تشریفات بس پیچیده و مبهم طرفین دعوا را می‌آزموده‌اند تا هر کدام که از یوتد آزمایش رستگار بدرآید، ذیحق باشد و راستگو شناخته شود. این گونه سنن و رسوم در همه اکناف زمین و در میان همه اقوام متمدن و غیر متمدن آنروز گاران رائج و سائر بوده‌است. از کهن‌ترین آثار یعنی از اوستا کتاب دینی زرتشتیان و ودا^۱ آئین‌نامه مذهبی برهمنان اطلاعات بسیاری در این باره میتوان استخراج کرد.

در ایران باستان و در اقسام و انواعی گوناگون بوده‌است. در اوستائی که امروز^۲ در دست داریم، چندین بار از ورهای مختلف یاد شده است؛ مثلاً در بند ۳ باب چهارم بخش هشتم دینکرد از سی‌وسه آئین و در بند ۳۳ باب بیستم فصل هشتم همین کتاب از آئینی بنام پائورو خوران pāuru khōrān و در بندهای ۳ و ۴ رشن‌یشت از پنج نوع ور: ور آتش، ور برسم^۳، ور روغن، ور شیر گیاهان (سمی) و ور سرشار، نام برده میشود. از چگونگی این ورها و طرز اجرای آنان اطلاعات دقیقی در دست نیست ولی میتوان بطور کلی ور آتش، ور روغن را جزء ورهای گرم^۴ و ور برسم را در زمهره ورهای سرد بشمار آورد.

آتور فرنیغ صاحب کتاب شهیر دینکرد در باب ۴۱ بخش هشتم کتاب خود معتقد است که یکی از فصلهای سکاتوم نسک^۵ Sakātum Nask ورستان نام داشته که در آن بتفصیل از ساختن ور سخن رفته است.

بند ۶۵ از باب ۳۷ بخش هشتم دینکرد نیز همین وجود دو نوع ور دیگر یعنی ور سخت و ور آسان در روز گاران دیرین ما می‌باشد.

۶ - Veda لغتاً بمعنای دانائیت و مجموعه‌ایست Samhitas از چهار کتاب مذهبی برهمنان. کتاب اول این مجموعه را ریگ‌ودا Rig - Veda میخوانند و آن مسلماً قدیمی‌ترین کتابیست که در میان اقوام آریائی‌نژاد بوجود آمده و از اینرو کهن‌ترین سند تاریخی و ادبی آن قوم بشمار میرود. سه کتاب دیگر این مجموعه را یاسامی اترو ودا Atharva - Veda، سام ودا Sama - Veda و Yajur - Veda می‌نامند (رجوع کنید به کتاب سرزمین هند نوشته آقای علی اصغر حکمت، صفحه ۱۱۵).

۷ - اوستا Avesta کتاب دینی زرتشتیان است. این کتاب در عهد ساسانیان (شاپور دوم ۳۰۹ - ۳۷۹) دارای ۲۱ نسک یا کتاب بوده که در هفت کتاب از آن درباره قوانین بحث شده‌است فقط یکی از این هفت کتاب موسوم به وندیداد Vendidad بها رسیده است. در نیمه اول سده نهم میلادی برابر با نیمه قرن سوم هجری آتور فرنیغ فرخزاد کتاب معروف دینکرد Dinkard را به پهلوی نوشت و دانشمند دیگری بنام آتورپاد برامید در اواخر همین عصر آنرا پایان آورد. در این کتاب از هر مقوله‌ای: دینی، اخلاقی، تاریخی و داستانی سخن رفته و بویژه در فصلهای هشتم و نهم آن از ۲۱ نسک اوستائی اصلی مشروحاً یاد شده‌است. اوستائی که امروز در دست است شامل پنج جزء میباشد: ۱ - یسنا که «گاتها» سرود زرتشت جزو آنست ۲ - وِسپَرِد Vispered ۳ - وندیداد Vendidad ۴ - یشت Yasht شامل ثناهای ایزدان Yazatas ۵ - خرده اوستا Khordeh Avesta

۸ - برسم Barsam یا Barsom بمعنی شاخه درخت است. فردوسی گوید: پسرستند آتش زرد هشت همی رفت با باز و برسم به مشت (رجوع کنید به جلد اول یشتها صفحه ۵۵۶ تألیف استاد پورداود) و ور برسم را برسمک ور Barsamak - var می‌خوانند.

۹ - در ایران باستان نیز دو قسم ور متداول بوده است. ور گرم و ور سرد. نمونه‌ای از ور گرم Garnok - var همانا محاکمه ایزدی «آذرباد مهراسپندان» موبدان موبد ایران میباشد که در تاریخ حمزه اصفهانی و مجمل‌التواریخ از کتب پهلوی مثل دینکرد، یسناست و نه تائیت و شکند گمانیک و زند بهمن یشت از آن سخن رفته است. در روزگار شاپور دوم ساسانی، آذرباد مهراسپندان از طرف شاپور مأمور شد که بنوشته‌های دینی مرور کند و مناقشات دینی را از میان پیروان مزدیسنا بردارد. وی پس از انجام این کار بخاطر اثبات حقانیت و درستکاری خود حاضر شد که در نزد هفناد هزارتن، نه من روی (یا من) گداخته، بر روی سینه‌اش بریزند. چنین کردند و بوی رنجی نرسید. حکایت سوگند خوردن و سه برای اثبات پاکدامنیش و سیاوش بخاطر رفع اتهامی که نامادریش سودابه بوی بسته بود و عبور کردن از آتش هردو آنها نیز از زمهره ورهای گرم است. بعید نیست که داستان، «ابراهیم» پور «آذر» بنگر که با آتش برگشت و آتش براو گلستان شد در اصل نیز نوعی ور گرم بوده‌است. در مثنوی مولوی نیز از آزمایش آتش و آب یاد شده‌است و آن در مباحثه متدین و دهریست که منکر، الوهیت است و عالم را قدیم می‌داند:

در قدیمترین سند کتبی سامیان یعنی تورات چندین بار باینگونه مطالب بر خورده میکنیم . مثلاً در پنجمین باب کتاب سفر اعداد^{۱۱} مطالبی آمده که مجمل آن چنین است : «یهوه خداوندگار اسرائیل به پیامبرش موسی میگوید که به امتت بگو : هرگاه زنی از شما بخیانت و بیوفائی بشوهرش متهم گردید ، باید او را کاهنی آب تلخ آلوده ای بنوشاند ، چنانچه آن آب در وی اثر بخشد و شکمش بالا آمد و پاهایش سستی گرفت ، آن زن بزهر کارست و در غیر این صورت بی آلاش» .

۳- ریشه واژه سوگند :

در نوشتجات پهلوی بارها از واژه سوگند بعنوان لفظ مترادف و استفاده میشود ، در شاهنامه فردوسی^{۱۲} و منظومه ویس و رامین^{۱۳} نیز این واژه بمعنی و بکار برده شده است . سوگند در حقیقت خود یادآور یکی از ورهائست که در ایران باستان متداول بوده است زیرا سوگند بمنابۀ شناساگر گناه آبی بوده آمیخته بگوگرد Gokarto-mand که در داستانهای سری

هست آتش امتحان آخرین	کاندر آتش درفتند آن دوقرین
عام و خاص از حالشان عالم شوند	از گمان و شک سوی ایقان روند
آب و آتش آمد ایجان امتحان	نقد و قلبی را که آن باشد نهان
یا من و تو هر دو در آتش رویم	صحبت باقی حیرانان شویم
یا من و تو هر دو در بحر اوفتیم	چون در دعوی من و تو کوفتیم
همچنان کردند و در آتش شدند	هر دو خود را در ترف آتش زدند
فلسفی را سوخت خاکستر شد او	متقی را ساخت تازه تر شد او

از انواع ویر سرد نیز این بوده است که مدعی و مدعی علیه در آبی فرو میرفتند ، نفس هر کدام که زودتر تنگ شد و سر از آب بیرون کشید محکوم و مقصر بوده است و با آنکه نسبت چپ متهم را به پای راستش بسته اند و ریسمانی هم بکمرش تا در وقت ضرورت بتوانند او را از آب بیرون کنند و او را بآب می انداخته اند ، اگر در آب فرو رفت بیگناه و در غیر این صورت مجرم بوده است . (رجوع شود به مقاله آقای پورداود ، سوگند ، مجله مهر شماره ۵ و ۶ سال هفتم صفحه ۲۸۲) .

۱۰- سکانوم نك Sakatum Nask هیجدهمین کتاب اوستا بوده که ۵۲ فصل داشته است . ورستان یکی از فصول آن است که در آن از زمان اجرای ور ، چگونگی ویرگراری این تشریفات ، تعیین و مشخصات محل اجرای ور ، طرز برپا کردن مراسم ، خواندن سرودهای مذهبی ، تعیین قطعات اوستا و ادعیه های لازم ، انتخاب و چگونگی ویر سخت یا آسان تشریح شده است .

۱۱- رجوع کنید به کتاب مقدس Bibhel سفر اعداد Moses Buch باب پنجم 5. Kapital

بندهای ۱۱- ۲۹ .

۱۲- بعنوان نمونه میتوان داستان بآتش رفتن سیاوش (سیاوخش) را در شاهنامه ذکر کرد . این داستان چنین است که سودابه نامادری سیاوش ، ویرا بخیانت پدرش کیکاوس و معاشرت با خوش تهمت زد و کائوس را از وی بدگمان نمود . کیکاوس از پسر خود سیاوش درخواست که پاکدامنی خود را با گذشتن از خرمن آتش بشود رساند ، سیاوش نیز چنین کرد و روسفید از بوته آزمایش بدرآمد . فردوسی چنین حکایت میکند :

زهر دوسخن چون بر این گونه رفت	بر آتش بیاید یکی را گذشت
چنین است سوگند چرخ بلند	که بر بی گناهان نیاید گرند
نهادند بردشت هیزم دو کوه	جهانی نظاره شده هم گروه
پس آنگاه فرمود پرمایه شاه	که بر چوب ریزند نفت سیاه
بیامد دوسد مرد آتش فروز	دمیدند و گفتی شب آمد بروز
سیاوش بیامد به پیش پدر	یکی خود زرین نهاده بر
هشیوار با جامه های سپید	لبی پر ز خنده دلی پر امید
پراکنده کافور بر خویشتن	چنان چون بود ساز و رسم کفن
تو گفتی به مینو همی رفت شاه	نه بر کوه آتش همی رفت راه
زهر سو زبانه همی بر کشید	کسی خود و اسب سیاوش ندید
از آتش بیرون آمد آزاد مرد	لبان پر ز خنده برخ همچو برد

(دادگاهها) به همپتکاران می‌نوشتانیده‌اند تا صحت و سقم بزه آنان مکشوف گردد. در بند ۵۴ از باب چهارم و نندیداد Vendidad برای نخستین بار بواژه سوگنت و نت Saokentavant^{۱۴} بر- می‌خوریم. این لغت خود مرکب از دو جزء است: نخست از بنیاد سوگنت Saokenta که بمعنی گوگرد است^{۱۵} و دوم از و نت vant که از پساوندهای^{۱۶} بسیار مستعمل اوستا و فارسی باستان است

۱۳- فخرالدین استرآبادی گرگانی سراینده منظومه ویس و رامین که بگفته خود این داستان را از یک کتاب پهلوی سال ۴۴۰ هجری برشته نظم درآورده است، نمونه دیگری از ور بدست میدهد و آن چنین است، شاه موبد از زن خویش ویس بدگمان شده و ویرا شیفته برادر خودش یعنی رامین پنداشتند و لذا از ویس میخواهد که برای رفع بدگمانی سوگند خورده و از میان آتش بگذرد:

بدین پیمان توانی خورد سوگند	که رامین را نبودش با تو پیوند
اگر سوگند بتوانی بدین خورد	نباشد در جهان چون تو جوانمرد
جوابش داد ویس ماه پیکر	بت آزاد سرو یاسمین بر
چرا ترسم ز ناکرده تباهی	سوگند آن نمایم بی گناهی
نبیچد جرم ناکرده روانی	نگندد سیر ناخورده دهانی
به پیمان و به سوگندم مترسان	که دارد بی گنه سوگند آسان
چو در زیرش نباشد ناصوابی	چو سوگندی خوری چه سردآبی
شهنشه گفت از این بهتر چه باشد	پیاکی خود جزین در خورد چه باشد
بخور سوگند وز تهمت پرستی	روان را از ملامتها بستی
کنون من آتش روشن فروزم	برو بسیار مشک و عود سوزم
تو آنجا پیش دینداران عالم	به آن آتش بخور سوگند محکم
هر آن گاهی که تو سوگند خوردی	روان را از گناه پاکیزه کردی
مرا با تو نباشد نیز گفتار	نه پر خاش و نه پیکار و نه آزار

۱۴- در بندهای ۵۴ و ۵۵ از فصل چهارم «وندیداد» که نوزدهمین نسا اوستای روزگار ساسانیان میباشد باین واژه برخورد میکنیم. در بند ۵۵ آمده که اگر کسی با داشتن تقصیر خویش آب «سوگنت و نت و زرنیا و نت بنوشد (یا عبارت دیگر سوگند بخورد) سزایش هفتصد تازیانه است». نقل از مقاله سوگند آقای پورداد مندرجه در مجله مهر سال هفتم شماره ۵ و ۶ صفحه ۲۸۷.

۱۵- حدس زده میشود که واژه Saokenta از مصدر سوچ Saoc که بمعنی روشن شدن و سوختن است مشتق شده باشد. واژه سوچه Saoca که بمعنای روشن و در فارسی به سو تبدیل شده است، نیز از همین ریشه میباشد. شمس فخری میگوید:

مه و خورشید بر گردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو

۱۶- اصطلاح پسوند یا پساوند را اخیراً بجای لفظ فرانسوی Suffix بکار میبرند و مراد از آن جزئی است که بآخر ریشه یا بنیاد کلمه‌ای ملحق میشود تا از آن مشتقاتی حاصل آید، کلمه پساوند را اسدی (لغت فرس، چاپ تهران ۱۳۱۹، ص ۱۰۰) بمعنای قافیه گرفته و این شعر لیبی را گواه میآورد:

همه یاوه همه خام و همه سست معانی یا حکایت تا پساوند

در کتب قدیم صرف و نحو عربی کلمه‌ای که حاکی از این مفهوم باشد وجود ندارد. زیرا که ترکیب کلمه با اجزائی پیش یا پس بنیاد آن در آیند، از ویژگیهای زبانهای هند و اروپائیست Indogermani-sche Sprachen در کتب اخیر عربی بعضی از مؤلفین مثلاً دکتر عبدالواحد وافی Suffix را به لاحق و Prâfix به «سابقه» و برخی دیگر Prâfix تصدیق و Suffix را کاسع ترجمه کرده‌اند که هیچکدام از این الفاظ را نمیتوان امروز در زبان فارسی مصرف نمود (علم اللغة، دکتر عبدالواحد وافی، قاهره ۱۹۲۴، ص ۱۷۱) آقای پورداد در مقاله سوگند صفحه ۲۸۸ معتقدند که شعر لیبی در واقع چنین بوده است:

همه یاوه همه خام و همه سست معانی از چکاته تا پساوند

و چون چکاته یا چکاد بمعنی بر است لذا پساوند معنی تن میدهد که به معنی مطلوب ما بسیار نزدیک است. فردوسی گوید:

بیامد دوان دیدبان از چکاد بیامد سپاهی از ایران چو باد
و ظاهر فضل گوید:

گر خدو را بر آسمان فکنم بی گمانم که بر چکاد آید

و بمعنی دارنده و یا مند^{۱۷} می‌باشد. لذا واژه سوگنت و نت معادل گوگرد مند و یا دارای گوگرد است، چنانچه مفسر پهلوی اوستا در زمان ساسانیان هم همین واژه را به پهلوی آن روزگاران به گوگردتومند gokarto-mand معنی کرده است.

پس ریشه واژه سوگند پارسی همان سوگنت و نت اوستائی است که چنانچه بعداً ذکر خواهد شد، رفته رفته بمرور زمان مفهوم اصلی خود را از دست داده و امروزه بجای واژه قسم عربی بکار برده میشود.

۳- سوگندنامه و تشریفات سوگند:

در کتاب روایات^{۱۸} از دو گونه سوگندنامه یاد میشود: سوگندنامه خرد و سوگندنامه بزرگ. تشریفات که میبایست طی آن حقانیت سوگندهنده و سوگند خورنده اثبات و معلوم گردد چنین بوده است: میانجیگر وظیفه‌مند بود که طرفین متخاصم را پند و اندرز بسیار دهد و آنانرا از عواقب وخیم سوگند که در حقیقت همان ور بوده آگاه و با خبر کند و آنگاه به سوگند خورنده یکشب وقت داده میشده که درست و عمیق بخود فکر کند و بارج و اهمیت اقدام خویش یعنی سوگند خوردن و نتایج احیاناً موحش حاصله از آن بخوبی پی برده بیاندیشد. در روز بعد باز بوی اندرز داده میشد و باو متن سوگندنامه تسلیم میگردد. تا آنرا با فراغت و فراست و حوصله تمام بخواند و باز هم بیشتر و بهتر بعظمت عمل خود سخت تأمل کند و چنانچه هیچیک از اینها سودی نبخشید آنگاه آتین سوگند در آتشکده بدین سان برپا گردند، که سوگند خورنده نخست غسل کند و سپس جامه پاک و تمیز بتن بپوشاند و پنجم^{۱۹} اندازد و در معبد آتش در پیشگاه آذر مقدس که در آتشدان بوسیله سوختن چوبهای صندل برپا گشته، شیر و کندر خورد و ایستاده خورشید نیایش^{۲۰} خواند و پس از آنکه سردار و^{۲۱} سرود یتاهاو^{۲۲} را قرائت کرد، سوگند خورنده آهورامزدای شکوهنده و فرهمند و مهین فرشتگان^{۲۳} و ایزدان را یاد کند و بروان پاک زرتشت اسپنتمان و آذر باد مهر اسپندان و به فروهر همه پاکان، پس از آنکه جام آبی^{۲۴} را که با اندک مایه گوگرد و قدری

۱۷- از همین قبیل است کلمات: آروند (= الوند)، دماوند، نهاوند و آوند (دارنده آب).

۱۸- رجوع شود بمقاله «خرفستر» آقای پورداود، مجله ایران امروز شماره امرداد و شهریورماه ۱۳۲۰، ص ۴۳.

۱۹- پنجم در فرهنگها بمعنی تعویذ آمده که غلط است زیرا Paiti-dana در اوستا عبارت از پرده کوچکی است که در وقت عبادت و خواندن اوستا در برابر آتشدان بخاطر احترام بروی بینی و دهان میانداخته‌اند. زرتشتیان امروز آنرا رو بند میخوانند. شهید بلخی میگوید:

بنا نگارا از چشم بد بترس همی چرا نداری با خویشتن پنم همی

۲۰- رجوع کنید به خرده اوستا، تألیف آقای پورداود، صفحه ۱۰۷.

۲۱- این لفظ در نوشته‌های پهلوی بکار رفته است و معنی «مؤید» میدهد (مقاله سوگند آقای پورداود).

۲۲- رجوع شود به خرده اوستا، نوشته آقای پورداود، صفحه ۴۴.

۲۳- مهین فرشتگان عبارتند از هفت امشاسپندان: سپید مینو Spenta-minyu خرد مقدس اهورامزدا (این واژه در فارسی به مینو تبدیل شده است). ناصر خسرو میگوید:

این يك سوي دوزخ همی خواند وان يك سوي ناز و نعمت و مینو

اردیبهشت امشاسپند Ascha - Vahishta خرداد امشاسپند Haurvatata امرداد امشاسپند Ameretata شهریور امشاسپند Khshathravairya بهمن امشاسپند Vohumana اسفند امشاسپند Spenta Armaiti بمعنای پاکی و پارسائی، رسائی و کمال، ابدیت و جاودانگی، خلد و بهشت، منش نیکو و سرشت پاک، فروتنی و تواضع مقدس. لفظ امشاسپند نیز خود از دو جزء امشا Amesha و سپند Spenta تشکیل یافته است جزء اول خود مشتمل بر پیشوند است که از آدات نفی میباشد و مشا Masha که معنی مرگ است و معنی این ترکیب جاودانی، ابدی و گردن نیافتنی است و جزء دوم Spenta است که معنی پاک میدهد، لذا واژه امشاسپند بمعنای جاودانی پاک است. (رجوع شود به مقاله نامهای دوازده ماه آقای پورداود، مجله مهر، سال هفتم، صفحه ۱۵۱).

زآب^{۳۵} مخلوط است سر کشید، چنین سو گند خورد:

«من فلان فرزند فلان هیچ چیز نه از زروسیم و نه از جامه وزره و نه از هر چیز که اهورامزدا بیافریده از تو فلان فرزند فلان بر نداشته، مخفی نکرده و بکسی نداده و نسپردام و هیچ از آن آگاه نیستم اگر بدروغ سو گند خورده باشم، از تن و روان خویش، از روان پدر و مادرم، نیاکان، زن و فرزندانم، از روان زرتشت اسپنتمان، از اوستا و زند، از فر دین مزدیسنا، از فر آذر خره (آذر فروبا)، از فر آذر برزین، از فر آذر کشب^{۳۶} و از همه فروغهای ایزدان بیزار باشم و آنها هم از من تنفر داشته باشند اگر این سو گند را بدروغ خورده باشم هر کرفه (ثواب) که من کرده‌ام بتو رسد و در سر پل چینوت^{۳۷} (صراط) یادفرا (عقوبت) هر آن خطائی را که از اژدهای (ضحاک) در طول عمرش و از افراسیاب تورانی در عرض زندگیش سر زده من برم و بخاطر گناهی که تو مرتکب شده‌ای، من جزا بینم، ایزدمهر، «ایزد سروش و ایزد رشن»^{۳۸}، مینویان و آنوشه‌ها و روانم گواهند که سختم بر است و دل و زبانم یکسانست و هیچ گونه نیرنگ و فریبی در کار نیست».

۴ - تغییر مفهوم سو گند در مسیر زمان:

از آنجائی که تغییر مفهوم هرستی تابع مرور و گذشت زمانست، سو گند هم که خود یکی از دیرینه‌ترین مراسم و آئین‌های این جهان می‌باشد، نیز تابع این جبر زمانست و از این رو سرگذشتی پراز فراز و نشیب و اوج و حضیض دارد. تنها چیزی که در این تاریخچه از طرفی بسیار جالب و برجسته و از طرف دیگر عجیب و غریب بنظر میرسد، اینست که سو گند در همه ادوار و اعصار، علی‌رغم مناقشات و منازعات و حشیانه، نبردهای خونین، جنگهای سبعانه و مخاصمات بهیمی بشر، نزد همه ملت‌ها و نژادها، همواره آنچنان ارج و مقامی را داشته است که هیچ عهد و پیمانی در بر ایشان همانند میثاق‌هایی که با سو گند همراهند، محترم و معتبر نبوده است. در آن روزگارانی که هنوز رشد عقلی بشر مراحل ساده لوحانه و جنینی خویش را می‌گذراند و ایمان بشری بسیار سطحی و قشری می‌بود، چنانچه در مسائل مذهبی هنوز با حساسات استناد میشد و خرد و منطق آنچنانکه زبیده است تأکید نمی‌گردید، وقتی فردی سو گندی یاد میکرد، بیشتر هدف و مقصودش آن بود که شخصی یا شیئی را بر آنچه که میگفته شاهد و گواه بگیرد و بدیهی است که در انتخاب این اشخاص یا اشیاء درجه خویشاوندی، مهر و شیفنگی و علاقمندی و میزان اهمیت معنوی و اعتبار مادی آنان سهمی بزرگ و اساسی داشته است انگیزه اصلی انتخاب و اتخاذ چنین گواهانی فقط علاقه سو گند خورنده به ایشان است و ترس و هراس را از جستجو و یافت این

۲۴ - چنین بنظر میرسد که در هنگام دآوری وجود پیاله آب آمیخته به گوگرد یا گرد طلا اصولاً برای حفظ صورت ظاهر و رعایت آئین دیرین بوده و بیشتر جنبه فورمالیته داشته است. رجوع شود به مقاله سو گند آقای پورداد، مجله مهر، سال هفتم، شماره ۵ و ۶، صفحه ۲۸۹. شادروان پرفسور Geldner خاورشناس شهیر معتقد است که چون گوگرد ملین سبک و اثرش مشکوک است، میتوان تصور کرد که در روزگاران پیشین به متهم آب آمیخته به گوگرد مینوشانیدند تا بر اثر ماندن آب مزبور در شکم به گناهکاری و یا به بی گناهی شخص سو گند خورده پی برده شود. به K. Geldner Studien zum Avesta S. 103 مراجعه کنید.

۲۵ - زآب یا زرنیاونت Zaranya-Vant مشتق از واژه زرنیه Zaranya بمعنی زراست.

۲۶ - درباره آذر خره (حامی دانشمندان)، آذر برزین (پشتیبان برزگران) و آذر کشب (حافظ لشکریان) رجوع شود به جلد دوم یشتها تفسیر پورداد صفحه ۲۴۰.

۲۷ - چینوت یا چینود و در اوستا چینونت Clin-vant عبارتست از پایی که در روز رستاخیز همگان ناگزیر از گذشتن بر آنند، تا نیکوکار از بزهکار تمیز داده شود. فردوسی فرماید:

گذشتن چو بر چینود پل بود بریز پی اندر همه گل بود
و اسدی طوسی گوید:

سیه روز خیزد ز شرم گناه سوی چینود پل نباشدش رام (گرشاسب‌نامه).
۲۸ - به جلد اول یشتها صفحه ۳۹۲ و صفحه ۵۱۶ و صفحه ۵۶۱ نگام کنید.

شواهد راهی نیست، زیرا سوگندهای روزگاران باستان باشیاء و کیفیات است که در ساده‌دل‌ترین مردم هم تولید دهشت و حرمان نمیکرده است، مثلاً سوگند خوردن بآب روان، گل‌زیبا و لطیف و ریاحین و درختهای خوش‌تراش کمتر کسی را بعواقب وخیم سوگند دروغینش تهدید میکند. در آثار کهن کمتر دیده میشود که کسی به صاعقه، تندر و برق، سیل و طوفان، حیوانات درنده و دیگر پدیده‌های هراس‌انگیز و وحشت‌آور جهان طبیعت سوگند یاد کرده باشد.

رفته رفته معتقدات مردم از سطحیات درگذشت و در مذهب و ایمان، منطق و خرد بیشتر مورد توجه قرار گرفت. قریحه و ذوق بشر نیز از آن سادگی نخستین بدرآمد و مشکل‌پسندتر شد و سلیقه وی در تمیز و زیبایی و آزمون‌ها بسیار عالمانه‌تر گردید بطوریکه در ادای سوگند حسن انتخابی پدید آورده و آنرا مایه ضمانت و وثیقه تحکیم پیمانهای خویش قرارداد، تا آنکه هر کس عهدی می‌بندد از ترس و وحشت عواقب و خیمی که بر شکستن میثاقش مترتب است هراسناک شود و برخلاف راستی و درستی گامی برندارد. تنمیت‌ها Totemist به توتم Totem فیتیشیست‌ها Fetischist به فیتیش Fetisch خود، شمن‌ها Schamane به اولگان بای Ulgan Bai و معتقدان بارواح Animist به مانا Mana و بودائی‌ان، برهمنان و زرتشتیان نیز بخدایان و مقدسات خویش سوگند می‌خورده‌اند.

بموازات گذشت زمان از سادگی و صراحت سوگندها هم کاسته میشود و آنان تهدیدآمیز و ترسناک‌تر میگردند.

همزمان با پیشرفت صنعتی و فنی شدن بشر سوگند نیز بتدریج مفهوم اصلی خویش را که استحکام عقیده است از دست میدهد و در پیش آدمیان وسیله هنرنمایی، ظرافت، نازک‌خیالی، لطف ذوق و حسن بیان میگردد و لذا بشر با صرف همه هنر و دانش خویش بآفرینش سوگندهائی تازه با مضامین بدیع و بکر میکوشد، تا شنیدن آنان ایجاد تفرح کند. نفرین‌ها نیز دارای يك چنین سرنوشتی شده‌اند، همچنانکه در روزگاران کهن، سخنی جز نابودی و سوختن درخشم خدایان در میان نبود ولی امروزه در دفتر خاطرات حتی مردم عامی هم ای چه بسی نفرین‌های غریب و وحشتناک میتوان یافت. اینک بیشتر اوقات درجه تأثیر سوگند قسم خورنده در شنونده آن تنها ملاک صحت و سقم و اعتبار گفتار اوست چنانچه، حافظ میگوید:

دل‌نشین شد سخنم، چون توقبولش کردی
آری آری سخن عشق نشانی دارد

۵ - رد پای سوگند در ادبیات پارسی :

تاریخ کهن و پراز فرازونشیب ادبیات غنی و پرمایه زبان شیرین و پراز ناز و غنج پارسی که یکی از جهات نیرومند فرهنگ سرشار و دیرینه میهن ماست، در واقع طبله‌ای مشحون از پندارهای دل‌انگیز شاعرانه، افکار انسان‌دوستانه، اندیشه‌های منیع و رفیع، گفتار فصیح و بلیغ، نکات و حکایات خردمندانه، سخنان جزیل و فخیم، داستانها و سرگذشت‌های عبرت‌انگیز و بحور و قوافی زیبا و بدیعست.

این گنج شایگان عرصه فروغناک عرضه تعبیرات و تعمیمات دقیق و رقیق، آهنگها و نغمات پرطنین و دلاویز رموز و کنایات عبرت‌انگیز، تخیلات وحشی و لطیف، اشکال مأنوس و مهجور، موزون و ناهنجار، طنزهای گرنده و سوزان، دردهای جگرسوز و جانکاه، ضجه‌ها و غریب‌های دهشتبار، جانهای فکار و دژم، مضمونهای پرمغز و نغز و طنین‌های آشنا و بیگانه از زمزمه‌های پرسوز گرفته تا غرش‌های هراسناک جسورانه، خشمناکانه و پرخاشگرانه است، با وجود این مرتع خصیب هنوز از بسیاری جهات، چون زمین بکر و دست‌نخورده‌ایست که بانتظار شیارهای عمیق کاوشگرانه پژوهندگان صالح و متبحر میباشد، که با تحقیقات ژرف، نقد و سنجش‌های ماهرانه، تشریحات و تفسیرات صادقانه، احتیاجات و غوررسیهای عالمانه و تفحصات و تدقیقات هوشمندانه، از اعماق این اوقیانوس بی‌کران لؤلؤهای رخشنده و درشت دانه گوهرهای شاهوار

حکمت‌ها و معرفت‌ها، سنن جلیل و چهره‌های تابناک و منبع، جستنیه‌های ارزنده و بافته‌های جانفروزی را بیرون کشیده و در مقطع تشریح شرائط محیط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و معنوی زمان ایشان اما در سطح نیازمندی‌های جامعه امروزی در دسترس همگان قرار دهند.

رجای واثق داریم که مقاله حاضر از زمره چنین کوشش‌هایی محسوب گردد.

الف - سوگند در پیش از اسلام

در کتاب حماسه ملی که بزبان پهلویست و یادگار زیران^{۳۹} نامیده میشود، از سوگند خوردن گشتاسب^{۴۰} ذکر شده است. علت سوگند خوردن گشتاسب امان‌دادن وی به وزیر دانا و اخترشناسش جاماسب بیتاش میباشد. شاه که میخواسته در روز بعد با پادشاه هونها^{۴۱} ارجاسب نبرد کند از وزیر خود چگونگی و سرانجام این جنگ را پرسش میکند و چون جاماسب بر کشته شدن وزیر برادر و اسیر شدن دختران شاه در این کارزار واقف است و از پاسخ دادن به سؤال شاه بیم جان خویش دارد، لذا از گشتاسب میخواهد که با سوگند خوردن خود ویرا امان دهد و شاه نیز بنام خدا، بدین خویش و به جان عزیزترین بستگان خود یعنی وزیر و اسفندیار^{۴۲} قسم میخورد، چنانچه دقیقی در همین باره چنین میگوید:

جهاندار گفتا، بنام خدای	بدین نام دین‌آور پاکرای
بجان زیر آن نبرده سوار	بجان گرانمایه اسفندیار
که نی هر گز روی دشمن کنم	نه فرمان دهم بد و نه من کنم
تو هر چه اندرین کار دانی بگوی	که تو چاره دانی و من چاره جوی

در شاهنامه فردوسی که در واقع ذخیره‌ای سرشار از مآثر دلیری، تهور و دلآوری پیشینیان ما و صحنه مشعشع تظاهر رادمردان و چهره‌های منبع و انسانی نیاکان ما و جنگ زرینی از داستانهای مفاخر و اندیشمندان سترک و بزرگوار و افکار متعالی، فخیم و خردمندانه جهان پهلوانان ایرانیست، بسوگندهائی بر میخوریم که زمینده و درخور مناعت همت این مردان پردل، جسور و تواناست. این سوگندها بمقدسات دین زرتشتی و سخنانی که نزد مردان کارزار عزیز و محترم است، از قبیل گرز و شمشیر، کمند و دشت پیکار و جان شاه و آفتاب تابنده و... می‌باشد.

کاوس شاه برای انتقام خون سیاوش (سیاوخش) پسرش از کیخسرو^{۴۳} نوه اش پیمان

۲۹ - «ایا تکار زیر آن» به نقل از مقاله سوگند در ادبیات فارسی، نوشته شادروان بهار، مجله مهر، سال ۷، شماره ۴، ص ۲۱۰.

۳۰ - گشتاسب پسر لهراسب است که چون از پدر تاج و تخت خواست و پدر روی موافقت نشان نداد به روم رفت و کنایون دختر قیصر را گرفت. گشتاسب برادر خود زیر را که از جانب پدر به روم آمده بود بشناخت و با او. یایران باز آمد و بر تخت سلطنت نشست. گشتاسب از کنایون دوسر داشت اسفندیار و پشوتن. در عصر این پادشاه زرتشت ظهور کرد که گشتاسب و پیرانش و بزرگان مملکت بدین وی گرویدند.

۳۱ - خیونان.

۳۲ - اسفندیار: پسر گشتاسب و ملقب به روئین تن است. وی بفرمان پدر بجنگ ارجاسب رفت و پس از گذشتن از هفتخوان و فتح روئین دژ، ارجاسب را بکشت و فاتح باز آمد و از پدر تقاضای تخت و تاج کرد، پدر ویرا برای دفع الوقت به نبرد رستم فرستاد که آن پهلوان نامدار را دست بسته بدرگام آورد. رستم باین تنگ تن در نداد و کار بجنگ انجامید که پس از دلاوریهای دوحریف رستم بدستور سیمرغ اسفندیار را با تیری از چوب گز کور کرد و اسفندیار از این زخم جان سپرد.

۳۳ - کیخسرو از شاهان سلسله کیان، پسر سیاوش و فرنگیسی که پس از مرگ سیاوش در سرزمین توران بدنیا آمد، پیران و یسه اورا بچوپانان سپرد تا بزرگ شد. گئو پهلوان ایران مأمور آوردن کیخسرو بایران شد و پس از هفت سال جستجو وی را در مرغزاری یافت. سران ایران در پادشاهی کیخسرو همدستان نبودند و فریبرز پسر کاووس را سزاوارتر میدانستند. لذا کاووس برای آزمایش هردو را به گشودن دژ بهمن فرستاد. کیخسرو پیروز شد و پشاهی رسید. کیخسرو بدکین پدر با افراسیاب جنگید و پیروز شد و افراسیاب بقتل رسید. او شصت سال سلطنت کرد و پس از آن به عبادت پرداخت و لهراسب را بجای خود بدتخت شاهی شاند و خود بکوهی روی نهاد و ناپدید شد.

میگیرد و آئین سوگند را چنین یاد میکند :

بگویم که بنیاد سوگند چیست	خرد را و جان ترا بند چیست
بگوئی به دادار خورشید و ماه	به تیغ و به مهر و به تخت و کلاه
به پیروز نیک اختر ایزدی	که هرگز نه پیچی به سوی بدی

رستم^{۳۴} سرآمد دلاوران ایران باستان آنچنانکه زینده شأن و مقام جهان پهلوانست سوگند میخورد :

به جان و سر شاه سوگند خورد	بخورشید و شمشیر و دشت نبرد
----------------------------	----------------------------

اسفندیار شاهزاده ایرانی نیز در رعایت عظمت و هیمنه و توجه بجلال و شکوه سوگند به رستم پهلو میزند و مردانگی و شجاعت خویش را باین وسیله بروز میدهد .

به خورشید و روشن روان زریز	به جان پدر ، آن گرانمایه شیر
که من زین پشیمان کنم شاه را	برافروزم این اختر و ماه را

چون ادای سوگندهای مذهبی از غرور و صولت سلحشوران می کاسته و بر شجاعت و دلاوری آنها لطمه میزد ، زیرا اینگونه سوگندها بمنزله ذلت و فرومایگی و ناتوانی و ضعف روحی شخص خورنده سوگند است . لذا هرگاه قهرمانی از شاهنامه که میخواهد ایمان خویش را بر صدق گفتارش گواه بگیرد ، از کلیات در نمی گذرد و عاجزانه کسی را به شفاعت نمی طلبد :

به دادار و زرتشت و دین بهی	به نوش آذر و آذر و فرهی
به خورشید و ماه و اوستا و زند	که دل را بگردان ز راه گزند

ب - سوگند در ادبیات بعد از اسلام

۱ - طاهریان (۴۰۵ - ۴۵۹) صفاریان (۴۵۳ - ۴۹۰)

سامانیان (۴۷۹ - ۴۹۵) و غزنویان (۳۸۸ - ۵۵۵)

در گفتار و آثار شعرا و سخن گستران نامدار این سه دوره هنوز همان ابهت و جلال ، ولی در نهایت لطف و سلامت و سادگی و در عین صلابت و آراستگی بچشم میخورد و کمتر سوگندی که حمل بر عجز و زبونی ، خفت و خواری اداکننده آن باشد در متون ادبی این سه عصر دیده نمیشود ، حنظله بادغیسی (متوفی ۲۴۸ - ۲۴۹) از معروفترین شعرای دوره طاهریان میگوید :

مهرتری گر به کام شیر در است	شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه	یا چو مردانت مرگ رو پا روی

و ابوسلیک گر گانی شاعر بزرگوار عهد عمرو لیث صفاری را عقیده بر این است :

۳۴ - رستم : از پهلوانان نامی شاهنامه و پسر زال و رودابه و نواده سام و مهرباب کابلی است . رستم در زمان شاهی منوچهر بدینا آمد و داستان پهلوانی او از کشتن پیل سفید آغاز شد . وی دژ کوه سفید را که سام و نریمان مدتی آنرا محاصره کرده و موفق به اشغال آن نشده بودند بگشود ، کیتقاد را از البرز کوه بیاورد و بر تخت شاهی نشاند . از حوادث زندگی او : داستان هفتخوان ، فتح مازندران و رهاییدن کاووس از زندان ، جنگ با سهراب و کشتن او بی آنکه وی را بشناسد ، جنگ با افراسیاب به خونخواهی سیاوش ، جنگ با تورانیان و کشتن اشکبوس و گرفتار کردن خاقان چین ، جنگ با اکوال دیو ، رهاییدن بیژن از چاه ، جنگ با اسفندیار و کور کردن و کشتن او و خلاصه بر اثر خیانت برادرش جفاد و به چاه افتادنش و پس از آنکه برادرش را کشت ، جان سپردنش میباشد .

خون خود گر بریزی بر زمین به که آب روی ریزی بر کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست پندگیر و کار بند و گوشدار

گویندگان بزرگی چون رودکی شاعر تیره چشم روشن بین (متوفی ۳۲۹) و استاد شهید بلخی سخن آفرین گرانقدر دوره سامانیان که در برابر روانی، صراحت، سادگی و لطف بیان آنها کمتر گوینده ایست که بره کرش و توقیر مبادرت نکرده باشد، سوگند را بی اندازه ساده و روشن ایراد کرده اند، ایشان نیز اشخاص و چیزهائی را گواه و شاهد گفته خود می گرفته اند که در نزدشان بسی مغرور و گرامی بوده است، مثلاً رودکی چنین سوگند می خورد:

خدایگانا جان منا، بجان و سرت که جان بشد زبرم تا جدا شدم ز برت

منوچهری دامغانی (متوفی در ۴۳۲) مسمط سرای پرقریحه و گرانسنگ دوره غزنویان در قصیده شیوا و فرحناکی که در توصیف بهار دارد از زبان «نوروزماه» که برتباهی و نیستی زمستانی عزم و رای کرده است چنین سوگند می خورد:

نوروزماه گفت بجان و سر امیر تا چنگه بر آرم از ماه دی، دمار

و در قصیده غرا و بلندپایه ای که در مدحت «علی بن عمران» ساخته از نامهربانی و قدرشناسی وی شکایت میکند و چنین می نالد:

عتابی کنم با تو ای خواجه بشنو بحق کریمی، بحق جوانی
بیاندیش از آن روزگار مظالم بتوزیع کردی مرا میزبانی
کسی کو کند، میهمانی کسی را نباید که بگریزد از میهمانی

سوگند در زبان مسعود سعد سلمان (متولد در سال ۴۳۸ در لاهور و متوفی در سال ۵۱۵) گوینده هجران کشیده و ستم دیده چیره دست دوران غزنویان که حبسیه های بسیار شهیر دارد، با آنکه هفت سال در قلعه های «سوده» و «دهک» و سه سال در در «نای» و قریب هشت سال در زندان «مرنج» محبوس بوده و چنانکه خود گوید:

هفت سالم بکوفت سو و دهک پس از آنم سه سال قلعه نای

و در عرض این هیجده سال که از بهترین سالهای عمر او محسوب میشده، همواره در زیر زنجیر دژخیمان و بیادگران می نالیده، چنان بزرگوار و منیع است که انسانی ناگزیر به تحسین اوست. وی در قصیده ای که در مدح «سیف الدوله» ساخته می گوید:

به خدائی که آگند صنعش مشک در ناف آهوان ختن
که اگر من شوم، بدانش پیر همچنان چون صدف به در عدن
چون صدف درهمه جهان نکم جز به دریای مدح تو معدن

۲- سلجوقیان (۴۳۲-۶۲۸)

در این عصر سوگند هیمنه و ابهت پیشین خویش را از دست میدهد، زیرا گفتارها رفته رفته از صلابت و مناعت تهی میگردد و نوعی زبونی و افتادگی در ادبیات رسوخ میکند، دیگر چون روزگاران کهن بهنگام ادای سوگند از شخص عزیز یا سزاوار ستایش گواهی و شاهی گرفته نمیشود و چنین بنظر میرسد که سخن پردازان این دوره که از طرفی شکوفنده ترین مایه ای از اعصار ادبیات ایرانست، در وقت یادکردن سوگند، عمداً مضامینی را استخدام می کرده اند که مایه دلسوزی و ترحم دیگران واقع شود.

سخنرانی درباره برنامه‌های تحقیقاتی فرهنگ عامه

خوانندگان گرامی «هنر و مردم»، تاکنون ضمن مطالعه مقاله‌هایی که تحت «انتشارات اداره فرهنگ عامه» به چاپ رسیده است، با قسمتی از تحقیقات این اداره آشنائی حاصل کرده‌اند. جمع زیادی از خوانندگان به این رشته مقاله‌ها توجه خاصی نشان می‌دهند. زیرا که ضمن مطالعه آنها با احوال هم‌میهنان خود و خصوصیات زندگی‌شان به دقت آشنا می‌شوند. بسیاری از فضلا و محققان ایرانی و نیز برخی دانشمندان کشورهای دیگر هم که «هنر و مردم» را مطالعه می‌کنند به مقاله‌های تحقیقی «اداره فرهنگ عامه» فوق‌العاده علاقه‌مندند.

به نظر می‌رسد با چنین سابقه ذهنی که برای خوانندگان گرامی از زمینه فعالیت‌های «اداره فرهنگ عامه» فراهم است، وقت آن رسیده باشد که هدف این اداره و نحوه کار آن توجیه شود. مخصوصاً که در سال اخیر فعالیت محققان این اداره گسترش تازه‌ئی پیدا کرده است. به این سبب از «اداره فرهنگ عامه» تقاضا شد که به قصد معرفی بیشتر خود، هدف و برنامه کار خود را و نحوه فعالیت محققانش را برای خوانندگان گرامی توصیف کند.

هنر و مردم

بی ارتباط نبوده‌اند و اینک نیز بی ارتباط نیستند. مخصوصاً در این روزگار که مقدار مبادلات و سرعت مبادله افزون شده است، روابط فرهنگی نیز فوق‌العاده افزایش یافته است. اما فرهنگ هر جامعه‌ئی به هر گوشه عالم که برود البته مروج خصال و ویژگی‌ها و نیز طالب منافع جامعه‌ئی است که از آنجا ریشه گرفته و در آنجا رشد کرده است.

در جهان کنونی، عنصر تولید ماشینی، خواهان یکسختی و یکرنگی فرهنگ‌هاست. این عنصر از گوناگونی فرهنگ‌ها و مخصوصاً از فرهنگ ریشه‌دار و باستانی که با عمق زندگی پیوند دارد می‌هراسد و آن را مانع رشد و توسعه جهانگیرانه خود تلقی می‌کند. تولید ماشینی که به فرهنگ ماشینی نیز مجهز شده است، به سرتاسر جهان نفوذ می‌کند و در راه این نفوذ از همه فنون و تکنیک‌های گونه‌گون کمک می‌گیرد تا خیطه فرهنگی خود را که ضامن منافع حیاتی‌اش است توسعه دهد. ولی ببینیم این توسعه‌طلبی این فرهنگ با ملت‌هایی که به‌علاقه میهنی دلبستگی دارند و با تکیه به فرهنگ میهن خود می‌توانند به حیات ملی ادامه دهند چه خواهد کرد: نخست اینکه می‌خواهد همه ملت‌ها همان چیزی را بخواهند که او می‌خواهد. ولی چیزی که او می‌خواهد مطلوب ذائقه اوست و نه مطلوب ذائقه همه ملت‌ها. پس، برای مرحله بعدی، در ذائقه‌ها دخیل می‌شود. یعنی شروع می‌کند به جسارت

هدف از تحقیق در احوال مردم، شناسائی حرکت و حرارت و توانائی زندگیست. در راه این شناسائی همه عوامل عینی و ذهنی زندگی که فرهنگ جامعه شامل آنهاست چشم‌انداز رهروان این رهگذر است: عوامل ناشی از مقتضیات مادی و روابطی که در تکاپوی روزمره زندگی مردم موجود است و نیز عوامل ناشی از مقتضیات معنوی که از روابط اخلاقی و مذهبی و سنن و عادات و هنرها و آداب و عادات منشاء می‌گیرد.

مردم، چه در شهر و روستا و چه در ایل و کوچ، با سلسله‌ئی از مجموعه عوامل اعم از مادی و معنوی آمیخته‌اند و در رابطه با این مجموعه به فرهنگی مجهزند که از نسل پیشین جامعه‌شان به آنان واگذار شده است. فرهنگ، که در عالم هستی فقط منحصر به انسان است، به سیر و سلوک مردم نظام می‌بخشد و آنان را به سازگاری در مناسباتشان کمک می‌کند. فرهنگ هر جامعه‌ئی در جریان عبور از نسلی به نسل بعد بارور می‌شود و آرایش و پیرایش می‌پذیرد و با آنچه که از نسل جدید به آن راه می‌یابد برای نسل‌های آتی باقی می‌ماند. بنابراین، فرهنگ جامعه، عصاره همه هستی و تاریخ زندگی جامعه است و به این سبب می‌توان آنرا گرامی‌ترین وجه زندگی نیز دانست.

فرهنگ‌ها در جامعه انسانی متفاوتند ولی البته با هم

کردن در هر آنچه که ملت به آنها شناخته می‌شود. در زبان و آدابش، در حماسه‌هایش، در ادبیاتش، در سیر و سلوکش، در معتقدات دینی‌اش و در هنرها و مراسمش... و خلاصه در همه شئون زندگی‌اش جسورانه دخالت می‌ورزد. و این جسارتها گاهی چنان موهن است که انگار می‌خواهد بهمانی بگوید که تو شعور اندیشیدن نداری و بهتر است من به جای تو برایت بیندیشم و تو همان بهتر که تولید کننده این چیزها باشی که من از تو می‌خواهم و آنچه را مصرف کنی که من به تو می‌دهم.

پس، فرهنگ مهاجم با فرهنگ ملی در معارضه دائمی است. در این معارضه، آنکه تواناست و اصرار می‌ورزد و پایداری می‌کند و به سلاح داناتی مجهز می‌شود موفق خواهد شد. و اینها همه خوشبختانه از خصائل فرهنگ ملی ماست. چیزی که در صحنه این معارضه نباید از آن غفلت کنیم، اینست که بدانیم از چه پایگاهی با فرهنگ مهاجم در معارضه‌ایم و در این پایگاه کدام يك از عوامل فرهنگ ملی ماقوی‌ترند و کدام يك را می‌توان برانگیخت و واداشت که پایداری کند. این همه وقتی مقدور است که وضع موجود فرهنگ ملی خود را در عرصه زندگی به دقت بشناسیم. این مهم، در «وزارت فرهنگ و هنر» که پاسدار فرهنگ ملی ایران است به «اداره فرهنگ عامه» محول شده است. این اداره برای تحقیق و بررسی فرهنگ در سطح مملکت، محققان جوان و فعال خود را که با اندیشه‌های ملی و علایق میهنی تجهیز شده‌اند و رنج تحقیق را به جان و دل طالبند به کلیه مناطق مملکت روانه می‌کند. محققان اداره، برای شناسایی هر گوشه‌ای از زندگی هم‌میهنان، همه واقعه‌های سطحی و عمقی و نیز واقعیت‌های کیفی و کمی موجود در آن را بررسی می‌کنند. آنان، زندگی مردم را با همه سنن و عواطف و علایق فرهنگی موجود آن و با هاله‌ای از عزت و احترام مطالعه می‌کنند که شایسته زندگیست. زندگی فقط میدان عرضه و تقاضای مواد و اشیاء نیست و مردم نیز فقط پدیدآورنده و مصرف‌کننده مواد و اشیاء نیستند. در این میدان، روح زندگی نیز موج است که چون خون در رگ به زندگی حرکت و حرارت و توانائی می‌بخشد. به همین دلیل، در زندگی شناسی، نوع شناسائی نه صرفاً ادراکی و عالمانه و حکیمانه است و نه صرفاً عاطفی و هنرمندانه یا ادیبانه و شاعرانه. زندگی‌شناس، با يك چشم سطح را می‌بیند و با چشمی دیگر همان سطح را می‌شکافد و به عمق می‌رسد. او با دستی کیفیت مواد و اشیاء را لمس می‌کند و با دستی دیگر کمیت همان مواد را می‌سنجد تا سرانجام به برداشتی می‌رسد که هم عاطفی است و هم ادراکی. «اداره فرهنگ عامه» برای تحقیق و بررسی فرهنگ در سطح مملکت، با استفاده از تجارب ارزنده‌ای که برای محققان

ورزیده‌اش در طی چند سال خدمت حاصل شده است، جمعی از فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم انسانی را پس از تدریس و کارآموزی لازم به تحقیق و بررسی دعوت کرده‌است. محققان اداره، در هشت گروه سه نفری به تحقیق اشتغال ورزیده‌اند. به نحوی که پنج گروه به پنج حوزه شهری و روستائی مملکت و سه گروه در سه حوزه ایلیاتی سفر می‌کنند و به گردآوری وثبت و ضبط دقیق همه شئون مادی و معنوی زندگی می‌پردازند. در سال جاری، مسائل و پدیده‌ها و دقایق فرهنگی مربوط به «خوراك» و «مسكن» و «پوشاك» تحقیق می‌شود. در کار این تحقیق، با وجودی که از پیشرفته‌ترین روش‌های علمی استفاده می‌شود، ولی هیچوقت مواد و موضوعهای گردآوری شده بدون توجه به هیئت و شالوده کلی زندگی بررسی نخواهد شد. بعلاوه، در هر منطقه مورد مطالعه، يك یا چند واحد محدود اجتماعی برای تحقیق جامع و کامل برگزیده خواهد شد و درباره آنها چنانکه تاکنون در «اداره فرهنگ عامه» معمول بود کتابها و مقاله‌هایی انتشار خواهد یافت. این نوع تحقیق در منطقه‌های مورد مطالعه به بررسی آگاهانه مواد و موضوعهائی که از سطح همان منطقه فراهم می‌شود کمک‌های شایسته‌ای خواهد کرد. محققان ما برای شناسائی مواد و موضوعهائی گردآوری شده، هیچيك آنها را منتزع از هیئت پرتحرک زندگی بررسی نمی‌کنند. ولی برای آنکه در طی چندسال همه مواد فرهنگی از سطح مملکت فراهم شود، ناچار باید برنامه کار در هر سال مشخص باشد تا همه حقایق موجود زندگی شناخته شود و بتواند مورد مراجعه دانشمندان و علاقه‌مندان مسائل فرهنگی و مصلحان اجتماعی قرار گیرد. سرانجام از تحقیقات و بررسی‌های این اداره برای پاسداری و تقویت فرهنگ ملی و پیشبرد مصالح اجتماعی بهره‌برداری خواهد شد.

«اداره فرهنگ عامه» همزمان با تحقیق و بررسی فرهنگ در سطح مملکت به مطالعه متون ایرانی و استخراج مواد فرهنگی از آنها نیز اشتغال ورزیده است. بررسی متون ایرانی نیز دارای برنامه چندساله‌ای است که به دقت تعقیب می‌شود. مطابق این برنامه از متون معتبر دوره‌های تاریخی مملکت ما موضوعه‌های گوناگون فرهنگی به تدریج استخراج و طبقه‌بندی می‌شود. مقصود از این بررسی، شناسائی سیر فرهنگ ملی ما در طی ادوار تاریخ است. با این شناسائی دقیق زمینه‌ای محکم برای تحلیل و تبیین فرهنگ ملی فراهم خواهد شد تا با آنچه که هم‌اکنون در سطح مملکت موجود است و در زندگی روزمره می‌گذرد تطبیق و مقایسه شود. در نتیجه از عوامل تاریخی و نیز از عوامل رشد فرهنگ ملی برای تقویت و پاسداری و بزرگداشت آن استعانت خواهد شد.

اداره فرهنگ عامه

فرهنگ و دستیار علم و عمل بلا سرکار داور میرزا میرزا حسن

(۲۱)

هر قسمت از این سلسله مقالات بطور مستقل مطالب جالب
توجهی دربردارد که میتواند بدون ارتباط با قسمت‌های پیشین
بطور جداگانه مورد استفاده قرار گیرد.

روش‌های گوناگون زدودن لکه‌ها - کیفیت پاک کردن اشیاء هنری

دکتر جاوید فیوضات

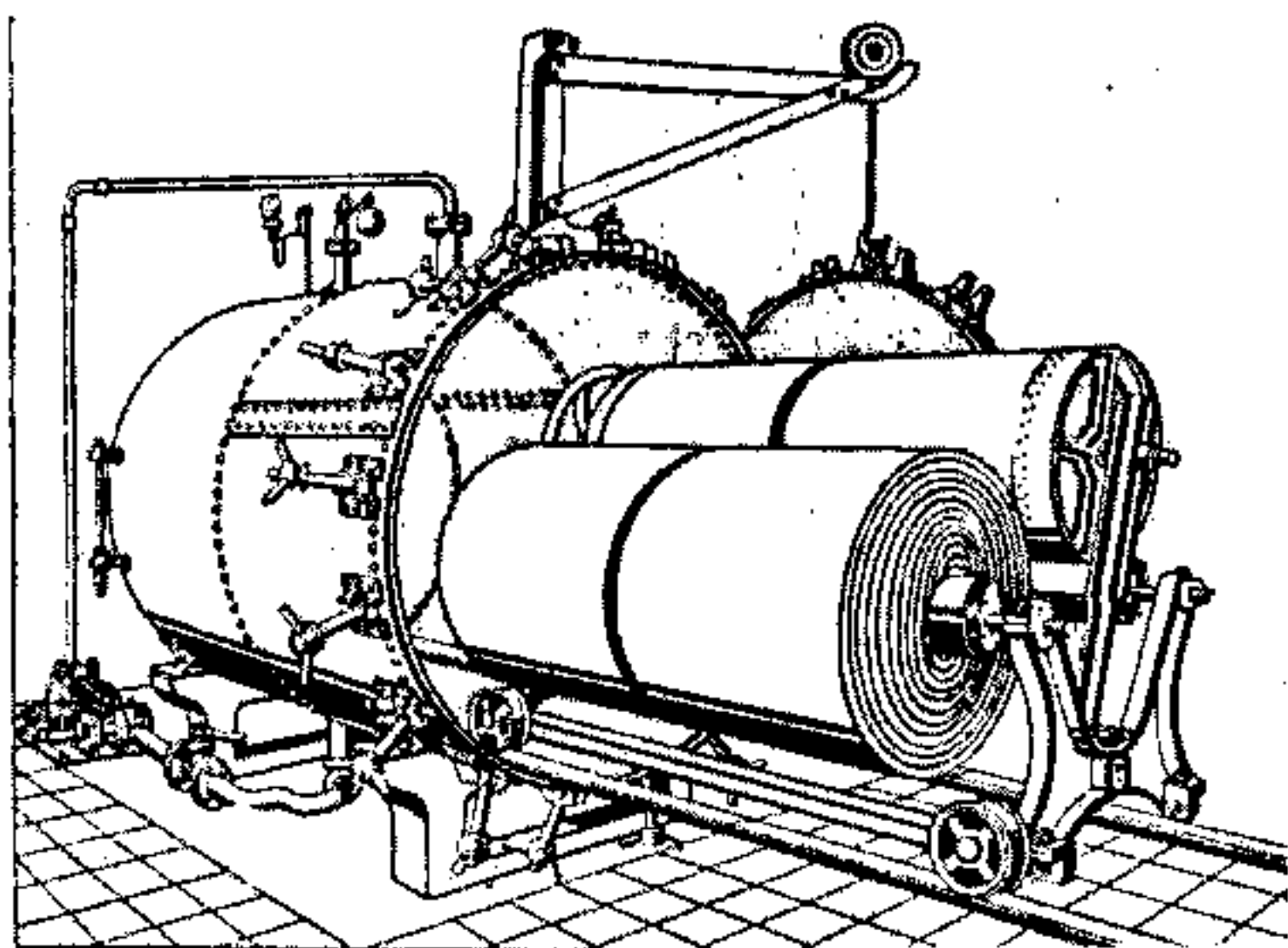
لکه‌گیری و سفید کردن (Blanchir — Bleaching)

بطوریکه از اسم و عنوان مطلب مفهوم میشود، منظور از این کار بیرنگ کردن اشیائی
است که بمواد رنگی آغشته شده‌اند و اکثراً در مورد کتابها و نقشه‌ها و نقاشی‌هایی که لکه‌دار یا کثیف
شده‌اند متداول میباشد. برای این منظور داروها و مواد گوناگونی بکار میرود و همواره باید
دقت شود که از میان داروهای مختلف یکی را در نظر گرفت که آسیبی بیشنی لک شده یا رنگی
نرساند بلکه فقط روی مواد رنگی و لک‌کننده تأثیر کرده و آنها را زایل نماید.

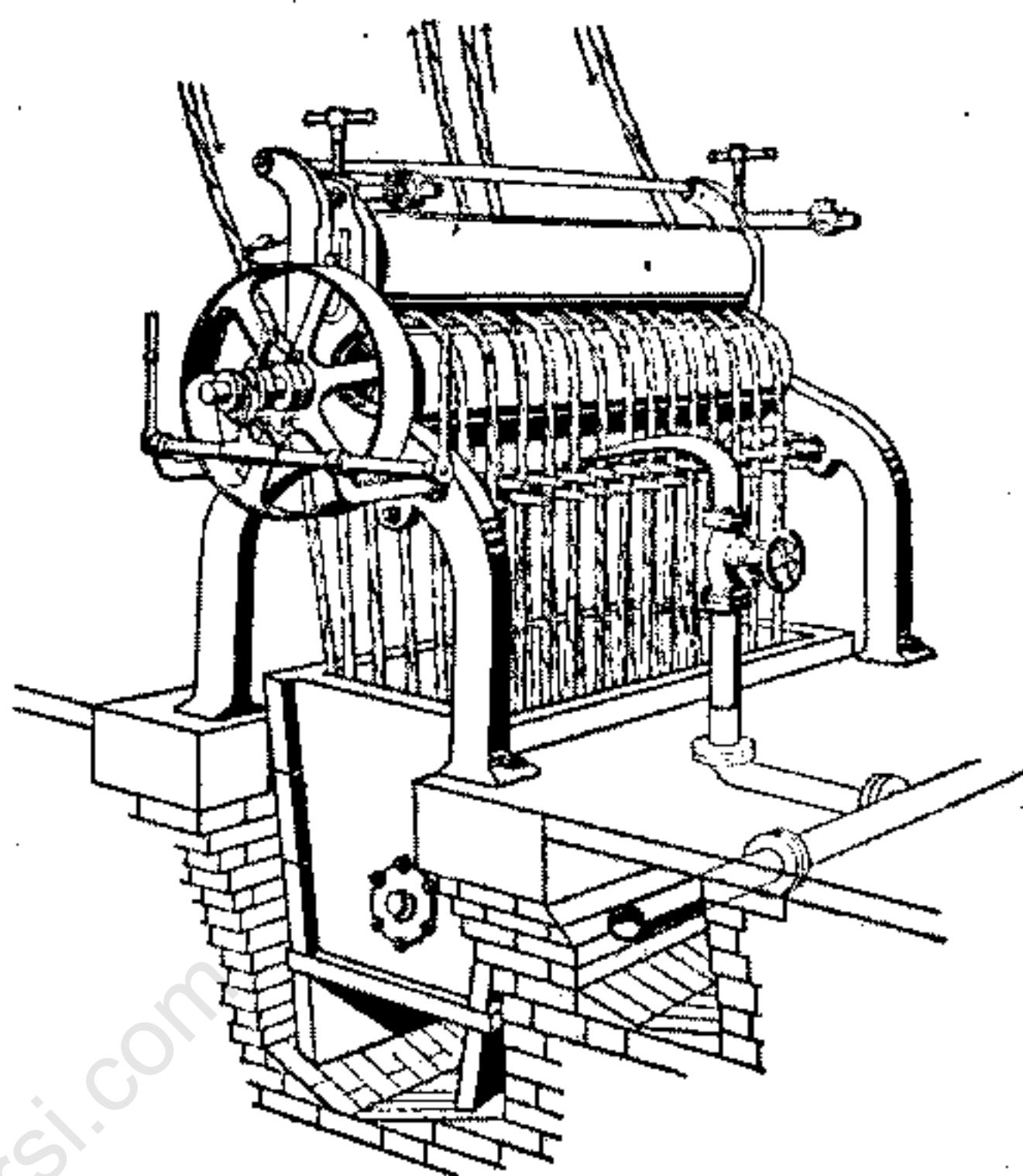
بطور کلی از بکار بردن موادی که در مدت بسیار کوتاهی لکه‌ها را از بین برده و یا مواد
رنگی را میزدایند باید پرهیز کرد چه این رویداد دلیلی است بر اینکه داروی استعمال شده بسیار
قوی بوده و با احتمال بسیار زیاد روی خود شیئی هم اثر خواهد کرد بنابراین در چنین مواردی
بہتر است محلول رقیق داروی آزمایش شده را بکار برند.

برای پاک کردن لکه‌های قهوه‌ای رنگ زنگ آهن در محلول بفرمول زیرین تهیه میکنند
(همواره مقداری از زنگ آهن که بآن (Fox-Marks) میگویند و از نقطه نظر شیمیائی اکسید آهن
است برنگ قهوه‌ای مایل بقرمز در گرد و خاک موجود است و سبب لکه‌دار شدن اغلب اجسام از قبیل
پارچه و کاغذ و نقشه‌ها و نقاشی‌ها میشود - درباره این ماده در شماره‌های پیشین توضیح کافی داده
شده است) ده گرم پودر سفیدکننده را (Calcium Oxychloride) در یک لیتر آب حل میکنند
و در ظرف دیگری سی گرم اسید کلریدریک را (رجوع شود به مبحث اسیدها) در یک لیتر آب حل
مینمایند (در هر دو حالت باید آب مقطر بکار برند و اسیدی انتخاب نمایند که کاملاً خالص و بیرنگ
باشد - زیرا اسید کلریدریک تجارتي بسبب وجود ناخالصی‌ها کمی زرد رنگ است) سپس شیئی
مورد نظر را یک ربع ساعت در محلول اولی قرار داده و بلافاصله آنرا به همین مدت در محلول دوم
فرامی‌برند - بعد از پاک شدن لکه‌ها شیئی را با آب خالص شستشو میدهند.

برای پاک کردن لکه‌های اوراق چاپی یا نقشه‌ها بہتر است آنها را قبلاً روی شیشه
مسطحی گسترده و مجموعه را در محلول‌های نامبرده فوق فرو برند تا از پاره شدن یا چروک خوردن
کاغذ جلوگیری شود ضمناً یادآوری مینماید که محلول‌ها را باید در ظروف شیشه و یا لاک‌های
چینی بریزند.



ماشین مخصوص برای شستشو و سفید کردن پارچه



ماشین مخصوص برای شستشو و سفید کردن نخ

در بسیاری از موارد برای سفید کردن اشیاء مختلف از آب اکسیژنه استفاده میشود (آب اکسیژنه و روشهای تهیه محلولهای رقیق آن در شماره‌های پیشین شرح داده شده است). برای سفید کردن اشیائی که خیلی سست و شکننده میباشند بهتر است ورقه مسطحی از گچ ساخته و خلل و فرج آنرا از آب اکسیژنه اشباع نمایند - سپس شیئی را که باید سفید شود بفاصله چند میلیمتر (در حدود سه یا چهار میلیمتر) بالای ورقه گچی نگاه دارند - البته این عمل باید در ظرف سر بسته‌ای انجام گیرد.

در مورد اشیاء کوچک ممکنست بجای ورقه گچی - قطعه‌ای از کاغذ خشك كن را از آب اکسیژنه اشباع کرده و آنرا در كف جعبه‌ای قرار داده و شیئی مورد نظر را روی پایه‌های کوتاهی بفاصله کم بالای کاغذ خشك كن نگاه داشته و در جعبه را مسدود نمایند.

در تمام موارد ذکر شده در بالا لازم است پس از پاك شدن لکه‌ها یا سفید شدن شیئی مورد معامله آنرا با آب خالص بشویند تا آثار دارو کاملاً از بین برود، در غیر این صورت داروی باقیمانده در خلل و فرج جسم بتدریج آنرا فاسد خواهد کرد.

در مورد اشیاء شکننده بهتر است فرو بردن جسم در محلول آب اکسیژنه بروش زیرین عمل نمایند: آب اکسیژنه را در مخلوطی از آب و اتر (رجوع شود به مبحث اتر در شماره‌های قبل) ریخته و خوب تکان بدهند - در نتیجه محلول اتری آب اکسیژنه در بالا و آب در قسمت تحتانی ظرف باقی می‌ماند - در این حال میتوان بكمك برسی که فقط به محلول اتری آغشته میشود لکه‌های جسم را پاك کرد (در این روش باید دقت شود که برس از قسمت اتری به ناحیه آبی

تجاوز ننماید).

همچنین ممکنست بجای محلول فوق آب اکسیژنه را در الکل مطلق (الکل اتیلیک خالص) حل کرده و با برس روی شیئی لك دار بکشند.

برای پاک کردن لکه های مرکب و جوهر داروئی بنام (Milton) تهیه شده و بیازار عرضه گردیده که نتایج آن بسیار رضایت بخش است و اثرش نیز سریع میباشد.

برای پاک کردن اوراق چاپی که زیاد خسارت دیده اند بهتر است کاغذ خشك كنى را از محلول ماده رنگ بر اشباع کرده و کاغذ چاپی یا نقشه را بطوری روی آن بگسترند که سطح نقش دار یا نوشته شده روییالا قرار گیرد.

نور خورشید نیز بسیاری از مواد رنگی را سفید کرده یا لااقل کمرنگ میکند و این عمل هنگامیکه جسم لك شده یا رنگین و مرطوب باشد سریع تر انجام میگردد.

لکه های چربی و روغن (Taché de Graisse - Grease Stains)

مواد چربی (Graisses-Fats) از نظر شیمیائی اترسل های آسیدهای چرب (آسیدهای آلی که مقدار اتم کربن آنها در هر مولکول بیش از شانزده میباشد) با گلیسرین میباشد مانند پیه و کره و روغن حیوانی، روغن زیتون و روغن دانه کتان و غیره.

از نظر ظاهری موادی را که در حرارت معمولی بصورت مایع میباشد روغن (Huile - Oil) می نامند مانند روغن زیتون و روغن دانه کتان - موادی را که در حرارت معمولی بصورت جامد یا نیمه جامد میباشد مواد چرب میگویند مانند پیه و کره و غیره.

از این مواد در صنعت علاوه بر مصارف غذائی برای تهیه انواع صابون و اجسامیکه برای چرب کردن قسمتهای مختلف ماشینها بکار میبرند (Lubrifiant - Lubrichants) استفاده میکنند در کارهای هنری بعضی از این مواد را در نقاشی بکار میبرند.

اگر لکه های چربی در نتیجه ریختن روغن های خوراکی باشد لازم است بلافاصله قدری نمك روی قسمتی که بروغن آلوده شده بریزند تا روغن را بخود جذب کرده و از نفوذ کردن آن بدرون شیئی آلوده شده مثلاً فرش جلوگیری نماید.

باید در نظر داشت که در اثر آغشته شدن الیاف منسوجات بمواد چرب و نفوذ این مواد بداخل الیاف نوعی خاصیت چسبندگی در الیاف بوجود میآید و در اثر آن گرد و خاک بالیاف چسبیده و شیئی آلوده شده را کثیف و بد نما مینماید - بنابراین منظور نهائی هر روشی که برای پاک کردن منسوجات اتخاذ میشود باید زدودن موادی باشد که جذب الیاف شده و خاصیت چسبندگی بدان داده اند.

برای زدودن لکه های چربی از مواد مختلفی استفاده میکنند الکل میتواند لکه های چربی و روغنی را حل کرده و از بین ببرد بهمین جهت در اکثر موارد میتوان از آن استفاده نمود.

در مورد کاغذهای لك شده بوسیله مواد چربی و روغنی بهتر است پیریدن (Pyridine) و بنزن (Benzene) بکار برند (خواص این دو ماده در شماره های پیشین بیان شده است) آمونیاك

لکه های چربی را بصابون محلول مبدل کرده و بوسیله آب شسته میشوند (اگر مواد چربی یا روغنی را گرم کرده و بدان مواد قلیائی مانند تیترات سدیم یا تیترات پتاسیم بیفزایند صابون و گلیسرین

بدست میآید صابونهای سدیم دار جامد بوده و صابونهای پتاسیم دار مایع میباشد - بطور کلی واکنشی که در اثر افزودن يك ماده قلیائی بمواد چرب انجام میگردد صابونی شدن (Saponification)

نامیده میشود - آمونیاك نیز جسمی است قلیائی ولی در صنعت این جسم را برای تهیه صابون بکار نمی برند) بنزن (Benzene) نیز حلال بسیار خوبی برای مواد چربی و روغنی بشمار میآید.

صابون این خاصیت را دارد که میتواند کشش سطحی (Surface Tention) آب را پائین بیاورد و در نتیجه آب بهتر با الیاف شیئی آلوده شده بمواد چربی و چسبنده نفوذ کرده و آنها را میزداید.

در کارخانه های نساجی و پارچه بافی از تتراكلرور دو كربن (Carbon Tetrachloride) (خواص این ماده در شماره های قبل تشریح گردیده است) برای پاک کردن و تمیز کردن الیاف

پارچه‌ای استفاده میکنند.

گاهی بوسیله کاغذ خشک کن مرطوب و اطوی گرم میتوان بعضی لکه‌های چربی را پاک کرد - البته هنگامی باین وسیله متوسل میشوند که هیچیک از مواد نامبرده بالا در دسترس نباشد. برای پاک کردن مواد چربی و رنگ‌های روغنی میتوان از فرمول زیرین استفاده کرد:

بنزول	۱۰۰ قسمت
بنزن	۱۰۰ قسمت
صابون سفید	۱ قسمت
آب گرم	باندازه کافی

ابتدا صابون را در مقدار کمی آب گرم حل کرده و بنزن و بنزول را با آرامی بدان افزوده و تکان میدهند تا مجموع مواد مزبور بصورت توده نیمه جامد درآید. (بنزول جسمی است که از قطران ذغال سنگ تهیه میشود و چنانچه در شماره‌های پیشین بیان شده اگر بنزول را تصفیه نمایند بنزن بدست می‌آید).

سولفور کربن (Carbon Disulphide) لکه‌های چربی را از بین میبرد ولی چون ماده‌ای است قابل اشتعال و بدبو لذا استفاده از آن چندان متداول نمیشد. آستن (Acetone) نیز بعضی مواد چربی را در خود حل میکند (خواص این دو دارو در شماره‌های پیشین ذکر شده‌اند).

بهتر است قطعه‌ای از پنبه خام را بداروی مورد نظر آغشته و روی قسمت لك شده بمالند - لیکن در نتیجه این کار لکه گسترش یافته و عبارت دیگر پخش می‌شود. برای جلوگیری از پخش شدن لکه بهتر است ابتدا اطراف لکه را با آب خیس کرده سپس پنبه آلوده شده بدارو را روی لکه بکشند. لکه‌های مرکب (Taches D'encre — Ink Stains)

لکه‌های مرکب اگر تازه باشند معمولاً با سانی پاک میشوند اما باید در نظر داشت که اگر پارچه یا کاغذی رنگین بمرکب آلوده شده باشد هنگام پاک کردن لکه - خود جسم رنگین نیز آسیب خواهد دید.

فرآورده‌های تجارتهی مخصوصی برای پاک کردن لکه‌های مرکب در بازار یافت میشوند که اگر دستور العمل کارخانه سازنده (همواره این دستور العمل بدارو ضمیمه میباشد) بدقت رعایت شود نتیجه آن بسیار رضایت بخش است مثل (Sloane's) و غیره.

همچنین میتوان با محلول پنج درصد اسید اگزالیك (Oxalic Acid) مراجعه شود بمبحث اسیدها) لکه را پاک کرده و بعد از شستشوی با آب خالص با کاغذ خشک کن رطوبت آنرا می‌گیرند.

معمولاً لکه‌های جوهر سبز رنگ را با آمونیاك و جوهرهای قرمز رنگ را با کلر آمین (Chloramine - T) پاک میکنند.

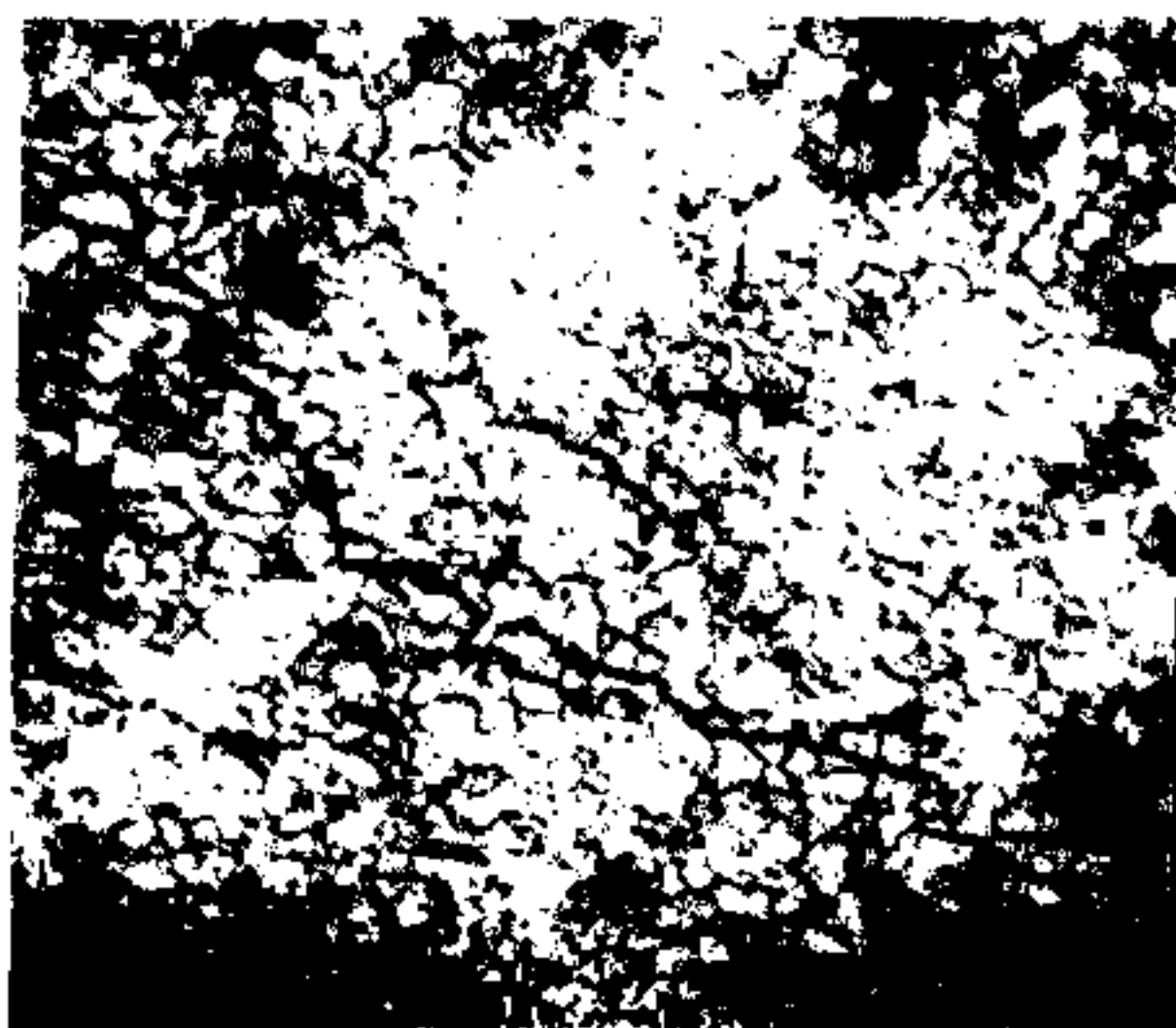
رنگهای آنیلینی را (Aniline) با برسی که بمحلول کلرات سدیم (Sodium Chlorate) جسمی است بلوری و خطرناك و اگر در مجاورت مواد مشتعل شونده قرار گیرد منفجر میشود) آغشته شده است مالیده و بلافاصله با برس دیگری محلول رقیق اسید استیک را (Acetic Acid) روی آن میکشند - بمحض زایل شدن رنگ با آب خالص شسته و بالاخره با کاغذ خشک کن رطوبت باقیمانده را میگیرند.

بجای مواد نامبرده در بالا میتوان از فرمول زیرین استفاده کرد:

اسید سیتريك (Citric Acid)	يك قسمت
محلول غلیظ براكس (Borax)	دو قسمت
آب مقطر (Distilled Water)	ده قسمت

(خواص داروهای نامبرده در این فرمول در شماره‌های قبل ذکر شده است).

روشی که ذیلاً بیان میشود برای پاک کردن لکه‌های مرکب و جوهر از روی منسوجات



راست : استوانه فلزی که در اثر ضربه وارد شده به آن آسیب دیده است بالاچپ : مقطع قسمت آسیب دیده فلز در زیر میکروسکب مخصوص
پائین چپ : شکافهای تولید شده در ناحیه آسیب دیده فلز و پوسیدگی ناشی از آن

نتایج سودمندی دارد : ابتدا قسمت لك شده شیئی را در ظرف كم عمقی مانند سینی قرار داده و با آب گرم خیس میکنند سپس محل لك شده را با محلولی كه از اختلاط آسید سیتريك (Citric Acid) و كرم تارتر (Cream Tartre) به نسبت مساوی تهیه شده است مالش میدهند تا لكه كاملاً زایل شود (كرم تارتر از نظر شیمیائی بی تارترات پتاسیم است Potassium Hydrogen Tartrate و مخلوطی را كه از این جسم به نسبت مساوی با آسید سیتريك تهیه میشود Salts of Lemon می نامند) .

لكه های آنیلینی را میتوان با آنیدرید گوگرد كه در زبان عامیانه به بخار گوگرد معروف است و از آتش زدن گوگرد در هوا تولید میشود بكلی زایل كرد (بخار گوگرد ماده ای است سرفه آور و سبب تحريك مجاری تنفسی میشود و اگر بمقدار زیادی استنشاق شود باعث خفگی میگردد - بنابراین چنانكه در مبحث كلر بیان گردیده - در هنگام بكاربردن این ماده باید احتیاط های لازم رعایت گردد) .

لكه های مركب و جوهر را از روی اشیاء نقره ای میتوان با قراردادن ناحیه لك شده در خمیری كه از كلرور آهك (Chloride of Lime) و آب تهیه شده است پاك كرد .

اگر لکه مرکب یا جوهری که روی منسوجات ریخته شده تازه باشد مقدار زیادی نمک روی آن پاشیده و مدت یکساعت صبر میکنند سپس با آب نمک گرم آب میکشند .
درموارد اضطراری برای پاک کردن لکه‌های مرکب یا میوه‌جات میتوان از (Milton) استفاده کرد زیرا اثر آن سریع و فوری است .

لکه‌های مگس (Fly Marks --- Marques de Mouche)

این لکه‌ها غالباً سیاه رنگ بوده و در اثر ترشحات مگس معمولی روی انواع اشیاء باقی میماند - اگر شیئی لك شده ظریف و شکننده باشد بهتر است بوسیله سوزن نوک‌تیز یا تیغه چاقوی ظریفی لکه را تراشیده و اگر احیاناً اثر مختصری از آن باقی بماند با پنبه آلوده با آب ژاول یا یکی از داروهائی که در مورد لکه‌های مرکب بیان شد پاک کنند .

اگر آثار مگس توأم با لکه‌های چربی باشد بهتر است بوسیله برس نرمی محلول پیریدین (Pyridine) بر آن بمالند - اگر این دارو در دسترس نباشد میتوان از الکل یا بنزین (Benzine) برای این منظور استفاده کرد .

هنگام پاک کردن لکه مگس مخصوصاً باید بجنس شیئی که لك شده توجه خاصی مبذول گردد زیرا اگر سطح شیئی لك‌دار به ورنی آغشته شده باشد تمام داروهائی که در بالا ذکر شدند سبب از میان رفتن ورنی نیز میشوند برای پاک کردن آئینه‌هائی که لکه‌دار شده‌اند بهتر است آنها را بمحلول پنج درصد هیدرات سدیم (Sodium Hydroxide) - خواص این ماده در شماره‌های پیشین بیان گردیده است) آغشته و بعد از چند دقیقه با آب شسته و با پارچه تمیزی براق و صیقلی نمایند - این محلول برای زدودن اکثر لکه‌هائی که از مواد آلی تولید میشوند بسیار مناسب است .
ماستیک (Mastic) ماده‌ای است رزینی که از درختی بنام (Pistacia Lentiscus) بدست می‌آورند .

دانه‌های کوچک این رزین را در اسانس تربانتین (خواص این ماده در شماره‌های قبل بیان شده است) حل کرده و ورنی که باین ترتیب بدست می‌آید در نقاشی‌های رنگ روغنی بکار میبرند .
ورنی ماستیک آماده نیز در بازار یافت میشود ولی بعضی از نقاشان ورنی دامار (Dammar Varnish) (خواص این ماده قبلاً ذکر شده است) را بر ورنی ماستیک ترجیح میدهند .

مراقبت از مواد (Soigner des Matériaux — Care of Materials)

هر فردی که با اشیاء باستانی و آثار هنری سروکار داشته باشد لازم است اطلاعاتی از مواد گوناگون و مشخصات آنها را دارا باشد .

البته کسانی که مرمت اشیاء آسیب‌دیده را نیز بعهده میگیرند باید معلومات بیشتری درباره مواد مورد نیاز کسب نمایند . زیرا نه تنها تعمیر آثار هنری و وصالی قطعات شکسته شده یا مفقود گردیده کاری است دشوار بلکه پاک کردن و تنظیف اشیائی که مدتی زیر خاک مانده و کثیف شده‌اند نیز مستلزم دقت فراوان و داشتن تجربه کافی میباشد ، در غیر این صورت امکان دارد اشیاء پربها و پرازش چنان آسیب به بینند که برگردانیدن آنها بحالت اول بسیار دشوار و یا غیر مقدور گردد .
شاید در وهله اول چنین بنظر آید که عمل تنظیف را با بکار بردن آب و صابون در هر مورد میتوان انجام داد در صورتیکه در برخی موارد رطوبت سبب فساد اشیاء میگردد و چه بسا آسیب دیدگی بعضی آثار پرازش بسبب عدم اطلاع مأموران تنظیف پدید آمده است زیرا آب حلالی است قوی و بسیاری از مواد در اثر رطوبت حل شده و حالت اولیه خود را از دست میدهند .

باید در نظر داشت که وجود رطوبت در هوا نیز گاهی سبب فساد اشیاء حتی ساختمانهای سنگی میگردد ، بطور مثال یادآوری مینماید که گازهای گوگردی (آنیدرید سولفور) که از سوختن مواد نفتی و زغال سنگ در هوا منتشر میشود در اثر رطوبت هوا و در طول زمان به اسید سولفوریک (مراجعه شود بمبحث اسیدها) تبدیل شده و روی اغلب مواد اعم از اینکه ریشه معدنی یا آلی داشته باشند تأثیر مینماید (اکثر واکنش‌های شیمیائی فقط در محیط مرطوب امکان پذیر میباشد)

وبعلاوه هوای نمناك سبب رشد و نمو موجودات ذره‌بینی مانند قارچها و كپكها روی آثار هنری كه منشاء آلی دارند میگردد - رجوع شود بمبحث كپكها).

بهمین جهت سعی میشود كه رطوبت موزه‌ها و طالارهایی را كه آثار هنری در آنها بمعرض نمایش گذارده میشود كنترل كنند و حتی اشیاء آسیب‌پذیر را دروترین‌هائی كه رطوبت هوای آنها را با گذاردن مواد جاذب الرطوبه كاهش داده‌اند قرار میدهند. باین ترتیب نم‌زدن و یا شستن اشیائی كه در مجاورت آب آسیب می‌بینند عملی است بسیار خطرناك و در هنگام تنظیف آثار گوناگون باید این مطلب مورد توجه قرار گیرد.

از سوی دیگر نباید این موضوع را از نظر دور داشت كه در اثر تغییرات متوالی رطوبت نسبی هوا - اشیاء چوبی از قبیل مبلمان و در و پنجره‌های قدیمی كه در موزه‌ها بمعرض تماشا گذارده شده‌اند شكاف برداشته یا اگر روکش چوبی داشته باشند روکش آنها در اثر خشکی زیاد از حد هوای محیطی جدا میگردد زیرا چنانكه در فصول پیشین بیان گردیده است اجسام چوبی و سلولزی جاذب الرطوبه بوده و در اثر جذب رطوبت از هوای نمناك بر حجم آنها افزوده شده و در هوای خشك بسبب از دست دادن رطوبت منقبض شده و از حجم شان كاسته میشود و اگر این عمل بسبب عدم مراقبت در كنترل رطوبت هوای موزه‌ها و طالارها تكرر شود منجر بشكافتن و ترك خوردن اشیاء چوبی میگردد.

ورنی‌ها و جلای تابلوهای نقاشی نیز در مقابل رطوبت حساس میباشند و در اثر كم و زیاد شدن رطوبت نه تنها نقاشیهای روی تخته و یا قابهای چوبی آنها آسیب می‌بینند بلكه تركهای مخصوصی روی ورنی ظاهر میشود كه سبب بد نما شدن تابلو میگردد. خشکی هوای طالارها اگر با گرمای بیش از اندازه همراه باشد زودتر سبب فساد و آسیب دیدگی اشیاء نامبرده در بالا میگردد.

شستن و پاك كردن اشیائی كه از چینی و سفال ساخته شده‌اند بلامانع است و اگر قدری آمونیاك بآب بیفزایند لكه‌های چربی (آثار انگشت و غیره) را بآسانی از روی اشیاء مذكور میزداید - همچنین استفاده از آب و پارچه نمناك برای پاك كردن اشیاء فلزی كه قشری از گل روی آنها را پوشانیده بسیار مفید است با این شرط كه پس از خاتمه شستشو آنها را كاملاً خشك کرده و رطوبت شان را بگیرند.

اگر برای پاك كردن بعضی اشیاء بخواهند از مواد شیمیائی استفاده كنند بهتر است قبل از شروع بكار اثر دارو را در گوشه ناپیدائی از شیئی آزمایش کرده و در صورت اطمینان از نتایج آن عمل را ادامه دهند.

ورنی و جلای نقاشیهای رنگ روغنی بمرور زمان تیره و كدر شده و مرتفع كردن این حالت بآسانی میسر و مقدور نیست و چنانكه در مبحث پاك كردن نقاشیهای مزبور در فصل‌های پیشین بیان گردیده است باید افراد كار آزموده‌ای ورنی كه نه را با داروها و روشهایی كه قبلاً ذكر شده پاك کرده و ورنی تازه‌ای بر سطح تابلو بكشند البته اجرای این امر هنگامی مقدور است كه مرمت كنندگان از خواص فیزیکی و شیمیائی داروهای مورد لزوم و همچنین ورنی كه نه و مواد رنگی كه در نقاشی بكار رفته است آگاه باشند.

همچنین هنگام پاك كردن اشیاء نقره‌ای كدر شده ممكنست يك داروی معین یا روش خاصی در مورد بعضی اشیاء نقره‌ای مفید و مثمر تر باشد و درباره تعداد دیگری از آنها مؤثر واقع نشود البته علت این پیش‌آمد مربوط بخواص آلیاژ نقره مورد نظر میباشد.

با توجه بمطالبی كه ذكر شد هنگام مرمت و حتی تنظیف اشیاء باستانی و آثار هنری لازم است ابتدا جنس و خواص موادی را كه در تهیه آن بكار رفته‌اند معلوم كرد سپس با حوصله و احتیاط تمام روش‌هایی را كه در مورد هریك از اشیاء (چوبی - پارچه‌ای - نقره‌ای - برنزی - چینی و عاجی و غیره) در فصول پیشین ذكر شده‌اند یا بعداً بیان خواهند شد بمورد اجرا گذارد.

نقش بر گردانها

از : ابوالفتح قهرمانی

مختصری پیرامون گراورسازی در جهان و ایران - از گراورهای چوبی چین تا هلیوگرافهای امروزی

نقش بر گردانی در جهان

نخست چینی‌ها

اهمیت صنعت گراورسازی را که توأم با هنر ظریفکاری است - در پیشبرد مطبوعات نمیتوان نادیده گرفت، آندو لازم و ملزوم یکدیگراند، چه آنکه گاه خود گراور گویای خبر و مطلب و گفتنی است و نیاز به نوشتن از میان رفتن است.

چینی‌ها نخستین سازنده گراور و کلیشه بودند، که خود در کار چاپ هم قدمهای نخستین را برداشته بودند. پیشرفت این کار هنری نزد چینی‌ها با سرعت و قدرت فراوان صورت گرفت، که انگیزه آنرا در ریزه کاریهای ویژه و قدرت و تخیل آن مردمان باید جستجو کرد. کلیشه‌های چوبی نخستین که از چینیان بجای مانده و تصاویر و مناظری از طبیعت را دربردارد نمونه‌های ارزنده‌ای از پیشرفت آنان در این راه میباشد.

فنیقی‌ها، رابط

رفت و برگشت بازرگانان فنیقی - که رابط بین آسیای دور با خاور نزدیک بودند - علاوه بر خرید و فروش و تجارت، اثر خاصی در انتقال آثار و ذوق و هنرهای چینی به کشورهای دیگر داشت و بردن اصول گراورسازی از چین به اروپا را نیز میتوان نتیجه این رفت و آمدها دانست.

از کارهای گراور ابتدایی اروپایی‌ها، نمونه‌هایی معدود در دست است و از آن جمله گراوری روی چوب است که در «مالین» فرانسه بدست آمده است. در زیر این گراور تاریخ ۱۴۱۸ به چشم میخورد. گراور بدست آمده دیگر، تصویر حضرت مریم را با چهار نفر از مقربین او نشان میدهد.

زمینه کار گراورسازی نخست بیشتر در مسایل مذهبی و کتب دینی بود و نقش برگردانها غالباً از تصاویر مقدسان و پیشوایان مذهب و کلیسا استفاده می‌کردند.

وسعت سریع کار و طرز عمل

در ابتدا، طرز عمل و ساخت گراور بسیار ابتدایی و ساده بود، بدینگونه که: گراور را روی چوب «گلای» حک

می‌کردند. بعدها از چوب «مو» استفاده کردند، برای اینکار نخست روی چوب را با سفیدآب می‌پوشاندند و عکس مورد نظر را روی سفیدآب نقش می‌کردند و سپس با دقت و حوصله تمام به حکاکی می‌پرداختند.

در سال ۱۴۸۱ دو جلد کتاب - که صفحاتش گراور شده بود - به چاپ رسید و در حدود چهارده سال پس از آن، یکی از نمونه‌های خوب و تکامل یافته این صنعت - که اکنون نیز موجود است - بدست آمد.

این نمونه، تصویری است با نام: «تفکر» که بدست هنرمندان رومی تهیه شده و گویای پیشرفت این صنعت بوده است.

عصر فلز و پیشرفت بیشتر

در انتهای قرن پانزدهم گراور چوبی به فلزی تبدیل شد، و این خود گام بزرگی بود در راه پیشرفت بیشتر این صنعت و تکامل آن. در اینجا باید از «نیکلا لورانس» یاد کرد که به کوشش او و در اواخر قرن پانزدهم کتابی چاپ شد که تمامی عکسهایش با مس گراور شده بود.

کار تکامل و ترقی این صنعت به اینجا نیز خاتمه نیافت. بویژه هنرمندان اروپای لاتین در این راه کوشش بیشتری داشتند و به پیروزیهای بیشتری رسیدند.

مرحله تکامل

شناسایی مواد شیمیائی لازم برای کار نقش بر گردانی، راه را هموارتر و سرعت تکامل را بیشتر کرد و از این رهگذر میسر گردید که کار حک تصاویر بر روی فلزات با سرعت و دقت بیشتری انجام پذیرد. این شناسایی از تأثیر اسید بر روی فلز آغاز شد و نخستین تجربه کننده این کار «ژرف» - ایتالیائی - بود.

او ماده‌ای بنام: «بی‌توم» را در بنزین حل کرد و بر روی صفحه‌ای فلزی گسترده و بوسیله تأثیر اسید بر روی این ماده توانست نقش مورد نظر را حکاکی کند.

بعدها ژرف به موفقیت دیگری نیز دست یافت و آن این بود که: یکبار در ضمن عمل مشاهده کرد ماده نامبرده -

چون گذشته - در بنزین حل نمی‌شود. او پس از دقت فراوان علت را دریافت که: نور در «بی‌توم» اثری خاص دارد و موجب فعل و انفعالات شیمیائی می‌گردد.

تأثیر نور در پاره‌ای از مواد شیمیائی - که وسیلهٔ ژرف کشف شد - سرآغاز تحولی بزرگ در صنایع - بویژه در صنعت گراورسازی - شد.

بعدها پیدایش عکاسی به پیشرفت کار گراورسازی کمک شایان کرد و بالاخره با پیشرفت علم شیمی و پیدایش «بی‌کرومات دو آمونیم» - که حساس‌تر و مناسب‌تر از «بی‌توم» بود - راه تکامل هموارتر شد.

در روزگاران بعد ذوق و استعداد صنعتگران هنرمند گراورساز، به توسعه این صنعت و هنر کمک کرد و با افزایش کار مطبوعات در جریان کار گراورسازی نیز به نسبت قابل توجهی پیش رفت.

و امروز ...

پیشرفتهای فراوان علمی عصر ما کار گراورسازی را نیز دگرگون کرد. بویژه با اختراع ماشین اسیدزنی سریع، در ساخت گراور و کلیشه سرعتی عجیب ظاهر شد. برای روشن شدن اهمیت این موضوع همینقدر باید بگوییم که تا قبل از اختراع این ماشین برای ساخت یک کلیشه دست کم شش ساعت وقت لازم بود، در حالیکه امروزه در مدتی کمتر از ده دقیقه کار انجام میشود. این ماشین عجیب را نخست آمریکائی‌ها اختراع کردند و اکنون در تمام اروپا - آسیا - و کشور ژاپن آنرا میسازند و برای فروش عرضه میدارند.

اندکی بعد اختراعی کاملتر به کار گراورسازی رونق بیشتر دارد و با بوجود آمدن ماشین (کلیشه‌گراف) - که سازنده آن آلمانها بودند - این صنعت وضع دیگری بخود گرفت.

اهمیت این ماشین جدید در آن است که دیگر برای ساختن گراور نه به فیلم نه به اسید و نه بهیچ داروی شیمیائی دیگر نیاز است. این ماشین الکترونیکی از یک طرف تصویر مورد نظر را می‌گیرد و از طرف دیگر توسط قلمهای فولادی تصویر در روی صفحه مخصوص حک می‌شود، بطوریکه یک کلیشه یا گراور در مدت چند دقیقه و فقط توسط فشار یک دگمه تهیه می‌گردد.

این آخرین اختراعی است که در زمینه فن نقش و برگردانی پدید آمده و این ماشین قادر است انواع کلیشه - گراور و گراور رنگی را تهیه کند. برای بکار گرفتن این ماشین تنها یک کارگر کارآزموده کفایت چون همه کارها توسط دستگاههای ماشین انجام میشود. امروزه اکثر مؤسسات مطبوعاتی دنیا مجهز بدستگاه کلیشه‌گراف هستند.

اما هنوز باید امیدوار بود که علم بشر از این مرحله

بیز پا فراتر نهد.

نقش برگردانی در ایران

مرحوم میرزا علیخان رشیدی نخستین کسی بود که فن گراورسازی را در ایران بوجود آورد. او در زمان مظفرالدینشاه - وبا کمک مرحوم عکاسباشی بزرگ - به آلمان سفر کرد و در این زمینه مطالعاتی انجام داد. اما بعلمت عدم استقبال مردم در آن روزگار، چندان که باید از کوشش‌ها و تجربیات خود بهره نگرفت و بهره نرساند.

علاوه بر او افراد دیگری نیز بودند که در این زمینه اطلاعاتی داشتند، اما بیشتر پنهانی کار می‌کردند.

در این میان باید از آقای مرتضی آذربادگان نام برد که در راه توسعه صنعت گراورسازی در ایران کوشش فراوان کرد و خود سالها در کشورهای یونان و ایتالیا برای کسب معلومات کوشید.

نخستین گراورسازی در ایران سال ۱۳۰۱ شمسی با نام: «گراورسازی اردیبهشت» بوجود آمد. این گراورسازی را آقای آذربادگان با کمک آقای اسفندیار قباد بنیان نهاد. اما این سازمان هم بعلمت عدم استقبال مردم، عمر درازی نداشت و بزودی از هم پاشید. اما آقای آذربادگان دست از کار نکشید و با تأسیس گراورسازی دیگری با نام: «آذربادگان» اقدام کرد و کوشید تا علاوه بر اداره سازمان خود، به تعلیم و تربیت شاگردان بپردازد.

در این راه او با مطالعات وسیعی - که از طفولیت در این زمینه داشت - فعالیت‌های فراوان کرد و امروزه بیشتر گراورسازان مشهور ایران خود را مدیون قدرت و پشتکار او میدانند.

از جمله ...

... آقای حبیب‌الله زانیچ‌خواه را باید نام ببریم که از سال ۱۳۱۷ کار خود را - پس از ده سال تعلیم نزد آقای آذربادگان - آغاز کرد.

او برای توسعه و تکمیل این فن کوشش فراوان بخرج داد و بهمین منظور مسافرت‌های متعدد به کشورهای خارج کرد. کارهای نقش برگردانی او در زمینه گراورهای رنگی و مشکی معروف است. بیشتر گراورهای رنگی دیوانهای شاعران ایران را او با استادی و مهارت فوق‌العاده خود ساخته است از جمله ابداعات ویژه او در کار گراورسازی می‌توانیم از (ترام و تره) - که کلیشه و گراور توأمان با هم ساخته و چاپ می‌شود - نام ببریم که در کار مطبوعات دارای اهمیت و جلوه خاصی است.

برای تهیه این مطلب از مآخذ و مطالب آقای زانیچ‌خواه استفاده شد.

در جهان هنر و هنر پرکند

فرش ایرانی سده شانزدهم میلادی^۱

سال گذشته در کاخ سلطنتی واول در شهر کراکو در لهستان نمایشگاهی گشایش یافت که در امر موزه داری در جهان بدعتی گذاشت. این نمایشگاه تنها شامل يك اثر هنری بسیار پر ارزش بود که در گذشته یکپارچه بوده و امروزه دو تکه شده و بدو موزه تعلق گرفته است. پس از سالهای دراز جدائی این دو قطعه برای کوتاه زمانی به مصداق سخن مولانا:

هر کسی کبودور ماند از اصل خویش

باز جوید هم طریق وصل خویش

در کنار هم گذاشته شدند.

این اثر هنری پراچ فرش است ایرانی از ربع دوم قرن شانزدهم که نیمی از آن اینک بیش از ۱۸۰ سال که در واول و نیم دیگر در موزه هنرهای تزئینی پاریس است. این دو قطعه را اول در کاخ واول و سپس در خانه یونسکو برپاریس در کنار هم به نمایش گذاشتند.

متن این فرش نمودار باغ بهشت است با درختان سرو و آلبالوی پوشیده از گل و گیاه گوناگون و جانوران شیر و پلنگ و خرس و میمون و گوزن و آهو که به بهترین گونه‌ای نشان داده شده است. ضمناً ققنوس که از جانوران افسانه‌ای چین است در آن بس نیکو نگاشته شده است. و در میان فرش يك ترنج است چهار گوش با تزیینات فراوان با دوسر ترنج در دوسوی آن حاشیه فرش با درختان خرما و بته‌های گل و آهوان خفته و پرندگان بال گشوده آراسته شده است. این فرش در سطح هنری بسیار عالی است با تصور هنرمندان قوی و ظرافت شکلهای و طراحی و هماهنگی شگفت رنگها زمینه متن به رنگ زرد طلایی است و زمینه درون ترنج و حاشیه به رنگ لعلی است.

به احتمال فراوان این فرش در اواخر سده شانزدهم در کارگاههای شاهی تبریز که در آن هنگام پایتخت ایران بود بافته شده است و یادگار دوران اوج هنر ایران به ویژه در بافت فرش در آغاز سرکار آمدن صفویان است. همه کارشناسان هنر خاور نزدیک اذعان دارند به اینکه این فرش شاهکار هنری است. تادیوزمانکوسکی کارشناس هنری بلند پایه لهستانی این فرش را یکی از برجسته‌ترین آثار در تاریخ هنر تزئینی نه تنها ایران بلکه سراسر جهان می‌داند. پروفیسور پوپ در «بررسی هنر ایران» آن را «یکی از کامیابیهای

بزرگ تاریخ هنر تزئینی» می‌شمارد. اما درباره سرنوشت این فرش گمان می‌رود که پادشاه لهستان ژان سوم یا ژان سوپیسکی در جنگی آن را به غنیمت گرفته و به گنجینه کاخ واول افزوده باشد. گروهی دیگر حدس می‌زنند که در جنگی که در پیرامون وین در سال ۱۷۸۵ با عثمانیان در گرفت و در آن یکی از سرداران بزرگ لهستان هم شرکت داشت به دست لهستانیان افتاده و سپس به کلیسای بزرگ کاخ واول هدیه شده باشد در رصد اموال این کلیسا از يك فرش «ترك» نام برده شده است.

اما این فرش تا سده نوزدهم بی گمان یکپارچه بوده است. آشکار نیست که دقیقاً در چه زمان این کار شده باشد. نیمی از آن در ۱۹۰۳ به موزه هنرهای تزئینی پاریس هدیه شد. نیمه موجود در لهستان را آلمانیان در جنگ جهانی دوم به غنیمت بردند. و پس از بازگشت آن را در بخش شرقی موزه واول در جناح چپ کاخ گذاشتند.

راز رنگهای ثابت

چندی است که کارشناسان در پی بافتن راز ثابت رنگهای آثار تاریخی و به ویژه رنگ آبی آسمانی در کاشیها و نقاشیها برآمده‌اند.

در آثار هنری کلیسای ملداوی که به سبك بیزانس پرداخته شده بررسیها کردند و دریافتند که برخلاف تصور رنگهای ثابت کهن به جز رنگ سیاه که با کمک ذغال چوب تهیه می‌شد از مواد گیاهی نبوده و از معدنیات ترکیب می‌شده. رنگ آبی آسمانی که در این کلیسا به کار رفته چیزی نیست جز کاربنات مس که بر زمینه ای سیاه زده شده است. همچنین هنرمندان رومانی از ترکیبی از پنیر گاوی و آهك بهره می‌گرفتند.

۱- در تهیه مطالب این بخش از بسیاری منابع و از جمله از خبرنامه یونسکو بهره گرفته شده است.

یادآوری

درس ۵۵ شماره ۸۱ این مجله مقاله «تل ابلیس» متأسفانه در زیر عنوان «در جهان فرهنگ و هنر چه می‌گذرد؟» چاپ شده بود. جای درست عنوان اخیر در ص ۶۰ شماره بالا بوده است.

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمایند :

شعبه‌های کتابخانه امیر کبیر

کتابخانه جردن

خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۳)

خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم

خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن

www.KetabFarsi.com